

السَّمْوَاتُ الْأَرْضُ وَقَالَوا حِبَا وَنَهَى
عَنْ مَا هُكِيَ فِي الْمَكَانِ الْمَمْدُودِ، كَالْأَصْيَرِ بْنِ الْأَصْيَرِ وَجَدَ طَاغِيَتْرُونَ
لِلْأَرْضِ وَلِلْمَاءِ وَلِلْمَنَامِ وَلِلْمَنَامِ
وَلِلْمَنَامِ وَلِلْمَنَامِ وَلِلْمَنَامِ



1918

الحمد لله كله در جمیع نعم سعادت ا قرآن رساله نما ياب مشتمل بر اوله
لا جواب به نه باش فادسی المشتی با

حمد لله رب العالمين

78

القرآن العظيم

من حماه من الاسلام

صلفند کا پستہ

دار مذہبی کتب خانہ، عقیب قصہ خوانی
شهر شاہ

از دید صدیق دودو بھگری در شہر صدر وہ
محاججہ

باحث التایف والطبع

59890

نحمدہ و نصلی علی رسولہ الکریم اما بعد آگاہ باشید برادران اسلام کے این رسالہ
 مفیدہ مشتمل بر دلائل عقليہ و نقليہ بر ذرق دہریہ از مرتبہ بندہ خطاء کار عاصی کنجہ گار
 عبد البصیر خان آبادی از ازادات مولانا عبد المنشاں صاحب شکانی و مولانا
 شمس الحق صاحب افعانی و مولانا ادریس صاحب کانہ صلوی و مولانا رحمت اللہ
 صاحب بلوچستان میباشد سب تایف این بود که در وطن پا گئے نہ یا پیدا شدند طائفہ دہریان
 قصد تحریک کرند در عقائد اعمال مسلمانان و عزم صمیم کرند بد و د کردن احکام شریعۃ
 النبی آخر الزمان سعی نیادہ نمودند راشد مذہب البطلان مجبور شد بنابران، این رسالہ
 را مناسب حال دانستہ و مطابق زمان تایف نمودہ به چھا شد رسان، تاکہ نفح او عالم
 کردد بہ مسلمانان، ذرا ہرگز دو بطلان مذہب شان لازم است بر علماء افغانستان، کہ قائم
 و مکمل تھا باشند بر انتہافت دین دایان، و تردید کنند عقائد باطلہ شان بہ لائل عقليہ و
 احادیث و قرآن و حکم کنند بہ حقیقت دین اسلام و بطلان غیرہ دیان، نشیوند تکیہ کیان
 و خاموشان اگر نہ سمعت مسئولی میشووند عند اللہ الرحمان افسوس صد افسوس از دیان
 این طائفہ جاہلان کفران نعمت کنندہ گان بالعلمات خالق کوں مرحان و بارحانات
 و تمہ بیت ہائے شراؤ زمان الامیر ابن الامیر محمد طاہر شاہ خان، جعل اللہ طلبہ قائم علی رومنا
 بفضلہ والاحسان الیوم الیوم القیام، ترمیت این است کہ اول نمبر خوارک ہائے لکارنگ
 باس و دریشی ہائے قشنگ مکتب ہائے گونا گو ملؤں بالوان امیر چوکی ہائے
 خوشما یاں آمادہ کر دیا ہے تعلیم و تعلم و سکونت شان داکتر ہائے دانیاں مقرر نمود برائے
 علاج این خدمیاں، حقیقت کر دیں مازکترت ترمیت و نعمت فراوان شدند مست و مرض
 و باغیان، آواز بلند کر دند کفتند کہ مایان، طلب دار یم جمہوریت رانہ شخصیت و سلطان
 انشاد اللہ الرحمن بایان آڑا و غوغائے شان نیشود کسے رانقصان و ضرر رسان، بلکہ خود را

1918

ساخته خوار و ذلیل دمدو و مثل الیس و شیطان و کردند خود را به اعتبار نزد قوم و شاهزادان
 حضرت مدد حضرت بیین زادان که شدنده فراموش کنیده گان، تبیین که مانند تربیت پدر پر فرنگی
 اطهار کردند سخن مائائسته برنه بال حا لانکه جمهوریت رسم است از کافران، بغیر موده هولان
 حضایت منصوب عیاد الهادی خان در وقت ترجمجه قرآن، و نفیحیت کرد بطبیعت افغانستان، کرایے
 طبیعت قلم و اتفاق باشید به شخصیت سلطان ناصر زیرا که شخصیت رسم است از مسلمانان
 و حواله دارد بین حدیث و ریاست قرآن، و شادر همدر فی الامر فاذا عزمت
 شتوکل علی الله ان الله یحب المستوکلین و حدیث بنی آخر الزمان در بخاری
 سفره ۱۹ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لما توفي رسول
 الله صلی الله علیه وسلم واستخلف بعدة ابو بکر رضی الله
 عنه الى اخوه و في آخر وحدن الحدیث شهد تابعه عمر رضی الله
 فلم يلتفت ابو بکر الى مشورةٰ لذ داین چنین ما و شنا خود احس پیریم
 و می بینم که نظام رعیت افغانستان شخصیت روان است، نه به جمهوریت که می شود
 نقامیکه وزیر ایران زیرا که به قانون جمهوریت پر صاحب مدیر از اراد است بجزء
 مدیر شان پس هر فرق باطله جائے گریشونه در خاک پاک افغانستان کوشش میکنند
 ببریاد نظام اسلام د مدیر بوجیفه نغان ختم نمود سخن را خادم العلماء الکرام د دعا کوئی
 شاهزادان عید البھیر ترکستان حفظة اللہ تعالیٰ عن الخطا و العصیان بر



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ حِجَّةِ الْمِيزَانِ

الحمد لله على دين الاسلام والصلوة والسلام على خير
الانام سيدنا محمد والمعظام واصحاب البررة الكرام
على من افتدى بهداهم الى يوم القيمة اما بعد
برضواز برداران اسلام پوشید ونماد که درین ایام محنت ایام از دست کفار آیا
کونه گونه آلام طاستقام برای ایمان رسیده و میرسد خصوصاً گروه و هر یان که نشکر اند
وجود خطا ای لایه ای تفصیل این است که قبل از زمان حضرت علیی علیہ السلام پیغمبر
شد طائفه در یونان برای غرض نفسی خود را نشکر شد ندانه بیوه خالت الانام و از قیود خود
حضرت امیر بازیافت برای ایمان شیوه قول کردند مرطوب اصلی شان بهین بود
کش مردم تابع ہوا نے نفسانی بودند سخنان اینها موق خواهشات شان بودند بیارید
فریق تند ہماں بود که اولاً یونانیان را در تزلزل ساخته حکومت حکم شان را برپا کرد
دقایق که قدرت سلطنت شان - - حاچت تفصیل ندارند از تعلیمات
وفسادات و صریان خراب و تراب گردید و این دیریان تشکیکات را در قلوب میصریان
نیز اندختند و دیری دیدند که نور شریعت محمدیه علی صاحبها الفاتحیه قلوب مسلمانان
را منور ساخته این قیاس و فضای را قبول نخواهد کرد و نیز علماء و امراء اسلام سعی بیش
حافظت وین متنیں و چیزیں عقائد مومنین از مکاریں و غذاریں دارند بنار تعلم خود را
برندیک و تلبیس نهادند تا کارا ولا در عقائد مسلمانان تشکیک - و تفکیک اند و تاییاب نشند
کامل خود را برپانند و لفظند و قیکر کسی را بدایم مرشد کامل خود می اندختند اول تعلم اوین
بود که اتنا عمل ظاہری خود را بیرون کن و بعد از چند مدت و را میگفت که جمیع تکالیف
ظاہری و باطنی در ہم اعتماد ارت اسلامی د قیود شرعی برائے ناقصان است که اینها بمنزله
الله است و قیکر ہر کشتی ہم را از خود سلح گن در دامہ ایهاد و امثل شود . پھر
مال - چہ مرام - چرام - و چہ خیانت - چہ صدق - و چہ کہ سب ہم بازیانی . و

رسوالي۔ چه فضائل و چه رذائل دلپس اذ اثبات اباحت شروع میکرند در دلیل ای
سلمانان برای انکار الوہیت۔ و میگفت اگر خدا م وجود باشد بوجود داشت مشابه خواهد
شد اگر معدوم باشد بعد دعاست مسائل خواهد گردید خدمت و پاک است از هر سیم
شایست پس خدا نموده است و نه معدوم یعنی با اسم اسم را اقرار کن مسلیم را انکار کن
لیکن باشد من کفر بهم و چون مدنی بطريق خفیه و پوشیده در فساد اخلاق مسلمانان
لو شش نمودند علماء و سرداران اسلام آگاه شدند بمنظاره و معارضه برآمدند خون هزار علماء
و صلحاء و امراء امیر محمدیه علیه الصلوٰۃ والسلام درین موقعه رنجت و بعد از آن آن مکان
عقائد فاسد خواه را بر میز المُوتِ ایران جهان اظاہر ساختند و گفتند در وقت قیام
قیامت، تبع تکلیف بر خلق نخی باشد نه ظاهری دنه باطنی قیامت عبارت از قیام قائم
حق و هم قائم حق بعد ازین هر خواهی گفید زیرا که تکلیف برداشته شد حاصل این است که لکا
الوہیت و سائر اعتقادت فاسد را نمود اخلاق مسلمانان را شرعاً غرباً تباہ کردند و شیوه
طیبه مذکوره را متزلزل و متبدل نمودند تا اینکه حیاد به بے حیائی در رسوالي۔ شجاعت بحیات
امانت بحیات و صدق بکذب، محبت اسلامیت به محبت شخصیت مبتل گردیده
و جه بود که در قرن پنجم تسامیان بفرنگیان مقابله نتوانستند که تعلیمات فاسد و هری اثر کرده بود
چونکه آداب و اخلاق اسلامیه از اکثر اهل اسلام دور نشده بود لهذا هزار کوشش شهانه میزبانی
مقبول ضمیر شامیکه از پنجم فرنگیان پس گرفته چنانچه تفصیل این در رسالت شیخ زیریه مؤلفه
مولفه سید جمال الدین رضا باشد درینجا از نکیعت نیز باید شفید که ازین قبیل واقعه آخون ده و نیزه
علیه الرحمۃ با پیر تاریک که در مؤلفات اخون مغفور نمکور است که پیر تاریک کتابی بنام
شیخ البیان فی مقابل القرآن ساخته بود دکار دکیر و کار آن نا بکار اثر دهیست بود و باخون
صاحب مترجم مقابله و مقابل نموده بالآخر منظوب و منکوب گردید و اغدار خسر از دنیا
دان آخرة گشته بور و اینچه این فرادات و خرابی ها و فتنه بیکار در وطن عزیز خود را میان نیزه
نگذشت از اثر تاریک دهیست است و بعبارت دیگر حکمت آزادی از قیود و شرط
و بعبارت دیگر جدید اینجا بیت داعی بعبارت دیگر بے حیات رسوای دستگیر شیوه ملائی

چوں کہ دنیا بازار حق و باطل است کہ در ان عطر گلاب میباشد و پارخانہ و پیش ایام نیز
 میباشد و صدقی و امانت و کذب و خیانت نیز است و قسم قسم نخلوق میں بازار جمع
 شده مطابق عقولها نے تھاں بخوبی مشغول است و ہر کسی بد عقل و بدنفس است
 و یکی ان راویانہ میں بے عقل خیال ہیکند و درین بازار دو گردہ است اولیاں مذہبیانی
 بخدا کی خدا اقرار فرمادند دوم لا مذہب است اہل مذہب آن است کہ وجود خود
 و تمام عالم را محتاج بواجب الوجود و داہب الوجود میباشد و لا مذہب و دہریہ آن
 است کہ از وجود صانع منکر اند و وجود خود را د عالم را کسے محتاج نہی داند کہ باں تالیع گردیده
 و بحق کام آن پایندی نمایند زیرا کہ شخص خود را محتاج کسے نہاند بلکہ کام چیز از راتا لیع دار ہی
 و پابندی کند چرا کہ دہریہ و ماستک و مادہ پرست و شحد و منکر خدا و لا مذہب نام اینہا
 است مذہب شان اول این است کہ تمام عالم خود و کارخانہ است کہ بقالوں طبعی
 روان است و بالفاظ دیگر بحر کرت مادہ یخپر و ایشہ راجلان است کہ دنیا خود بخود ساختہ
 شد باñی اد کسے نیست۔ عقیدہ دوم شان این است کہ ہمہ چیز ہم باع و مشترک
 اند و احتصار دامتیاز غصب است لہذا خواہ و مادر و دختر و منکو وہ عنی ما نہ منکو وہ
 خود را است و ایچنین باقی اموال شرعیہ قیاس است۔ سی و سوم عقیدہ شان
 کہ انسان مانند باقی حیوانات یک حیوان است برچیار پایان سیح فضیلت ندارد
 و در امر تنویر شاست و شہوت خود پابند نیست چہارم عقیدہ شان این است
 کہ بغیر از زندگی دنیا نے دیگر زندگی نیست انسان مانند گیاہ است کہ در موسم
 بہار سبز و تازہ میشور و در تابستان خشک گشته بہرہ خس و خاک خلط میشو
 و نیک سخت آن است کہ در دنیا مانند باقی حیوانات مزہ دلخت حاصل کند
 پنجم عقیدہ شان این است کہ شرم و حیاء در انسان صفت مذہوم است
 کہ در نفس ضعف است و در طبیعت نفس پیدا میکند کسیکہ طبیعت قوی و نفس
 کامل دارد او بہ سیح کار شرم کرنی کند اگرچہ مذہب احرام و ماجھائی باشد و این فرقہ دہریہ
 اند کام و عقائد اسلامی منکر اند یکیں اصل و بنیاد تمام ایکار است شان یک

است که انکار از خاتم خدای تعالی و صفاتش است و باقی انکارات فرع این انکار است دو مبایداً صول شان انکار دی و الهام است اینها گمان را نمک که بغیر از خواص ظاهری دیگر چیز ذریعه علم نیست لہذا از راغبیاً و رسولان و ملاسکه و کتب سماویه منکر استند سیوم بنیاداً صول شان انکار بعد بعثت بعد الموت یعنی روز آخرت و جنراً و سفرانیست لہذا اینها حقوق پادشاه حقیقی میدانند و نه حقوق پادشاه مجازی را و این عقائد بالله و خرافات ناکاره شان مایل خادمان زین متنیں را مجبور و مفرض گردانید که در جواب اینها حتی المقدور کوشش نمایم اگرچه اینها مذهب را قبول ندارند لیکن از جنبت بوئن عقل و علم انکار کرده نخی تو اندر زیرا که اینها از خدا و رسول دادی و الهام و کتب آسمانی در روز آخرت منکراند و فلسفه و عقل خود را پروردی میگذرند معلوم شد که عقل همین روز اینها نیز محبت است مایل انشاء اللہ تعالی بدلائل عقليه و تقلیه ثابت میکنم که گروه مدعايان عقل از بهمه زیاده و من عقل و فلسفه است و لقاب شکوک را روئی مقصود توفيق الربيع المعبود دور مینمایم تا که اهل اسلام ازین قسم مقالات و خرافات شان در ضلالت نه افتدند. ربیت اچه دانستم که نابینا در چاه است: اگر خاموش بشیم لنه است: بنا برانکیت این رساله را تایف نمود و مشتعل پهندین دلائل عقليه و تقلیه بارجخت تا که از وعده آنیه کریم لواینها هم رباینیون والاجبار قولهم الا شمر و اکلهم السحت لبئس ما کادعوا یصنعوا و در حدیث تشریف اذ اظہر المفتون او المبدع فلینظر العالم علمه فان لم يفعل فعليه معنة الله والملائكة والناس جمیعن ولا یقبل الله صرفاً دلائل لا نجات بایهم درین کتاب او لا تاریخ مذهب دهیه و اقسام عقاید بالله شان و عین چیزی دیگر بطور تحریک بیان میشود و بعد ازان شروع بردوید مذهب ایشان شروع میشود حالاً این را ثابت میکنم که این دهیه از بهمه زیاده دشمن عقلی و فلسفه داشت حکمت ناخدا دیجی است باین طور قرآن کریم در بسیار آیت های حکم بقول و فکر کرده که دهیه انان نباینکار نمی تواند کرده کار انسان ارادات و صفات خداوند و حالات کائنات

عالیم فکر و تدبر نهایت تاکہ شمار امیرفت خالق کائنات حاصل گردد و آیت تدبیر اینکه زلزله است و تعلیم قرآن کریم درین باره دو قسم است احراق الحق و ابطال الباطل .
لیحوق الحق و یبطل الباطل و ملوکره انجیر موت ه مراد از احراق حق اثبات الهو واقعیه است و مراد از ابطال الباطل تردید فکر غلط و خلاف واقعیه است مطلب این است که قرآن کریم و اسلام و حیر را بطور خاص تعلیم مینماید احراق الحق ابطال الباطل ، حاصل قسم اول آن است که اسلام صحیح واقعی اعتقاد است و نظریات را تعلیم میدارد که مطابق عقل و فطرت سلیمانی باشد و اورا بر اساس عقلیه این و اضجه ثابت نموده می فرمایند و حاصل قسم ثانی این است که اسلام ، عقائد بالله و نظریات غلط را بدیل و برگان و اخراج می سازد که داشتن دلایل اجتناب کنند تشرییه قسم اول ، بدانکه تشریح قسم اول علوم اسلام این است که کائنات عالم یعنی زمین و آسمان شجر و جمر و انسان و حیوان بر همه نظران دانه کرده از عقل و دماغ گرفته دران فکر کنند تاکه معرفت خالق کائنات و موجودان بر شما حاصل شود که این کائنات چه قسم بوجود آمدند خود بخود موجود شده اند یا کدام قدری علیم بقدرت کامله و حکمت بالغه خود پیدا کرده . کما قاتل اللہ قتل النظر و امامی السموات والارض . او لم ينظر في ملکوت السموات والارض ، ان في خلق السموات والارض

و اختلاف الليل والنهار لذیات لا ولی الاباب الذين يذکرون اللہ
فياما و تعودا على جنوبيهم و يتقدرون في خلق السموات والارض

و یقولون ربنا ما خلقت هذه اباطلا سبحانك فقنا عذاب النار و اینچین شش صد و پنجاه آیت است حاصل همه این است که در کائنات عالم فکر و غوی نمایید تاکه خالق و مبدئ بر اشناخت بعظامت و جلال او سرمانیدزیر که مقصود در تفکر و فرشاختن کائنات عالم نیست که شمار انتشار اتفاقات لیل و نهار شمس و مهر کو اکب و نجم و دلکیمات و معدنیات و نهایات و حیوانات و تحقیقات نفسیات سرگردان و متوجه باشید و بنحالق کائنات پیر و اسطه نباشد حق تعالیه درین آیت که بجز اول و ایال ایال ایال و کامل العقل

آن متغیرین را قرار داده که ا در زمین و آسمان تفکر نمود تاکه خالق و صانع را معلوم نمایند و بعد از تفکر گویند ریاضیات خوب دانید که شخص تمام عمر غریز خود را اصرف کرد از زمین و آسمان چند چیز را تمام بگه برای نام حاصل نموده و رسانید از تعلیم یافته نماید اند مگر از جمله اول و الاباب دعا قلائل نیست بلکه از حمله نادان است که تمام عمر خود را مشغول به محسنویات کرد از صانع آن اصلاح خبر نیستند لہذا تفکر ناکنده گان را سرزنش داده شد و چه سرزنش این است که خلاصه عالم فرموده ای انسان اگر شما کاغذات علم را بچشم بصیرت نظر گذیر معرفت من شمار حاصل پیشود چرا از من غافل و نخرف گشتند و چه تو پیش این نیست که شما زمین و آسمان را چرا زنده ای دنارع معدنیات و بیانات را تحریر نمکردی آیا و انتی دی که بغیر خدا را حکام آن و بگرچیزی را دانستن ضروری نیست بیمه پیش است همچه پیش است چنانچه کسی در مقام شاهی مهمان شود پس او عجائبات دنرا مقام شاهی را زین جهت می بیند تاکه شان و عظمت جلال آن بادشاه را شناسد و اگر در دران مقام داخل شود ا در شناختن و دنیان محل شاهی بنظر عمیق از برای قوام و منافع خود بنظر میکند که ا در سرقت و دزدی نماید نه برای معلوم کردن شان و عظمت و جلال بادشاه اینچنین دهربایان مشرق و مغرب و چیزی را نمین و آسمان را برای فانمه خود بنظر سارقانه می بیند و در تحقیق او سرگردان است قبیر در دگار یکه خالق و صانع این چیزها است پیش تعلقی نیست و تفکر میکند و مثل این دهربایان مانند نادار فقیری گرسنه است که کدام مردم سخن دایک شیرمال بدده باز آن فقیر گرسنه شیرمال بگرفته سخن کریم را فراموش کند در تحقیق شیرمال اند که در الطریق کیمیائی تحمل نماید تاکه حقیقت لذت شیری آن را معلومات نماید قرآن کریم این عقل دفهم را حکم فرمود که در کائنات عالم فکر نمایند تاکه معلوم دو اشعه گردید که عالم را کدام بانی و صانع است که سلد تمام کائنات و تغیرات بران ذات مفتی میگردد و دهربایان میگویند که بنانند و چالانده این عالم کسی نیست بلکه خود را دگار خانه است که بحرکت ماده و نیچه حاپلان است که انتهای سلسه تمام موجودات عالم بساده و حرکت آن میباشد و این دعوایی شان بعض

ادعائی است اصول کدام دلیلی براین نیست. تشریح دو مر قسم علوم اسلام و ابطال الباطل، پدانگه دوم قسم علوم اسلامی این است که اسلام امر میکند که عقل مفروض فطرت مفسد را ترک سازند یعنی چیزی با تکه خلاف عقل و خلاف فطرت است ازان پرسنیز نمایید و ازاد بام و خرافات اختناب کند مثلاً شرک و بت پرستی و کوکب پرستی و دشمن پرستی و نفس پرستی را قرآن کریم سرزنش و ملامت میفرماید و بطلان این مو را بد لائل عقلیه و فطريه واضح میساز و حاصل این است که قرآن کریم چنانچه که حق را تاب میکند و اینچنین بطلان نظریات خلاف عقل را بد لائل عقلیه و فطريه ظاهر می سازد مثلاً دیریت و قدیمیت، ماده و ثابت عقیده و شرک عقیده را بخ کند که داده و این را بینما که قدم عالم و ثابت شرک و انکار وحی والہام و انکار قیامت و جزء خلاف عقل است بحق الحق و ببطل الباطل دلوکره مجرمون. و اینچنین در قرآن کریم مناظر ابراهیم عليه السلام و نرود و موسی عليه السلام و فرعون را زین جهت ذکر فرموده تاکه حقیقت حق و بطلان باطل معلوم گردیده و باطل و گمراہی و فسیم پرستی را ترک نموده راه علم و حکمت را اختیار نمایند بعد از اختتام تمہید و تواریخ ظهور مذهب و عقائد هریا شروع مینمایم بجواب عقلیه و نقییه برین نارانان تاکه مغلوب گشته تاهم و پیشیان شوند از اختیار کردن این مذهب بطلان و ماتوفیق الاباده المخلوق المستعوان.

قرآن اسلام آنکه باشد که منکرین خدا و دیریان میگویند که این کارخانه آن نیست مایان شده کان خدا از این با پرسیم که هر لحظه تغیرات و انقلابات و این عالم بعلمی آیند کدام دست قدرت که افرم است باز منکرین خدا فکر کرده این جواب نمیدند که ماده عالم قدیم است و حرکت آن نیز قدیم است لپس تمام تغیرات و تنوعات عالم بسبب ماده و شرکت ش پیدا میشود و در رات ماده بسط و شکابهای آن مختلف اند و این خود خواهی از عالم پیش از ترکیب صورت در فضای غیر قضا بهی پرگنده بود و این اجزا را در اصل مدار علمی، ابزار پیش از انسان گویند و این پیش در حیثیت احمدیت پذیر است اولی مسخر گیسا شد و بیرون

جمع شدند که از خلط و امترانج آن تمام صور تهاست مختلفه و تنوعات پیدا شدند، وقتی رفته
 این عالم پیدا شد، تغیر و تنوع که در عالم دیده میشود از خواص ذاتی آن ماده است و
 همین ماده علت اولی نام تغیرات و تنوعات میباشد کدام امر خارج را در آن دخیل
 نمیگیرد بلکه این عالم خود بخود این طور را دارد و آن خواهد شد مایان منکرین خود را
 خواهند داشت بلکه این عالم خود بخود این طور را دارد و آن خواهد شد مایان منکرین خود را
 نمی دانند، مایه ناز استدلال ماده پرستان ختم شده این نام تقریر دلپذیر دیرین د
 منکرین خدا تزویج عقلمندان، پسچ و لیل نیست بلکه حرف فرمی و خیالی چیز است که برای
 خوشی طبیعتها رئ خود را گفتند، حقیقت و لیل شان صرف اینقدر است که نفس ناطقه
 منکرین خدا و قوه و ایمه و خیالیه شان ماده ایانی را در حرکت آورده والفاظیکه از زبان
 شان صادر گردیده اند کدام ولی بدان نیست، کسانیکه بلاد لیل عقلهای رئ خود را را
 فهمانند که نسبت تغیرات و تنوعات عالم، ماده و اجزاء بسیطه و حرکت قدیمه است
 تزویج طبیعین کدام ولیکے بر اثبات این مدعا شان نیست که سبب تغیرات و
 تنوعات کائنات عالم، خواص ماده باشد، بدانته مندان طاہر است که چیز قدیم خواص
 آن نیز قدیم میباشد، اگر علت تغیرات ماده قدیمه و حرکت قدیمه او باشد باید که تغیرات
 نیز قدیم شوند حال آنکه بمناسبه مایان را معلوم شده است که تمام تغیرات و تنوعات
 حادث و نوپیدا اند که در زمان گذشتند نام و نشان آن قطعاً بخودند و بخنان تزویج
 دیریان ولیل برین امر نیست که این تغیرات و تنوعات از لوازم خواص ماده اند و نه
 ولیل برین است که در امترانج اجزاء بسیطه اینقدر تا خیر پیدا شد و چرا اینقدر زمان دارد
 امترانج آن انتظاری کرده شد مایان مسلمانانی از منکران خدا این را بسیم که ماده
 و طبیعت تزویج شما نیز خیر بسا را داری شمود است از علم دادنک عاری و خالی است
 پس از حرکت غیر شعوری ماده و از امترانج اجزاء بسیطه غیر شعوری یک عاقل و دانا و
 فلسفی و تعلیم یافته بجهود است انسان چگونه پیدا شد. داگر ماده و خواص و لوازم در کیت
 او بهم قدیم باشد، چه تولد این دیریان سه سالی بیشتر، پس از امترانج اجزاء ماده قدیم که

نشد یعنی همان اجزاء قدیمیه خلط گردیده باز ولادت اینها میلشد، داگر کسے تغیرات
 و انقلابات کائنات عالم بینید دراید اینه معلوم بیشود که جنبه بینید و در قطبان د
 تماسا وئینده گان این عالم را لامحال کدام مدرک و صاحب علم و انجام بینیده است
 و این کار بے شوهد بے راهه و بے خبر نیست پس کائنات عالم این عجیب عجیب
 تماسا آنها فانیست ونه اثر کدام حرکت غیر شعوری است، ماده یا نیچر یا ایکھر طبیعت
 بهمه از عقل و ادراک خالی است چگونه علت شده میتوانند و نیز شماره اصرف نام داد
 و نیچر معلوم است، ونه حقیقت مسمی آن، ونه شمارا علم برخواص ذاته و لوازم ماده
 است اگرنه شما اجزاء بیسطه ماده را بخشیم بینید ونه سنا بکام دو دین اجزاء بیسطه
 را دیده اید ونه شما حرکت ماده را کام وقت مشاهده کرده اید اگر بالفرض و محال حرکت
 ماده خود را دیده باشید از این وابدی بودن آن را زکجا متابده کر و بینید شخصیکه از شکم مادر پیدا
 شود پس از شصت سال کم یا زیاده بخانه قبر سپاریده شود از لیست وابدیت از زکجا
 مشاهده میتواند، و قدمیکه شماره احقيقیت و ماهیت ماده و نیچر معلوم نباشد ونه صفت
 و حالت آن ونه خاصیت و حرکت ونکیفیت و نکیفت آن پس چگونه شما یک
 شی مجهول مطلق را علت تغیرات عالم قائم کردید و همچنان اجزاء بیسطه ماده را آنها سالماند
 و اجزاء لا تجزی میگویند و شکل و صورت آن اجزاء را ندیدند که آن ایکھر بکام شکل
 بیباشد و قدمی شما ایکھر غیر محسوس را تسلیم نمودید از قاعده مسلمه نخود منحرف شدید که
 شما اچیز غیر محسوس قابل بودید به ایکھر ماده غیر محسوس قابل شدید و همچنان علماء
 طبعیان را دلیل معلوم نیست که اجزاء صفار یا اجزاء لا تجزی و مسلمات که در فضای
 محض پر بودند یا یکدیگر مشابه و محاصل بودند حرا باشند طور خاص متصل شدند که چیز آن
 بصورت کو یا شد و بعضی آن دریا و بعضی آن قسم قسم انسان شد، بعضی خوبصورت
 و بعضی عاقل و بعضی محنوں و بعضی عاشق خدا و بعضی دشمن خدا گردیدند و بعضی قسم
 حیوانات و غیره بیداشد زیرا که نزد شما مسلم کردند و اجزاء بیسطه آن نه سیاعت است
 نه بصارت و نه عقل و شعور است ونه گوریا نی و شنوایی است شما این کور و گونگ

و بے جان و بے عقل بے شعور حرکت غیر اختیاری ماده را سبب تنواعات عالم چگونه قرار داده اید عقل بالاتفاق حکماء عالم دنیا از همه بهتر چیز است در دنیا از عقل فهم نیکه چیز بلند نیست و هر یان این را گویند که از ماده بے شعور و حرکت غیر شعوری، نعمتیک ماتله عقل است چگونه بوجود آمد و بچنان تمام عقول اتفاق است برین که حروف ابجد و تعداد آن از همی زیاده نیست و این حروف محمد و محمد و مادر تمام تقریر یا تحمیر است از تنوع و تبدل و تغیر این حروف، مقوله متفاوت مختلقه در دنیا پیدا شده ماده همه اینها یک چیز است صور نوعیه آن مختلف است شخصی عائل و انا اینقدر میداند که تمام تنواعات و تغیرات حروف بحایه اراده نفس ناطقه انسان قابل احتیار است کلام قسم که بخواهد این حروف و الفاظ را ترکیب را ده سخن میکند، لکن اگر کلام ده یان گویند که در دنیا قسم قسم تقریر یا دتحمیر یا است معلوم نیست که آنها با اختیار و اراده نفس ناطقه انسان است بلکه تنواع دتغیرات مقوله برای سبب حرکت قدیمه حروف بحایه در طهور می آیند و نیز ده یان میگویند وجود اختیار متکلم برای قبول این تقریر یا دتحمیر یا همچو ضردمی نیست زیرا سلسله تمام کلام دنیا از ابدی است ماده کلام یعنی حرکت قدیمه حروف بحایه بما تجت قوانون نظرت این سلسله جاری است، حضرت سائنسدان بگویند که مبتعلق این شخص از مارگاه سائنس چفتونی صادر شده است و نیز این راجواب گویند که شما با انکار وجود صالح تقریر کرده بودید در میان آن تقریر و تقریر کسیکه برانکار متکلم تقریر کرد چه فرق است! از بیانات مایان این چیز خوب واضح شد و لیلی که ده یان سبب تنواعات عالم قرار را ده اند و لیل نیست بلکه یک فرضی افسانه است و تاویل مفعمله خیز بخیال خود کرده اند و بچنان تمام حکماء قابل اند که هر جسم از د چیز مرکب است یک ده و دیگر صورت صورت نزد همه حادث است پس اگر قدر چیزی ماده اجسام را قبول کرده شود لازم می آید ترکیب هر جسم از د و اجزاء ریکی آن اجزاء قیم و دیگر حاده پس لازم میشود اجتناب قیم د حادث و رنجید این قطعا خلاف عقل است و نیز مایان می بینم که کلام چیزی که از اجزاء صغار و یا سالمات پیدا شده نظلم در ترتیب آن این قسم است که اگر و داینده

عقل حیوان می ماند اگر ذرہ خلل در ترتیب آن می آمد مقصود حاصل نمی شد، از حیوان خود از مواد جسم گرفته تا فیل و بیره شود تمام اعضاء و ضروری دریان موجود است پس مایان بے اختیار قبول میکنند که کدام صاحب قدرت و حکمت است که این اتصالات اقسام مختلفه را زین سالمات پیدا کرده و لفتن این سخن که تمام اتصالات از خود خواص ماده و یا بطور تعاقی پیدا شده است مجھن لغود هم است زیرا که در نفس ماده بالاتفاق نام و نشان اراده و شعور شبیت پس از حیوان بے شعور و بے اراده این عظیم الشان کارخانه عالم چشم بوجود آمد حالانکه خود خود حیوان را دیده تمام عقلا و حکما درونی زمین حیوان مانند کسے راجحان نیست که درین کارخانه عالم کدام نقص ثابت کرده تو اند در هر لحظه تغیرات عجیب دغرسیده عالم پیش نظر نداشته ای این بهمه تغیرات و افعال خاص خاص و احوال خاص خاص تمام از سبب خواص ماده است، در ماده این قوت از کجا است که اینچنانی کرته را دیده تو اند بلکه این عالم را صانعی است که صاحب علم و حکمت و صاحب قدرت وارد است چگونه که خوارد این عالم را انقلاب میکند، قبول کردن خذلی عالم بسیار آسان است از قبول کردن سخن پائی عجیب و غریب فلاسفه

در و بود باری تعالیٰ یعنی ثبوت هستی

هستی صانع عالم بد لائل عقليه اول دليل - (دلیل صنعت) تمام عقلا متفق اند که صنعت آگاه میدهد صانع و مصنوع و صنعت را دیده عقل مجبور میشود که صانع را اقرار کند و دیگر یا دیگر یا این اصول را تسلیم میکند که برآئی هر فعل فاعل ضروری است پس وقیله یاک، عمارت عالی یا یک قلعه رفع و مناره بیند و پل یک در یا را دیده عقل بقی میکند که این عمارت، یا یک بانی ضروری است و بانی این مناره و پل کدام هنرمند ماهر است آیا اعلی ترین عمارت زمین دا آسمان صنعت، عجیب و غریب دخواست ترتیب آن را دیده چرا یک اعلی ترین صانع اقرار کرده فشود اگر

یک تخت را دیده شود یقین نماید که کدام کاریکردن بخارا می‌نخست را باید وضع و پیشنهاد
ساخته است زیرا که تخت خود بخود تیار شدن و باید ترتیب خاص در آمدن سخن ہائے
آہنی دران عمال است کدام تختهای درخت و میخهای آہنی را قدرت نیست که
باین ترتیب خود بخود در آیندیک و ہری سائنس دان یک ادبی عمارت دخانه و
ساعت را دیده اقرار نمیکند کامن ایجاد کدام ماہر است و است که او باصول قاعدہ سه و
گل سازی خوب عالم واقع بوده است و این یقین را میکند که ضرور بالفرض دان ساعت
را کدام بانی است که پیزه هارا عجیب انداز و عجیب مرتب کرده است که بذریعه آن
صورت بسیار تقدیم شود مگر مهتاب و افتاب که در طلوع و غروب خود پیچ
وقت غلطی نمیکند که بذریعه آن تمام نظام حیات عالم و نظام اوقات را دان است
این ہری بصنایع مهتاب و افتاب اقرار نمی‌کند اگر درین موقع گفته شود که بانی این ساعت
اینطور شخص است که کوکر و گنگ و نافهم و بے خبر از علم نہ دارد سه بیهوده از اصول سا
سازی جامی است آیا این فلسفی و سائنس دان فاعل این سخن را احمد نمی‌گویند عرض
این است که در سر جا صنعت و کاریکری یافته شود اقرار و تصویص صانع ضرر میباشد بلکه صفت
را دیده این صرف یقین بصنایع نمی‌باشد بلکه بطور اجمالی مرتبه صانع معلوم میشود پس آیا اعلیٰ
ترین صفت کریم و اسمان است اور دیده مایان را یقین نمی‌آید که صانع این اعلیٰ درست
و اعظم و اجل از احاطه عقول مبتدا است که عقول اهل عالم از فهمیدن ضایع و بدائع اذ ما صفر عاجز
اند و این منکرین خدا و تیکه در بازار بیلتے خریدن بوٹہ و پیزاری میرمند و از دکاندار
می‌پرسند که این بوٹہ بکدام کارخانه ساخته نشده است اگر دکاندار در جواب گوید که این
بوٹہ در تیکه کارخانه ساخته نشده بلکه این بوٹہ خود بخود بحرکت ماده و ایکھر طبق پیر شما
تیار شده است خود بخود ترکت کرده درین دکان نزد من آمد منکر ان خدا اصحاب این دکان
را باین جواہر چه میگویند غریب نہیں کہ چون فهمید ایند باز بہ بالائی خود طبق کنید۔

دو مرد لبیل نیائش صانع۔ (بعد از شد)

هر صاحب عقل را این سخن معلوم است که من یک وقت محدودم بودم و بعد از عدم طویل و عریض موجود شدم و آن چیزی که بعد از عدم بوجود آید درایک پیداگفته و آن عدم بوجود آرینده فی خواهد و ضروری است و این سخن نیز معلوم است که خالق من نه نفس من است و نه مادر و پدر نه زن و نه همسر من زیرا که او مثل من عاجز است که بیان نداشته باشد و این پیداگرد تقدیرت ندارد و نه پیداگفته من زین دامان و نه این عناصر و نه کوکب و نه فصلها است چرا که اینها چیزیست بیش از نسبه در اک اند و هر وقت متغیر و متبدل شده را ای است چگونه صلاحیت دارد و انتساب باشد که یک ذی علم ذذی فهم انسان را پیدا کرده تو اند پس معلوم شد که خالق من این طور ذات است که ادراز لازمه و محدودش و تغیر و تبدل و عیوب و نقصان پاک است اد خدای و معبد مايان است.

سی و دلیل اثبات صراحت تغییرات عالم

یک نظر بر موجودات عالم کنید هر چیز خود را بنماید چیزی است یا بیانات یا جمادات مفردات یا امرکرات بکدام چیزی که نظر کنید هر لمحه و ران تغیر و تبدل است و گون و فساد و موت حیات یک عظیم القلاب به پا است که آن با وازبلند مدار میکند که این تمام چیزی است تغیرات حادث اند که بجز آن بذات خود قدم نیست در زیر فرمان کدام اعظم ترین هست که میباشد که او چه قسم خواهد آن منقلب میکند و قسم قسم آنها را حرکت میدهد و زیریند و بحاج این تغیرات والقلاب بدست قدرت کدام ذات با برکات است همین خالق دیموجده شیوه است که نمکتن خدا میگویند که تبدلات و تغیرات این عالم محض بما تخته فالون طبعی و فالون فطری روان اند و اهل اسلام میگویند که فالون طبعی و فالون فطری صرف یک آله است که او با اختیار کاریگر محتج است آن کاریگر با مایان خدا میگوئیم که او محترک آن آله است او نیز خالق آن آله است او با اختیار خود این نظام عجیب و غریب را چالان میکند و آله را تحفظ کاریگر فرمیدن و این لگمان کردن که این آن تخته دلماری و در وازد بنا کرده است این بیان شایان است کدام شخصی است

گمان کند که مخفی بحث گشت طبیعی و فطری آله بغير کار بگراین تخت و در وازه تیار شیوه این بلاشبه دیوانه است.

پچمین ولیل اثبات صفات - امکان اشیاء

برهستی و احیب الوجود یک دلیل این است که در عالم چه قدر راشیاء موجود اند. از همکنونات است یعنی بودنا در نابودن وجود و عدم هستی نیستی آن برابر اند. از همکنونات ضروری است. دننه عدم آن دآن چنین یکه بذاته ممکن الوجود باشد یعنی باعیناً نه وجود آن ضروری است. دننه عدم آن دآن چنین یکه بذاته ممکن الوجود باشد یعنی باعیناً ذات هستی و نیستی آن برابر باشد پس برای وجود و عدم هستی آن وجود منزح و موجود عقلاً ضروری است زیرا که تبع چنین خود بخود دیا اتفاق آدبل اسباب از عدم خارج شده بوجود آمده نمیتواند تا آن و قطبیکه برای وجود او کدام سبب و موجود نباشد که آن موجود وجود پرور نباشد. از عدم خارج کرده بوجود بیار و اگر نه ترجیح بلا منزح لان اسم می آید این بالعکس در ارزش ترجیح داده از عدم خارج کرده بوجود بیار و اگر نه ترجیح بلا منزح لان اسم می آید این بالعکس محال است و تردید هر صاحب عقل ظاهر البطلان است زیرا که ممکن بمحاذات دناییت خود نه موجود است و نه معدوم و وجود و عدم در حق او بیکان است پس در اینچنانی ذات ضروری است که در از پنجه کمال عدم از لی کشیده در میدان وجود و افریب بیار و پس ذاتیکه عالم امکانی را از عدم کشید خلعت وجود پوشاکید وجود در این عدم ترجیح داده این ذات و احیب الوجود است که در اهل اسلام به هستی خدا تعیین گفته و احیب الوجود آن است که در جواده ضروری باشد از قبیل ممکنات باشد اگر نه خفته از خفته که گند بیدار نه شال عادق بیشود زیرا که اگر خود او ممکن باشد پس وجود و عدم در حق او بیکان است برای و یکی چنین ایضاً چنونه علت و منزح بیشود و آن و احیب الوجود که خود بخود موجود باشد و برای و یکی چنین و احیب الوجود شداین را بایان خدمیگوئیم خدا را خدا ازین جهت میگویند که او خود بخود موجود است.

پنجمین ولیل اثبات صفات - فنا و زوال

در عالم کدام چیز را که فی بین وجود آن پائیدار و برقرار نبایست زیرا که ادریک زمانه در پرده عدم مستور بود بازا پنجهاین یک زمانه آمد نی است که نام آن از صفحه هستی ختم میشود و این کشمکش موت و حیات درفت آمد وجود عدم با از بلند نمایم میکند که این وجود مایان اخانه زاد و خود ساخته مایان نبایست بلکه عاریست و عطاء ریگری نبایست مثل رفت آمد و شفی و شعله آفتاب بزرگ دلیل است که این روغنی از زمین ذاتی نبایست بلکه عربی آفتاب است که آفتاب بحرکت طوعی خود رخورد و اعطای کرده است و بحرکت غربی خود پس میگردانچنین وجود و عدم کائنات و محکمات باید و قدرت قدر است آن ذات است که او و احباب الوجود است وجود او ذاتی است مایان اهل اسلام و را اللہ و خدا میگوییم

مشهود لیل اعثانت صالح = اختلاف صفات و کیفیت

از زمین گرفته تا آسمان تمام اجسام عالم بمحاط جسمیت برابراند و قدریکه یک چیز با اعتبار حقیقت و ماهیت برابر باشد و برا می چیز یکه اندگ رواشد و برا نه دیگر چیز نیز روا است و قدریکه این سخن ثابت شد پس ازین معلوم میشود که آسمان بلند است و تپی و پستی بودن آن نیز روا است و در زمین که پستی است و بلندی بودن آن نیز روا است و اتش گرم و خشک است سردی و ترددی بودن او نیز روا است و آب که سرد و تراست گرم و خشک ابدان آن نیز روا است پس و قدریکه تمام صفات و کیفیات در اجرام جائز در روا است و برا نه برجسم یک خاص متعلق صفت و معین کیفیت معین شکل و معین احاطه و معین مقدار یک مؤثر مدد بر و مقدر مناسب است که او از تمام صفات و کیفیات جائز و ممکن برجسم را یک خاص صفت و خاص کیفیت و خاص کیفیت و خاص همیشت معین و مخصوص نماید زیرا که برا نه برجسم را منحصر ضروری است که او یک سهانب را ترجیح دهد اگر نه ترجیح بلا منحصر لازم میشود پس این مؤثر مدد بر و مقدر منقدر را بسباب این عالم است.

سیف الدین در میں اثارات صفاتی = دلیل حرکت

علماء این مسکویہ در فوز الاصغر فرموده کہ بکدام چیز عالم نظر کنی اداز حرکت خالی بیست و آن حرکت شش قسم است۔ حرکت کون ہے حرکت فساد ہے حرکت نمو ہے حرکت ذبیح ہے حرکت استحالہ ہے حرکت نقل این وجوہ کہ حرکت یک قسم تبدل یا نقل را میگوئید اگر یک شی از عدم طرف وجود حرکت کند این حرکت کوں است و اگر طرف خارجی حرکت کند این حرکت فساد اگر یک شی کو تغییر دے کنند جو انتہا طرف ہے ویگر حالت حرکت کند این حرکت استحالہ است اگر ان کو طرف زیاد فی حرکت کند مثل بزرگ شدن طفل رخت شدن نہالہ این حرکت نمو است اگر زیادتے طرف کمی حرکت کند مثل باری یک شدن شخص بعد طرزی حرکت ذبیح است اگر ان یک مکان طرف ویگر مکان حرکت کند این حرکت نقل است و این دو قسم است مستقیمه و مستدیرہ غرض اینکہ در تمام عالم عنصر و جمادات و حیوانات و دیگر حرکت است حرکت یعنی ایشان ذاتی بیست و کرام چیز یکہ حرکت او ذاتی نباشد پس از روی عقل ہر تحریر را تحریر کر فضوری است پس فضور شد کہ در تمام اشیاء عالم حرک باشد کہ لبیک آن تمام اشیاء عالم در حرکت بیانید پس ذاتیکہ برائی سلسلہ حرکات کا اثرات عالم ختم ہتھی بیشودا و نحمدہ است کہ ہم عالم را چالاں میکند و قسم قسم حرکت میدید کہ ازاد راک اقسام و انوار اعین عقول عقلاء عالم قادر عاجز انہیں۔

ہمشتملہ دلیل اثارات صفاتی = تحسیں و تقویا

امام رازی فرمود کہ برهتی صاف یک دلیل این است کہ ترتیب آسمان و ستارہ و بنایا و جمادات و حیوانات را میان بین طور یا فتح کہ در آن نشانیان سعادت ہوا ہر اند آن قد کے غور و فکر زیادہ کنم آن قدر این نشانیان زیادہ معلوم بیشود مشعل کہ در فصل ائمہ از تفصیل شرح این را خواهد کرد و بہداشتہ عقل این امامی فہمند کہ طبعاً نبین طور نشانیان عجیب

و خوبی و نفع بطور اتفاقی خواسته است لہذا فرمود شد که اخچین د جو کامل و قادح گیر
اگر کرد که شود که او بقدرت کامل و حکمت با خود آن چیز را تے عجیب و غریب
در عالم علوی و متفعل نہ پرسکرده است.

ششم و لیل اثبات صلح = عاجزی و درماندگی

بر اندیشند این چیز را بد این مقول نمی داند که انسان و قبیله بخلاف دعیت گرفتار شود و
واسباب و وسائل آن مفهود کردند اس ادراک و قدرت ب اختیار عاجزی دناری را
شرق و میکند و از کدام زبردست صاحب قدرت مدد طلبد این لیل است که بر
ذنه مص الجود فطرت نمایند این را فی داند که کدام دافع الیا و عجیب ادعات و معاشر و مادر
وست یکسر فرمود است که در انسان در حالت بیچارگی بے ملکیت برای دستگیری خود بخواهد
در وبردست آن گردد نهاری میگذرد و این ایده دارد که او که شیگردن شده دعیت
و دعمازد اس این دستگیر نهایان این سلام خدا است که از حال تمام عالم نبردار است
و شیگر نمایند.

و هم و لیل اثبات صلح = ذات و خواری اشیاء

بر کدام چیز را نمی این کار خانه عالم که انظر کرد شود و لان علامت ذات و خواری و
اختیاری معلوم بیشود ازین بال بعد این معلوم بیشود که تمام این کار خانه بعض بخت اتفاق
پیدا شده بلکه پیش کدام صفات بضرت و حکمت، ذیل و خوار و حکم در افرمان بیدار
ایم اصحاب، مایتیاب، آفتاب، ستاره، لامیابی بر پاس عال قرار داشت گماها عرب
و کانزد لملوک و کماه غروب و کماه انور و کماه کسونه اند و آتش را یعنی که تاب داده
و اشود عال باز چو این است که کماه حرکت و کماه سکون و نیز سرکشی که کماه طوف
شما و کماه مارکت چو این و کماه منطبق دکماه جانب مغرب است غریب است
که باز چو این وزد زیب را که نهستی آن باز در چشم است که ملکی دل چگونه تولدیه ای میگزند

بعضی از بول و براز در آنوده می‌بکند و بعضی از رهش و سرگیان و پیدایی دارند و می‌بکند
و بعضی بر بالائی آن همیدند و بعضی در احتقر ناید مگر زیان سخن خود را حکمت نمی‌داند و باک
ندرد حیوانات را نیز که او حجم طور لاچار و مجبور است که کسے بالائی آن سوار می‌شود و شسته
بار می‌بکند و کسے در ازدیع می‌باشد از تمام مخلوقات نوع انسانی افضل است و این وظیفت
و احتیاجی خود را نیام مخلوقات را یاد است که سنه و شش سه دلیل و براز صوت و عرض گردی
و سردمی قسم قسم خود را نهاد و خواهشها برای احاطه کردن است اما حیوانات تحریف نمودن
و تو شیدن خود مختنانی اند و در عقیب انسان سعادت‌هایها مثل شنکر و لان است باین طور
که انسان از جامعه میکار و انسپ آموده و غارت و منصب و جامداد و نکاح و بعدی پ
و اکثر در حالت بیماری ضروری است بغير اینها زندگی مشکل است و حیوانات را این
چیز را می‌سینه ضرور است نیست نه ایاس ضرور است و نه اکثر در حالت بیماری ضرور است
و حیوانات بخیر تعالیم در مکتبه فنا کوئته خود نجود مناسب بیماری خود را علف بازگیا و باز
خود را شفایا بیشتر نداش و قیک ازان بالتفاقی پنهان خود را انتعرف المخلوقات است باز
اینقدر ذلیل و حاجت نمی‌شود و مکنون کردید از سجر طرف سعادت‌هایها از گردن او گرفته اند
و ذلت خوارشی باقی عالم از حال آسمان گرفته باز می‌باشد ابلو محمل بیان او گذشت پس چگونه
عقل باور کرده تواند آن را همه کار خواند عام خود بخود پیمان است و ذلت و خوارشی و
مجبوه بی دلاچاری کائنات عالم را دیده بسته اغتیار و دل می‌آید که به ساز کدام را برداشت
حاکم است که هر دم زلان مثل بندیان و قیمیان از جزیره گیر ندان که مغفره نشود بگر کسان
بران گمان بشه نیازی داشت تخریز نمکند و این در تقدیم و اثنتان بسته شکر و شربه علامه بزرگی
و خالبدور رفاقت و این ب الدین العبود واله العالمین است.

و مصطفی علیه السلام این جهان آسمه دارد و می‌تواند ذر راه نماید سخونی تو ز
ای ماده بسته ای و پسریان مایان رنماست که این بسته شکر و قسم قسم ضرور نهاد و حاجتها
کدام کس تکیل می‌نماید یا تجیل آن از ماده و حکمت است و باز خدای کریم را بحسب فرمائند

حکما بارہ علماء پاکستان کے امداد و نصیحتی خداوند رب العالمین

درفصل گذشتہ بر اثبات دعائی عالم داد دلائل عقیلیہ بیان کرد یہ مالاً چند حکما یات از علماء رہ بانیین درین بارہ ذکر میکنیم کہ اللہ تعالیٰ علماء این امت راچہ طور توڑنہم و نور فراست عطا نموده کہ در نزد آنہا بزرگ مخالفین و معاندین لا جواب نشدند.

حکما بارہ اول دلیل فلکی

ایام اعظم ابوحنیفہ علام کوئی در حق دہران
حکما بارہ اول دلیل فلکی یک شمشیر پر دہران در اولاد قتل او بودند
و امام ابوحنیفہ یک سار و نزد مجدد قریہ خود نشستہ بود ناگاہ خول آن دہران شمشیر اگر فتحہ باشد
قتل امام صاحب آدم امام ابوحنیفہ نمود کہ شما اول مار جواب یک سخن بدیید پس ازان
دل تان پر چھپ خواهد بخیبد و ان مددان گفتند کہ خوب است سخن خود را پیش کن و امام
ابوحنیفہ گفت کہ شما در بارہ این شخص چھ حکم میکنند کہ او بگوید کہ من در دریا یکسی
رادیدم کہ در ان قسم فسک متعاع و سامان بود بذریعہ باود ہو امیرفت و در بانیز تلاطم بود
و ان کشتنی است میرفت زکس کشی و ان بود نہ کسے خبر گیر کہ دلچسپانہ خود بخود
سامانہ امیرد و بغیر طلاح گردش میکردد و رفتہ و آمد ہی نمود آیا این سخن در عقل می آید
جواب بگوید کہ بغیر شدن جائز است بلطف خول دہران جواب می دکہ این سخن ناممکن
محال است کہ بغیر کشتنی و ان کشتنی راست و امام ابوحنیفہ نمود بسیان اللہ این سخن
بسیار تعجب است کہ وقتیکہ عقل است رفتن یک کشتنی را در دریا بغیر کشتنی و ان محال
می و اند کشتنی تمام عالم بغیر کشتنی و ان چکونہ گردش نماید و بغیر کدام حماقت و سگیان
بھر طور قائم و محفوظ پیاسد باز صدی افسر بر و افسر اند و گفتند کہ بے غمک در است گفتی د
آن و قوت ہم مسلمان شدند تفسیر بکیر (۱۳۷۵)

حکما بارہ و دلیل صولت

یک مرتبہ بارہ ولی الرشید از امام بالگھٹ پرسید کہ آجود صفاتی چہ دلیل است امام

مالک فرمود که جداً جداً شکل و صور تهاو مختلف آواز را دلیل است بر ثبوت صلح
تفصیل این است که هر رهانسان دیدن ایکس خوار قطعه است باز درین حصه
تمیل جایه چشم مدعی است و جانی بینی و دهان نیز مقرر است مگر با وجود این درست
و منحرب یک چیز بد مگر مطابق نیست و یک آواز بدیگر آواز موافق نمی باشد و صور
و سیرت پرسی از دیگری مخالف است پس ثابت شده که کدام مدبر حکیم و قادر علم است
که هر یک راه صور تهاو مختلف و صفات های متفرقه پیدا کرده و این اختلاف صور تهاو
آواز را دلجه بار و غیره با اقتضاء ماده و حرکت او نیست و ماده این تغیرات و تنواعات

خریم نیست تفسیر کبیر ص ۱۶۰

حکایت سیدونا ولیل توفی مردمان از امام شافعی پرسید که بر صانع عالم کدام

و فرد و زنگ و بوی آن یک است و تمام برگ توت در طبیعت و خاصیت به است
اگر در اکرم ابی ششم میخورد از شکمش ابریشم بروند میکند اگر زنبور عسل میخورد و شهد می برد
اگر گوسفند و بز میخورد بعده پس انگند میکشدند اگر گوازد آهو میخورد ناواره مترک می برد
این اثر مختلف را کدام کس در دنگداشته است - حالانکه خاصیت و طبیعت همه
آنها یک است این جواب با صواب جناب راشنیده همه مردمان اسلام آورد
اینها هفده نفر بودند تفسیر کبیر ص ۱۶۱

حکایت پنهان امام از بیو حنیفه کسی درین باره سوال کرد جناب امام

صاحب این محبت را پیش کرد که مادر و پدر میخواهد
که از من پسر پیدا شود مگر خلاف خواهش آن دختر میدانیم و بعض وقت دختر میخواهد
پسر پیدا نمود معلوم شد که کدام یعنی ضرور است که موافق مشیت دارد اما و مخلوق
پیدا نمودن موافق اراده مخلوق تفسیر کبیر ص ۱۶۲

حکایت پنجم دلیل برهنی از امام احمد بن حنبل کسی این سوال را کرد
باز اور این محبت پیش کرد که یک قلعه نزد

د محکم است، دلائل پسیح سودا خی نیست و بیرون آن مثل آن تاب سفید است و درون آن چیزی است مثل مثلاً ذر شرخ نگاه دیوار آن قلعه بزرگ از درون آن یک چیزی شنیده و نیمی داده برای پس لامجال و مراکح خاصل و صارع ضروری است هر دا یا مام احمد از قاعده تحتم مرغی است از حیوان چوزه آن است تفسیر کبیر ص ۱۹ ج ۱

حکایت ششم و مرفتہ

از طبیعتی کسی سوال کرد که تو پروردگار خود را بکرام چیز شناختی او جواب داد که پیلیه ہو رہ شناختم باین طور یکه پیلیه سرد و خشک و اسحال می آرد و لعاب آن که ترمیباشد او قبض می آرد و تیغ اگر متر است امساک پیدا میکند.

و بیکر چیزی که جواب داد که من خدارا به شهد زنبور شناختم که یک طرف آن شهد است که آن نوش یعنی شیرین است و بیکر طرف آن نیش، نیش را بربان عربی لشع میگویند که او مقلوب عسل است یعنی شهد ازین دانسته شد که یک صارع است که این جهان بما تجسس نمی بپرسد و تقدیر او جاری است او قدرت کامله خود را بیکر چیز کرام خاصیت را بخواهد میگذارد بیکر شی اینچنین آثار متضاده را یافتن بدباده و حرکت آن شده بخوبی تواند تفسیر کبیر ص ۱۹ ج ۱

حکایت ششم دلیل تبدیل

کسے از حضرت علی کرم اللہ و ہبہ استقار نمود غریبت دیتی بفتح العزاء یہ، یعنی شناختم پر در دگار خود را بسبب تخلصت و تبدیل اراده کا تسلی خود که مایان یک، اراده میکنم و قصد پخته میکنم بلکه کرام قدرت است که در تبدیل و تکبیری نماید و با چیزی را که میخواهم وجود آن متعال است میگذرد که بجام احوال عالم باراده و مشیت اینچنین فاعل مختار و مقدر قدر نداشته است که قدرت و مشیدت او بر قدرت و مشیدت تمام عالم بلعند و نگالب است ادعا صارع این

علم است

حکایت هم

کسے از ایوان اس شاعر پسید که پرستی اخلاق پژوهی دلیل است

باز او این شعر را خواند
 تَامِلٌ فِي نَبَاتِ الْأَرْضِ وَالنَّظَرِ : إِلَى أَثَارِهَا صَنَعَ الْمَدِيْكَ
 یعنی پرزین که گیاه سپری مشود و لان فکر کن آثار و مصنوعات عجیب و غریب
 طبیک مقید را بچشم برای خودین مختلف قسم گلهای دمیده های بنظر فی آید و قسم ششم
 ششگونه های اریده مشود

عَيْوَنٌ مِنْ لَجَائِنِ جَارِيَاتٍ : وَأَقْهَارُ حَكَمَ الْذَّهَبِ السَّيِّدِيَّكَ
 عَلَى قَضَبِ الرَّبِّيْرِ جَدِ شَاهِدَاتٍ : يَا نَّبَّالَ اللَّهَ لِيَسَ لَهُ شَرِيكٌ
 شاخهای سپریز بر جذب که بنظر فی آید این همه گواہی میدهند که بنادت و صفات خدا
 کسے شرکیک نیست و بر هستی و وحدانیت بد بر علیم گواہی میدهند که او بلاشببه
 یکتا است و در اکسے شرکیک نیست تفسیر کبیر ص ۱۹۳ ح ۱

حکایت دهم اعرابی جواب دارد

البُحْرَةَ تَدَلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَأَثَارَ الْأَقْدَامَ عَلَى الْمَسِيرِ، افْسَحَاءَ ذَاتَ
 ابْرَاجَ وَأَرْجُنَ ذَاتَ فَجَاجَ وَبَحَارَ ذَاتَ امْوَاجَ لَا تَدَلُّ عَلَى
 الصَّافَعِ الْعَلِيِّمِ الْحَكِيمِ الْقَدِيرِ۔

پس آیا بر جملتے اسماں و در بلتے زمین و موجهیتے دریا بر کدام پیدا کنیده صنا
 علم و صاحب حکمت و قدرت دلالت نمی کنید تفسیر کبیر ص ۱۹۳

شناخت خدا و بر عالم ا است که خدامی تعالیٰ را بشناسد یعنی این
 ایند از که خالق من و خالق این جهان کدام است طبق حصول این معرفت نظر و فکر است

طرز استدلال بقتزال کمک

در قرآن کریم بر ثبوت هستی با ای تعالیٰ و بیتعلق شناخت خالق عالم و قسم دلائل

بیان کردہ شدہ است لہ دلائل انسانی سے دلائل آفاقی۔ مراواز دلائل انسانی
ایں است کہ بذات و صفات و احوالی و گیفیات خود غور فکر کردہ معرفت
اہم راحصل کند۔ کما قال اللہ تعالیٰ وَ فِي الْأَنْفُسِ كَمَا أَفَلَّا تُبْصِرُونَ
یعنی دلائل شناخت اللہ تعالیٰ نے بذاته اے خود شما موجود اند چرا نی بیند، مراوا
از دلائل آفاقی، این است کہ کائنات، عالم و آفاق عالم را منتظر عجیق بین معرفت
خالق عالم راحصل کنید۔ کما قال اللہ تعالیٰ قلْ اَنْظُرْ وَا مَا ذَاقَ الْسَّمْوَاتُ
وَالْأَرْضُ وَذَالِكَ اللَّهُ تَعَالَى سَرِيهِمْ آیاتِنَا فِي الْأَفَاقَاتِ فِي الْفَسَهْمِ
حتیٰ بتبیین لہما الحق و قال تعالیٰ اَنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالْخَلْقِ الْمُبِينِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكِ الْمُتَجْوِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ
النَّاسَ وَمَا اَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْمُتَحَمَّدِ مِنْ مَا ذَرَ فَإِنَّمَا يَنْهَا
مَوْتَهَا وَبَثَ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَآبَةٍ وَنَصْرِيفُهُ الرِّيَاحُ وَالسَّحَابَ الْمُسْكِنُ
بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِي مِنْهُمْ بِرَأْيٍ تَفْصِيلٌ تَفْسِيرٌ
مَا ذَرَ كِبِيرًا مِنْ طَالِعَهُ فَرِمَّلَهُ - لیکن استدلال باول قسم دلائل یعنی دلائل انسانی آسان تر
است پھر اکرہ انسان بذات و احوال نفس خود از دیگر پیشہ زیادہ واقف و خبردار ا
اللہ تعالیٰ در بعض میقات طرف این قسم دلائل بتوجہ امر فرموده و در بعض جاها حکم
کردہ بغیر و فکر بذاته اے خود در بعض موضوع پیدائش انسان و آباد و اجداد وجود عدم من و آباء
العدم و عدم ابتداء وجود یادداشت دادہ تاکہ انسان بفهم کہ بجام وجود عدم من و آباء
و اجداد من بیلہ تدرست این ذات بارکات است کہ او ما کس موت و تیات
من است و اخلاقی میان است۔

دلائل انسانی = وَ فِي الْأَنْفُسِ كَمَا أَفَلَّا تُبْصِرُونَ

انسان بداخل اعضاء خود فکر کند و حالات خود را یہ بیند کہ اعلیٰ ترین صنعتها در آن
جمع شده کہ چشم و گوش دل و دماغ و اعضاء و جوار حکم بمحض در داشت و پیشمار

حکم‌های بداخل او است و هر لمحه و لحظه و حود مایان در پیش نظر مایان است و هر دو از
حالات خود را مشاهده می‌کنند پس در بین این دو گونید که مایان خود بخود از زاده ساخته
شده ام کسی باقی مایان نیست از هم زنا پا بهمه صفت مایان بغیر صفات اوجو داده بهم
از ولادت گرفته تا آخر زندگی صد بلهه هزاره با تغیرات پیش آمد فی اسفل که بعد از اتفاقی
جوانی می‌آمد و بعد از جوانی پیری می‌آید و بعد از ضعف قوت می‌آید و بعد از قوت باز
ضعف می‌آید این تمام تغیرات را شب در فند مایان بچشمهاست خود را می‌بینم مگر باختیار
در خلقت خود پیچ تصرف می‌تواند که پیری خود را بخواهی و موت را به زندگانی و بیماری
را به تدریستی بدل کرده باشی تواند پس بکدام دست قدر است و درست این تغییرات که به عنوان
مایان است او خدای مایان است که اراده و قدر است و مشید است او بر اراده مایان و
بر طبیعت غالب می‌باشد درینجا یک سخن دیگر انتزاع قابل فکر است که انسان از
عنصر اربعه لعنه آب و آتش و خاک و هوا مرتبه است که طبیعتهای
اینها یکی از دیگری مخالف و هم‌داشت یعنی حرارت و بروز است و رطوبت و
سیاست یکی باشد مگر ضد مقید بهم آنها در یک چیز جمیع شد و این چیز نه بشد
می‌تواند که نقاصل و اضداد بغیر کدام جمیع قاهر و غالب در یک ذات جمیع شود
اگر چنین شده تواند پس اجتماع آب و آتش درینجا نمکن می‌بود عالم انکه حکم نمی‌ست
پس معلوم شد که اجتماع عنصر متفاوت در ذات انسان با قضا طبیعت نمی‌ست
 بلکه در تصرف و تدبیر کدام فاهم و مقید را است. وظایه بر شد که درین انسان از بعد
حیوانی دیگر اشیاء او تغیرات نمایان شده اند او با قضا ماده و ملایم است نمی‌ست
 بلکه بعما تحملت تدبیر یک صاف زیر دست است و تهار است انسان در ابتدا غلط است
 در شکم مادر یک نطفه بود بازانه لطفه خون منجمد شد باز گوشیت پاره باز استخوان
 باز بر استخوان گوشیت و پوست بازیت بازیت بازیت بازیت بازیت بازیت بازی
 باز تولد می‌شود تا آخر زندگی در حالت خود را نگیرد و باش آبای این تمام محور است
 و همیست و حالت بغیر کدام صفات خود بخود نباشد و شد و بیمار شود.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ هَآيَا بِهَا بِغَيْرِ خَالقٍ بِخُودِ
 پیدا شده است یا خود را خالق خود است زیرا که پسح ممکن بلا سبب از پرده عدم
 بودن شده خود بخود وجود آمدن عقلانی محال است لهذا برای آمدن وجود را عدم
 سبب ضرور است در معدوم این قدرت نیست خود بخود از طلاق عدم بودن
 آمده در حقن وجود فاهم شود منی که یک ذلیل دنیا پاک و بد بونی قطره آب است
 این قدرت از کجا آمده ادیک داشتمند دسانش دان و سمح و بصیر انسان را
 پیدا کرده تو اند، أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَعْمَلُونَ آَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ تَخْنُونَ الْخَالِقَوْنَ
 نیز بخوبی دو باین که دشته شکله همراه زدن جانع کردند و محمل قدر را باز نیز پس این قطره
 ناپاک را بصورت بشتر پیدا کنیده شما پسیدیان. درین آیت که نیز اللہ تعالیٰ
 واضح فرمود که پیدا کنیده اولاد مادر و پدر نیست زیرا که بسیار مردم این طور است
 که تمنای فرزند دارند مگر ازان او ادار پیدا نمی شود و بسیار مردمان است که از کثرت اولاد
 تنگ آمده معلوم شد که در حجم مادر ساختن صورت بجهه کام انسان نیست اگرنه در
 اختیاره او می بود بلکه مصادر خالق او اللہ تعالیٰ است چنانچه که فرموده هُوَ الَّذِي
 يُصَوِّرُ كُلَّ فِي الْأَرْضِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ هُمْ لِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ مُّمْلُوكُونَ كَمَا يَرَوْنَ
 او است زیرا که او ازان پیدا شده است این قول آن باشکل عذر ای ای خود
 نزد آن نیز چیزی بداند که دبی شعور دبی علم و بعقول است پس ادیک ذی
 عقل ذی ادراک ذی علم انسان لا چگونه پیدا نواند و الازم می آید مخلوق که انسان است
 از خالق خود که ماده است بهتر پاشید معلوم شد که پیدا کنیده انسان کدام نبرگ علیم و حکیم
 و صاحب قدر است در این خدام گوییم و میان افراد و هر یه را برین ذات واحد
 خواهیم دانیں لا جواب دلائل و برین مایان را و هر یه تسلیم ممکنی کرد که باشد و دعوا می خود را
 زبردستی و بلاد ایل تسلیم و قبول کردن را خواهیم داشت و میگویند که شما بلا ولیل یک
 شی بشه شعور دبی عقل که ماده است در اعلت العلل برانقلابات تغیرات صفت
 نیزه عجیب و غریب تمام عالم قبور کنید آیا نادانی ظاهری است دافعی نیست

دلائل آفاقی

قال اللہ تعالیٰ ان فی خلق السماوات والارض و اختلاف الدلیل
والنهار و الفلك اللتی تجربی فی البحر یا ینفع الناس و مَا انزل اللہ
مِنْ مَاءً فَاخیاء بِهِ الارض بعده موتها و بث فیها من کل دابة و تصویف
الریاح والسماء و المسخر بین الشیءاء والارض لذیات لقوم یعقلون ہے
مطلب این است کہ کسانے ابل عقل اندور امناسب است کہ دریز عجائب
قدرت غرور و ذکر کرنند تاکہ انہار انجدا فی دیگانی خالق ایشان پسح شک باقی نماند اے
اہل عقل نظر برآسمانہا و اجرام فلکی کنند کہ بعض ستارہ توثیق است ہستند بعض سیارات
در دوازدھو روز حمد قدر حرکت ہر سیارہ و مسافت و وقت آن معین است کہ زمان
کیس سرموی تجاوز محی کنند باز آفتاب و ماهتاب را بنید در حبامت و نورانیست
از دیگر ستارہ ہر کلائیں است باز آفتاب تا وقتیکہ بالائی زمین است روز است
زیر زمین در آید شب پیشود باز بسیر و حرکت آفتاب فصلہا و موسم بدل پیشود باز
اختیار آن پسح حرکت سیارہ نیست و از وسعت قدرت کدام ذات کہ این حرکت
و تغیرات بظہور آمده این حاکم و خالق آن است و اپنے زیر آسمان پیند کہ پرانے
آسی است کہ دار مدار حیات او میان دھیواناتہ برائی است و باد لہ آوانہ میکنند
و گاہ ابر سیارہ گردیدہ ہاران پیشود و گاہ قطرہ قطرہ می چہرہ باد ہارا بنید کہ حرکت آن
گاہ شدید و گاہ ستریع میباشد و گاہ ملکون آن نہایت در جهہ است و جانب مشرقی
میگردد و گاہ جانب مغربہ و گاہ جانب شمال و گاہ جانب جنوب داین باقتصاد
کدام مادہ و طبیعت نیست بلکہ تبدیل کر کدام قادر حکیم است کہ بمطابق حکمت خود ران
تصرف میکنند و ہر یاں بجو نید کہ این اختلاف باقتصاد کدام مادہ است و زمین را بنید کہ
یک حصہ او فرم است و یک حصہ سخت و یک حصہ قابل راست و دیگر حصہ
خشک و شور و نیز نگ و مختلف است و باتات و شمارت ستم مختلف باز در تما

یک درخت و قسم مزه و مختلف ایوان میوه ها جات یافته میشود و همانکه بر تمام شاخه ای
آن درخت شعاع افتاب یک قسم رسیده بود و همه در آن یک سر آب داده بودند و چون
این مزه مختلف و زنگ مختلف میباشد لبذا اچار این راستیم میلکند که این اختلاف
بسیب ماده نیست پر اکم ماده همه یک است بلکه صنعت کدام قوادر حکیم است
چنانچه که حق جمل شانه این سخن را دیگر حاصل نموده و فی الاصل فطہ متجاوز داشت
و جنایت مین اعذاب و ذرع و نخل و صنواین و غیر صنوانه میست
و عما و احید و ذفضشل بعضها علی بعض فی الاکل ایت فی ذلک لذایات
لقوهم بعقلون.

ابطال و هریت از رشان کمره کم

حق تعالی امیر میپرمایند. هل ای علی الانسان حین متن الدھر الم
یکن شیئاً متن کوڑا و ایا خلقتنا الانسان میں نطفه امشک رج نبیل میب
تجعلنا کو سیمعیاً بسیاریاً ترجیمه تحقیق آمده بر انسان از زمانه چنین وقت
که انسان چیزی نبود و راز کرده شود تحقیق من انسان را باختلاط نطفه جمل پیدا کردیم
تاکه در آن مایش کنم پس در اشناو و بیناگر وانیدم مطلب این است که یک زمانه بود که این
دقت انسان پسح و وجود نداشت نه بود و همی دنه وجود خارجی و نه وجود لفظی حتی که نام
اد بربان جفیات و فرشته های هم نبود بلکه بالکل نیست نابود بازم اقدر است کامله خورد و را
از یک نطفه پیدا کردیم.

ایستادم بهتری ای انسان

ازین آیت که مجید صاف و اصح گردید که هستی انسان چنین نیست که پیدا کش و
خلاق است در ابتداه بنا شد و او همیشه اینچنان روایت باشد چنانچه که فلاسفه قول کردند
که هستی انسان را ابتدا می نیستند و او همیشه پیدا بود و روایت است یعنی این سلسه آن

پیشہ است که انسان از نطفه و نطفه از انسان پیدا می‌شد و این سلسله اکدام است و انتها
نیست و نه خلاف این طریقہ پیدا شده میتواند حق تعالی درین آیت بیان کرد و درین برایت
نمایے قرآنیه قول فلاسفه را تردید فرمود که قول آنها بالکل غلط است بلکه یک وقتی
طرز آغاز کردم که از همین پیش آدم علیه السلام را از خالص تحریر کرده شده پیدا کرده روح را
درون دمیده و از پیلوئی چسب آن بی بی حوار پیدا کرده بعد ازان این سلسله را جاری
کردیم که از یک آب ناپاک و گنده یعنی از قطره منی انسان را پیدا کردیم این خاص و قدرت
من است نه کسی دیگر که او از یک ناپاک بد بورتے قطره چین زیبا شکل پیدا کرده اند درین
باره یک تنازعی فرموده و می‌نطفه اصورتے چون پرسی که که کرد است برآب صورت گری
عرض این است که انسان در ابتدا معدوم بود و در اینچه قسم وجود عقلی و پیاسی حاصل نبود
با ز خدای تعالی خلعت و وجود در اپوشانیده انسان خود بخود بوجود نهاده است چنانچه
که فلاسفه دو هر یه لوینز را ظهور نوع انسانی و صورت انسانی ای بسب ماده و بحیره و حرکت ادا
لکن مسلمان در امیگوید که ماده چیزی بے شعور است از علم و ادراک فاراوه و اختیار مانند
عمری و خالی است از حرکت غیر شعوری و غیر رادی و غیر اختیاری این ذمی شعور و ذمی
علم ذمی عقل انسان چگونه بوجود آمد از یک ماده لذت دکر این سمع بعیر و مستحکم العینی
شنواینده و بیننده و گوینده چه طور پیدا شد و قلیکه وجود یک کمال و جمال در ذات خود
ماده نباشد باز او کمال و جمال را بادیگران چگونه داده میتواند آیا یک برهنه و نادار و گرمه
کسی را امیر و مال دار کرده میتواند، ماده پرستان این را اقرار دارند که در ماده پسخ کدام قسم کمالی
نیست تا امروز کدام فلسفی و حکیم نظر نه آمده که در ماده و عنصر علم و ادراک وارد و خلیا
را تسلیم کند و تأمل باشد بلکه ماده پرستان این مخن را قبول و تسلیم کرده آمده اند که کدام افعال
از دست زده ادب شعور دی و احتیار صادر شده، حالاً فکر کرده شود که در جسم ادار و قسم نطفه
قرار گیرد و داد پسر و بیاد ختر پیدا میشود و مادر خبر نیست که در شکم من چه صنعت شمرد و میشود و لقا
قدرت دشکم من پسر میازد و بیاد ختر و نطفه بچاره یک قطره آب است و را بالکل اطماع
نیست که بن چه تجزیات انقلابات شدمی است و در معده غذای محضم بیشود و چه

چیز را میشود مگر در این بحث خبری نیست، حالاً مقام تیرت، استدانت، که در انسان حسن و جمال و فضل و کمال و عقولی دارد اکنون باشد رباره منکرین خدا خالق اند و نهایت تهمام عالم ماده را بخواهند که این صفات کمال در و بالکل نیست و مابود است آیا عقدهم سلیمانی این چیز را تسلیم میکنند که یک شخص میگیری از چنین شئی عطا کند که نام و نشان آن چیز را بخود او نباشد معلوم شده که کدام زبره است و با اختیار حکیم و علم این کمالات را با انسان عطا کرده و این خدا را واجب الوجوه است و این ذات با برکات دوامیه الوجوه است که او انسان را دجود عطا فرموده و این رب دمربی دجود است که بر محبت و غایت انسان هر خطه و لمحه محترم است و این را ایان مسلمانان اللہ و خدا نیکویم افسوس کند افسوس است بر این کم عقلان این را فرموده اند که کدام داعی الوجود و اهیب الوجود نیست بلکه از ماده پر شعور و تاثرات طبی تمام کار خانه عالم جادی در وان و چالان است مثل بست پرستان به پیش سنگهاست پر شعور را صانع دهد بر دهنی خود را قرار داده اند آیا این مقام گردیده نیست پرین عقل و دانش باید گرددست به

لقد خلقنا انسان فی احسن تقویح تحقیق انسان را در نهایت خوب صورت دهیم من شکل پیدا کردم اول در پیداش آن نظر کن که یک قدر آب در حجم زدن رسیده چه طوز گردش خورد و چگونه تبدیل بح اعضاء و توشت و پوست است اوساخته بیشود و تانه ماده در حجم مادر از دم حیض غذام است و در یک نیان تاریک خلقت اول مکمل گردیده و درین بندی خانه سامان غذام و تنفس او همیتا میشود که بزرگ نیز بزرگ دانیان و سائسدا مان زمین و اسمان و فلاسفه تمام زمان از قدم حقیقت او قائلند بعد از نه ماه تولد شده از دم مادر بیرون می آید و بگیبدن شیر را در شروع میکند طنز این علم را در کدام مدرسه حاصل کرده آمده حتی اول مادر از نشوی و نماره اطمی کرده بپرسی چند معین آمده ایستاده میشود بان این مولود را از سرتاپاتے زیبائی شکل و تناسیب اعضا در اینید و بگویند که آیا این دل را بی و دلفریزی و خوشبختی بغير ازان احوال دیگر حیوان از همیزین شد است

واین مختصر حال و بیان از ظاهری صورت او بود که کمالات باطنی و معنوی و نظرکنید که در آنها نیست خلاق علیم و رانی طور عقل و کیاست و علم و درایت و فهم فراست عطا فرموده که حیرت انگیزی او تمام کاریگران عالم را هیجان ساخته و عقل خود تمام ضروریات تکمیل کرده و قسم قسم اسباب معاش برای خود تیار نمود و او موثر در میل وجهان را موافق میسازد و در این کار خانه بنت عجیب و غریب از برق و غیره تیار نمیکند منکرین خدا مایان مسلمانان را بهمند که آیا این تمام مراحل و منازل ولادت النائم و باز عقل و دانایی و این که شتمه بنت حیرت انگیز نتیجه ماده و حرکت او است و یا بقدرت و حکمت خلاق علیم است بلی و هؤال الخلاق العظیم ولقد صدق

الله مولانا اندریم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویمه

مناظرة موسی علیہ السلام با فرعون در بارگ اثبات دهنستی خداوند گون

نمود فرعون ہر دوازهستی خدا نمک بودند زیرا که فرعون گفته بود ما عالمت لکھ مِنْ إِلَّیْ غَیْرِیْ یعنی من بغیر از خود بخوبی کسے را معبود نمی دانم این صاف ظاهر است که او قطعاً بوجود خدا و اهل نبود زیرا که پیش کس از بعقل بی عقل نباشد که خدا را ممود تسلیم کند باز خود را زوبلند شمارد و کسے بر دعوایی او که آنار بکم الأعلى است اعتراض نمکند که فرعون بوجود خدا و اهل بود لیکن او خود را خدامی بزرگ میگفت بلکه مشتمل قول او این است که امام رازی در تفسیر کبیر ص ۱۲۵ سورۃ الشعراء و تفسیر مظہری ص ۱۶۷ و ایضاً تفسیر کبیر ص ۵۹ ج ۴ سورۃ طہ نو شتم است که فرعون دیری بود اد گفته بود که خدا کدام چیزی نیست بلکه اگر کسے را تربیت کند پس ادرب اوست و پدر و مادر او لا خود را تربیت نمیکنند پس از درب اوست و حاکم و بادشا رعایا نئے خود را تربیت نمیکند پس او پدر و مادر اوست و بادشاہ از همه حاکم بزرگ است و اور بزرگ نیباشد لہذا خود را درب الاعلى گفته اند یعنی من در دنیا

از نیمه رست بزرگ هستم زیرا که تربیت من از تربیت دیگر رهاب بازیاده است،
و عقیده فرعون این بود که آسمان و زمین و تمام عالم قدیم است و این سلسله از
ازل پیش از روان است و تا ابد الاباد اینچنان جاری خواهد شد و این سلسله تغیرات
و موت و حیات بنا شیر کو اکب و نجوم است نه تقدیر است و اراده کدام خدا و این بود
عقیده فرعون که موسیٰ علیہ السلام دارد و هر چو و غرض اینکه درخواست ای از وجود خدا منکر بود این
جهت و قیلیکه موسیٰ و حضرت ماری علیہما السلام بحکم خداوندی بدعوت دادن فرعون
رفتند. گفته آناد رسول رب العالمین. مایان رسول پیغمبر رب العالمین هستم
پونکه فرعون منکر خدا بود جواب داد و مادر رب العالمین. رب العالمین چه چیز است
و حقیقت آن چیزیست که شماد عوالمی رسالت در دارند مسئله رسالت بعد از بیان
حقیقت مرسی است اولاً شمار رب العالمین را بمن لفظ باید که او کدام ذات است
و حقیقت او چیز است

جواب موسیٰ علیہ السلام | قالَ رَبِّ الْمَسْمُوتِ ذَا الْأَذْضِيَّةِ وَمَا يَئِنْهُ لَكَ
اَنْ كُنْتَ مِنْ مُؤْمِنِينَ ه موسیٰ علیہ السلام جواب
داد که آن خداییکه مار رسول ساخته فرستاد و آن ذات است که مرنی زمین و آسمان است
اگر تو یقین کردن میخواهی اینقدر علم کافی است بر وجود باری تعالیٰ و حاصل کردن معرفت
آن که او کدام ذات بزرگ و عظیم العصفات است این بزرگ بزرگ اجسام یعنی
زمین و آسمان را پیدا کرده و اور این جامت عطا فرموده، آیا این آسمان و زمین خود بخود از
بے شمار اجزاء بسیج شده مرکب گشته است و ظاهراً اشکاره است که کدام چیز از بعیشیار
اجزء امر کرب شود، لکن در بالضرور امر کرب و تکریب و تینده بیان شد لیس او ذاتیکه زمین
و آسمان را این قدر بے شمار اجزاء تکریب و اوه ساخت و کدام ذاتیکه مری بدمیراد
است و همین ذات خدا رب العالمین او است.

جواب فرعون | قالَ لِمَنْ حَوْلَهُ الْأَتَّاهِمْهُونَ، فَرَعُونَ جواب موسیٰ
علیہ السلام را مشنی که تم سخر اتفاقی بخانیکه نزد او حاضر

بودند آیا شما شنیدید که این چه طور جواب است یعنی گمان این شخص این است که زمین و آسمان را کدام رب و صانع است حالانکه زمین و آسمان قدیم اند بعینش این طور چنان است و با مریوباد مخلوق کدام رب و صانع فرمیدان و حادث داشتن آن سه سه خلاف عقل است و نه رب دفترقه دیریه نیز این است که زمین و آسمان قدیم دو اجنب بالذات است و پنهانی فرعون حاضرین خود را گفت آیا نمی شنوند که این شخص رب زمین و آسمان را نشان میدارد حالانکه زمین و آسمان قدیم است و را کدام رب نیست تا این وقت نایبت نشده که زمین و آسمان بخدمام مدبر و متواتر محتاج است تفسیر مظہری رامطالو کرد شود هست ۶ جم ۷.

جواب موسیٰ عليه السلام

موسیٰ عليه السلام دید که این شخص عقی است بنابر عمارت پخته بزمین و آسمان از پیدائش فرعون پیش شده لهذا فرعون از حد و شر زمین و آسمان منگرگشت و از عقلی خود این عمارت مستحکم خداوند را قدیم و از لی فرمید ازین وجهه موسیٰ عليه السلام برآمد اثبات وجود صانع چنین دلیل فرمود که حد و شر او و ارض شود و در قدیم بودن او کدام شبهه دو هم پیداشده تو اندیش فرمود قال دیگر درست ابا ایکه الا و لین ۵ خدا آن است که رب شما و رب ابا و اجداد است که او شماره از عدم کشید بوجود آورده باز آن عدم اور ادر غارگندان داشت درین وقت گفته نمی تو اندیش که آبا و اجداد من مثل زمین و آسمان قدیم است زیرا که حد و شر آبا و اجداد بالکل ظاہر شوهد میباشد که مقدار یک ذره انکار وران گنجائش ندارد پس ما یازد اخیر بدیه که آبا و اجداد شماره از عدم بوجود آرینده باز از وجود بعد می بودن کدام ذات است پس باید وقدرت کدام ذات و وجود عدم آبا و اجداد شما است و امام ارسوان ساخته فرمود.

جواب فرعون

قال اَنَّ رَبَّنِي لَكُمْ الَّذِي اُنْهَا بِكُمْ لِمَجْمُونَ فرعون تکذیب کرد گفت که اسے مردیان این رسول نیکه بطریق شما فرماده شد و است این پا بالکل محبنوں و دلیوانه است که او موت و حیات

دحواد ش زمانه را اطرف خدا نسبت میکند. نمودی و نجیماً و مانع میکننا الا اللہ هر
یعنی سلسله موت و حیات از قدیم آمده و این انقلابات و تغیرات و تنوعات زمانه بهمه از
تدریجی کو اکب ونجوم و ماده و تیکه نظره رمی آمده و این شخص تمام این تغیرات را اطرف خدا
نسبت میکند.

جواب موسیٰ علیہ السلام

شید او مفتون است و علت تغیرات علم کو اکب ونجوم را می فهمد و تبا ثیر خلا وند کر دگار قا
ئیست باز موسیٰ علیہ السلام در مقابله فرعون حجب سیوم را پیش کرد که ابراهیم علیہ السلام در مقابله
مرود پیش کرده بود موسیٰ علیہ السلام فرمود. کان دب المشرق والمغارب و مابینهم
آن کن تم تعقدون ه موسیٰ علیہ السلام گفت خدا می من آن است که رب مشرق
و مغرب است یعنی انتظام طلوع و غروب بید قدرت کدام ذاتی است یعنی اگر
سیدب تغیرات انقلابات عالم این کو اکب ونجوم است شما این را بگویند که هنقلب
این کو اکب ونجوم و بالا کنیده و فرود آریندہ آن کدام ذات است اگر شما را عقل است
می فهمید که این مختلف شدن لیل و نهار و طلوع و غروب و تبدل فصلها و موسیٰ علیہ السلام
که کدام ذات بزرگ قادر و قاهر است و این ذات را میان خدا و رب العالمین بیگیم
او ما رسول فرستاده است و این جواب موسیٰ علیہ السلام در مقابله فرعون مثل جواب
ابراهیم علیہ السلام که در مقابله مرود فرموده بود. ذان اللہ یا تی باکشیں میت
المشرق ذات بحای من المغرب فیھت الذی کفرد موسیٰ علیہ السلام
برای شناسانیدن رب العالمین اولاً زین دآسمان را ذکر کرده بعد ازان آبام و اجداد را
ذکر فرمود چرا که انسان سجد و شد آبام و اجداد خود خویش واقف میباشد و سی ازان
موسیٰ علیہ السلام مشرق و مغرب یعنی طلوع و غروب را ذکر کرده تغیر و انقلاب آن هر
لحظه پیش نظر انسان است و مطلب این بود که حرکت طلوعی و غروبی آفتاب ماهتاب
پیش نظر شما است بگو که محرك او کدام است.

حیران و پرلسیانی فرعون

فرعون نیز مثل نژاد جواب جواب موسیٰ علیہ السلام را سنید حیران ماند و گفت
 دلئین اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَا جَعَلْتَكَ مِنَ الْمُسْكُوْنِينَ کہ اے موسیٰ
 سخن راز یادہ مکن اگر تو بغیر از من دیگر کسے امعبو ساختی باز ترا ضرور در بندی خانہ می
 اندازم۔ بیت چو حجت نامذ جفا جوئے را کہ ب پر خاش بر ہم کشد رہ دئے رائے
 مقصود فرعون ترسانیدن موسیٰ راز بندی خانہ بیان دلیل الوہیۃ خود بود چونکہ
 من قادر بانداختن بندی خانہ ہستم لہذا من خدا و رب الاعلیٰ شما ہستم و فرعون این ..
 استدلال ربابثات الوہیۃ خود مالکار صانع پیش کرد و دلیل الوہیۃ بندی خا رکردا نید
 دوم مناظرة موسیٰ علیہ السلام با فرعون | است کہ موسیٰ علیہ السلام برائے اثبات

الوہیۃ آن طریقہ را اختیار کر دکہ ابہہ سیم علیہ السلام در تردید نژاد مردود اختیار کر دہ بود
 تفسیر کبیر ص ۲۰۹ ج ۱ موسیٰ علیہ السلام دہاروں علیہ السلام برائے دعوت حق جانب
 فرعون رفت گفتند ائمَّا سُوْلَاءَ وَ قَدَّمَ مایان ہر دو رسول و فاصلہ رب شما کیست کہ شما
 فرعون گفت فہم رَبِّکُمَا یا موسیٰ شما ہر دو حبر بدیور رب شما کیست کہ شما
 فرستادہ و یغیرہ و ہستید موسیٰ علیہ السلام جواب داد۔ ربنا الدی اعطی محل شیعی
 خلقہ و شمہ هذی پر مزدگار من آن است کہ ہر شی را وجود عطا کر دہ باز طرف
 اسباب بقا رہشی رکارہ ہئما کر دہ و ہر مخلوق کہ پیدا ہیشود ذریعہ بقا خود را انتظام میکند
 با یہ ظور کہ بچہ مرغ منقار خود را بزہ میں میزند و بچہ انسان پستان ماوراءاللائش میکند
 وغیرہ وغیرہ و حال جانوں ایں است کہ ہر جانور را ازا تبدیلیش این علم میباشد کہ در صحرا
 و جنگل کدام گیاہ و علف و برگ درخت برائے من مفید است و کدام مضر است
 و مفید رہنخواہ از مضر اجتناب نہیا ید و تقویکہ بجا رہیشود خود را خود را علاج میکند حالانکہ
 جانور در پسخ مکتب و فالوں تعلیم یافتہ نہیے باشد اس پس خدا آن است کہ ہر چیز را وجود

عطا کند و بعد از اعطای و جود ہر یک براہی حصول منافع خود القاء و الہام نماید فرعون بر موسی علیہ السلام اعتراض کرد - قال فما باکال القردون الاولیہ یعنی ابن رامیکو یید - آن العذاب علی مَنْ كَذَبَ وَتَوَلَّ - تحقیق عذاب خداوندی آن کس است که او تکذیب کرده در و می گردن شده است لہذا ابن رامیکو که حال سالیق مرد است چه است و آن کسانی که تکذیب پیغمبران کرده اند بمعطاب قول شما چه عذاب آمده بود در زمانه گذشته بسیار مردمان بود که تکذیب پیغمبر کرده بودند خداوند تعالیٰ بر آنها کدام عذاب است بیان حالت عذاب آنها بجز موسی علیہ السلام جواب داد عدمِ همَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ شَرِّي وَلَا يَنْتَهِي علم آن نزد پروردگار من است آنچنان شتر پروردگار نه عملی میکند و نه فراموش میکند مطلب این است که کدام عذاب بر امتنان گذشته آمده تفصیل آن بالشیر تعالیٰ معلوم است و شمار امناسب است که ازین سخن ناتئ بے نامه رجوع نماید بلکہ شمه نتے قدرت و حکمت خداوندی غور کنید اگر از عقل کاره بگیری می فهمی که این عجیب و غریب و نظام محکم عالم خود بخود یا بخت و اتفاق یا بحرکت ماده و ای تھر جاری در و ان نیست لہذا موسی علیہ السلام بعد ازین کمال علم و حکمت حق تعالیٰ و کمال قدرت و را بیان کرد - أَللَّهُمَّ جَعَلْ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا كَسِيلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً - آن ذاتیک زمین را برآتے شما بستر ساخته که او نہ بسیار ساخت است مثل این که نشستن و غفتن برآن جسم را تکمیلت برسد و نہ زیاده نرم است که مثل آب که پائے برآن قرار نگیرد و میان راسته برآتے رفتہ شما بنا ساخت تاکہ از یک جا بدیگر جا رفتہ تو ایند وان اسماں آب را فرود آورده تاکہ نر یوہ حیات شما باشد برآن بذریعه ای قسم قسم باتات پیدا کر که ازان خود مان خود بیویانات خود را بچرانید که حیوانات برآمان حیات و زندگی تان است درینها برآتے عقلمندان نتایان قدرت خداوندی است که وجود آنها بر وجود خداوندی میکنند پس اے فرعون تو که دعوای خدای میکنی تو ما را خسرو کر که شما اسم کدام که شمه صفات خداوندی یا فته بیشود تا اینجا وجود باری تعالیٰ و سعادت است اور

ل فرمود حالاً در آیت آینده طرف معاد و حشر و نشر اشاره می‌فرماید.
لیکن مراقبه ارض بعد از آن تudem و نقائین مراقبه ارض فرمود که غور گنید که

لیکن مراقبه ارض

شمار از همین زمین پیدا کرد و بعد از مردن باز شماره نزدیکیم و باز قیامت از همین زمین شمار خالص می‌گیریم و سپس از اعمال شماره داده شد لذا مگر گنید که یک روز شمار مردمی است بسته به تغییر خورده روانی هستید.

فلاسفه قدیم و جدید می‌گویند که ماده عالم قدیم است و طالقدامت ماده | کائنات عالم که در شب روز تغییر خورده روانی است یک چیز از دیگر چیز ساخته صورت پیدا نموده و اصل شئی باقی می‌ماند و این دو وقت فتام نمی‌شود پس از چیزی که پیش وقت فانی نمی‌شود نام آن ماده است او قدیم از لی وابدی است تا امر زندگی دنیا پیش چیز را معدوم محض شده نماید یعنی ملکه رف تبدیل صور تها و سیه تها را دیدیم. جواب :-

این دلیل دلیل عقلی نمی‌ست بلکه باستقره خود یعنی به تجربه و تلاش خود ذکر مرده نمی‌تواند که پیش وقت خلاف تجربه و مشاهده مایان واقع نمی‌شود یا ازان خلاف نمی‌تواند خلاف کردن تجربه خود را ممکن و محال نشاند ادن و عوی ملا دلیل است شما صرف این توافق نمی‌توانید که تا کدام جایست مایان تلاش کرویم این طور یا نتم که در قدرت مایان صرف انقدر راست است که در صورت پیش نمی‌باشد تبدیلی کرده می‌تواند وایجا و این مخفی که می‌خواهد مایان برخواهد که روانی طبوع آن قادر نستم آیا بابریم آنها بطب و طبوع از منطق طبوع بگذند مایان برخواهد که روانی طبوع آن قادر نستم آیا بابریم آنها بطب و طبوع و راقدم گفتہ می‌توانید آیا این حکم کردن جائز است که چیزی شما دیگر کسی هم بمنع کردن طبوع شمس و قمر قادر نمی‌ست پس بلا شک و مشهد کدام را پیدا کرده در زمانه و راهی

برادر داد ببره منع او نیز قادر است غرض اینکه ازین گفتن که تجربه ما یا نچنین است گل خلاف ازان ندیدیم داین سخن نبا ممکن و محال بودن پسچه چیز و لیل شده نمیتواند بدیکه در یک وقت بیرون بودن کدام چیز از قدرت تمام افراد انسانی ممکن باشد که در ماهه آئند و فرط بران قادر شود مثل گرامفون و تیلفون و برق و غیران زنده نظرها موجود آند ما هرین سه الگان امر و نیزه را سال پیش بودی و این ایجاد است چیز دان ذکر کرد هشیخ شد پس این نظر میگفتند که این سخن ناممکن و محال است معلوم شد که محض یک چیز در کرام وقت از قدرت ما یا نخواز باشد تا وقتیکه نبا ممکن و محال بودن چیزی کدام و لیل عقلی قطعی تا نشوا چیز ممکن میخاند و محض بایقدر که ما یا نخواز چیزی را از عدم محض بوجود آمد ندیدیم آن چیز محال میگردد و این محض تنگ خیالی و تنگ نظری است که آن چیز نیکه از قدرت شما خارج باشد او تما اختر ناممکن و محال گردد این نادانان قدرت خداوی تعالی را بقدرت خود قیاس کرد و این فهمیده چنانچه که ما یا نخواز قادر نیستم که از عدم محض چیزی را بوجود باریم و این چنین نعوف بالله منها اللہ تعالیٰ براز قادر نیست قدرت یک انسان را ردیگر قدرت انسان قیاس کردن با تفاوت عقلاً از قبیل قیاس العائب علی الشاهد است پس قادر است خداوی تعالی را بقدرت انسانان سر بر خلاف عقل است و نیز این امر مشابه ثابت است که صوره تمثیلی شد طاہر است وقتیکه دیگر صورت آمد صورت اول بالکل فنا و معدوم دو گز نیاز است زید بدل شده روان است مثلاً زید در یک وقت یک گز بود باز دو گز نیاز است زید طاہر است وقتیکه دیگر صورت آمد صورت اول بالکل فنا و معدوم دز آمل گردید این گفته نمی تواند که صورت اولی نیز باقی مانده است زیرا که لازم می آید که براست زید در یک وقت دو صورت مختلف باشد و این هم ممکن نیست که اول صورت زائل شده بدیگر جسم منتقل گردد زیرا که این امر از بدایسته عقل و مشابه خلاف است پس وقتیکه صورت اول زائل شد و بدیگر صورت لا حق شود صورت اول را گفته نمی تواند که در اعدم لا حق شده است اول بالکل فنا و معدوم شده است زیرا که چیزی قدیم اعدم نزدیک لا حق نمی شود و باز صورت شاید نیز قدم شد نمی تواند که او الحال از عدم محض بوجود آمده است زیرا که عنقریب است در اصورت شانشه عارض گردد و آن اصورت تانیه فنا مرشد و غار

عدم اندانخته شود غرض اینکه متبدلی و متغیر و حادث بودن صورت‌ها و هیئت باشی که کافی نباشد
عالمن طا پر و همید است پس ثابت شد که این تمام اشیاء متنگونه و متغیره یعنی صورت‌ها و
ذنگار و خطوط و تمام اعراف و کیفیات اینچهایی پیدا نشده اند بلکه از عدم محض بوجود آمده اند و
هر انسانی بر از کمالیت و بیماری بهتر و گرسنگی و شنگی و خوشی و غم لامع می‌شوند و این همه چیزها
بکی بعد از دیگری آمده قنایت ندارند معلوم شد که تمام این احوال حادث است تا از عدم بوجود آمد
اند و بعد از وجود بازار محدود می‌گردند و این امر از دو اقسام فلاسفه مسلم است که ماده بدون
صورت موجود نشده بمنی تو اند و حادث بودن صورت بحسب ایند ثابت است و نیز آن صورت‌ها
و حادث اینکه ماده را عارض دلایل می‌شوند بلکه شبیه حادث می‌باشد پس ماده چگونه قدیم شد
زیرا که ماده بدون صورت موجود نشده بمنی تو اند پس چه طوری که خطوط و نقوش و صورت‌ها بقدر
بنده از عدم بوجود آمدن ممکن است و این گمان کردن کسر موجود از دیگر موجودی پیدا می‌باشد سه اسرار
وجود آمدن ممکن است و این گمان کردن کسر موجود از دیگر موجودی پیدا می‌باشد سه اسرار
غلط است و این مدلات مذهب فلاسفه قدیم بود که ماده بدون صورت موجود شده می‌تواند
اگر کسی گوید که ماده بدون صورت موجود نشده مشکل در سائنس موجود نماده قدیمه تایک
نمایت از صورت خالی ویده شده است و این گفتن اول می‌هل است زیرا که وقتی ماده
از صورت خالی گشتی پس وجود او واقعی نشد بلکه محض وجود فرضی است که از حقیقت
مزادف عدم است اینکه ماده را از صورت خالی بودن تسلیم کردن مزادف بودن یک
شی می‌جود و میدوام است و مستلزم است که ماده اینست و این می‌شود و عدم بوجود آرد و از یک مفت
و این عقلاً محال است و نیز حقیقت ماده صرف اینقدر است که از یک شی می‌جود
بالحقه است یعنی صلاحیت و قابلیت و وجود دران است مگر بالفعل موجود نیست
فعیمت و وجود یعنی وجود بالفعل از اقران صورت حاصل می‌شود این اساس دان موجود
این وعده وار و که ماده قدریمه تایک نمایت از صورت خالی می‌باشد و عویی بالادلیل است
که نه بلکن کدام دلیل عقلي است و نه تجربی و نیل است چنانچه که قدمت ماده است
و اینچنین حرکت نمایند بسیطه ماده را قدم گفتن باطل و غلط است زیرا که حرکت و سکون فتح

جسم قدیم نیست و جسم کاه متحرک است و گاه ساکن پس فتنی جسم ساکن شد کلام فتا
و اجزای ماده که در آن جسم است اینز ساکن بیشون درست و آمد سکون حرکت و لیل
است که نه حرکت قدیم است و نه سکون قدیم است بلکه هر دو حادث است و قدری
جسم از تغیر و تبدل خالی نشد کاه و را حرکت عارض بیشود و گاه سکون، پس فلات ماده
که اجزای آن جسم است نیز از تغیر خالی نمی باشد کلام پیری از تغیر و تبدل خالی نباشد پس از
قدیم داری شد نمی تواند و نیز نزد فلاسفه یک حقیقت ثابت شده است که ترکیب
هر چیز هر مرکب از هیوی و صورت میباشد و خود ترکیب یک جسم حرکت است که برای
آن این طور محرك و ترکیب وینده ضرور است که آن محرك هر دو را بجا کرده یک
حقیقت واحد باز و این امر نیز نزد فلاسفه مسلم است که صورت بد دن هیوی
از صورت علیحد یافته نشده است، پس معلوم شد که هیوی و صورت هر دویک موجود
محترم است که او هر دو از عدم بوجود آرد باز ترکیب واده یک جسم ساز دو لیل نقلی
بر حدود ماده این است که در قرآن کریم بدیع السیّمات والارض آمده یعنی حق
تعلیم زمین و انسان را تبدیل اماده محض بقدرت کامل منحود بنام ساخت و در حدیث
آمده کان اللہ ولهم یکن شئ غیره یعنی در ازل صرف ذات پاک الدعا
یو دیگر اونام و نشان دیگر حیر نبود هو الاول والآخر والظاهر والباطن
کل من علیها فان وَيَقِنَ وَحید ربک ذوالجلال والاكرام ه

وَحْيًا وَالْهَامًا ا فرقه و هر یه از وحی والهام منکر اند و این انکار فرقه و هر یه
قبول کنید و نه بحسب اسلامی میگویند که ذرا رفع ووسائل علم انسانی غالباً بحوالی خمسه
ظاهریه اند علاوه بر این دیگر یک نهایت زبردست فریعه علم وحی والهام است
که این از حواس خمسه ظاهریه بلند تر است میگویند و هر یه لاند هر یه میگویند که علاوه بر حواس
خمسه ظاهریه دیگر کدام چیزی ذر العیمه علم وادر اک نیست بنا بر این دهربایان از بیوت درست
و کتابهای الهامی منکر اند و این مسئله نیز بینیاد مخالفت میان الهامی مذاہب دهربایان است

پس ما یاں چنانچہ کہ دراثت دنار عالم جہالت وہر یاں لاظاہر ساختم و اینچنانیں درین مسئلہ جہالت آنہاڑا ظاہر کروں میخواہم کہ انہا میگوئید کہ بغیر از حواس خمسہ ظاہریہ دیکھ پرچیز فدعیہ علم نیست و اہل سلام میگوئید کہ حق تعالیٰ در پکیسانی برائے اور اک پیزہ کے عالم حسماںی حواس خمسہ ظاہریہ را پیدا کروہ کہ انسان بایں ذریعہ پیزی کائنات عالم رامی فہمند لکن کما حقہ اور اک بھی تو اندر اک حواس خمسہ ظاہریہ نہایت تحمد و دادست کہ پادر اک ہر حاستہ یک۔ حدیث است کہ ازان زیادہ اور اک کردہ بھی تو اندر وہ حالت در دائرہ خود بود اور اک میکند و نیز درین اور اک غلطی میکند لیکن ذرائع اور اک بایں ترجیح محمد نیست بلکہ ازان کی اذیادتی شدہ میتوڑا اول روایت ذرائع علم انسانی بے شک این حواس خمسہ ہر یاں لیکن نذر ائمہ اور زادہ کو رمادی میتوڑا کہ کور مادرزاد تصور زنگ کوہ نیت و امد و فرق تعداد حواس کی اذیادتی شدہ میتواند باین طریقہ کہ کور مادرزاد بجلت ترجیح حواس پیہا را نہ معلوم کشہ کے سیاہ و سفید و سرخ و سبز را نہی داند و اگر کدام شخص بنیاء، مادرزاد نا بنیاء را بجوید کہ من این چیز را این رنگہارا بچشم بصارتی ٹی بینم نیست ایشما بمن یک حاسہ اور اک یعنی حاسہ بصیرت نیادہ است پس آن نا بنیا میگوید کہ جناب شما حقیقت بصارت و حاسہ بصیرت بھیانید و بنیا یید کہ دیدن چہ چیز است و سیاہی و سفیدی چہ چیز است کہ ام دکتر تعلیم یافتہ چہ قدر کوشش نماید کہ حقیقت بصارت نا بنیا مادرزاد اور قریب سیاہی و سفیدی را بداند لیکن ممکن نیست، فلسفہ قدیمه وجديہ رانیز قدرت نیست کہ حقیقت بصارت در دیت نا بنیا مادرزاد را فهم کرده تو انداز بینا جواب میگوید کہ قصو از من نیست و لشما یک نقش احمدت کہ لشما بصارت نیست از جہت بُوان این حاسہ ایشما صلاحیت اور اک رنگہارا یعنی نا بنیا بوجہ ضدیت خود نشد میکند و میگوید کہ آن چیز کہ ما را محسوس نیست من آنرا تسلیم نہی کنم چون کہ این نا بنیا مادرزاد از قوت بنیائی محروم است، بمعاملہ رنگہارا دیگران را بے عقل و بے وقوف کی فہمند و کی علم خود را احساس نہی کند و اینچنانیں کہ مادرزاد کدام شخص شوار اگر جوید کہ شما یعنی مادریکہ رد بر و نشرتہ بد دل و جبر و بے وفا مدد دہیں بدریں پیشووند را این چہ جنگ کدت است شفشا

در جواب میگوید که مایان اطهار مافی اضمیر خود را نیکے باز کر میگوید که حقیقت شنید و گویند سمع است را بمن بقیه نمایند که او حیثیت و چه گونه است و آن او از نیکه مدعا شما است - چیست و گویند حقیقت است آواز حیثیت و بقیه فهمایند از هرگز من تسلیم نمی کنم شنوار بالآخر میگوید که یک قوت حساس است که مایان ادراک آواز کرده بیشود جواب شما ازین قوت محروم است و بقیه قوت سامعه ادراک آواز ممکن نیست احصال آنقدر دلائل که قائم کرده شود بصارت کور مادرزاد سمع است که مادرزاد ادراک کرده نمیتواند مادرزاد ادام که قوت شامه و معطل شده است اول از روایت یعنی خوشبوی و بدبوی ادراک کرده نمیتواند و عینین را حقیقت جماع را فهماند نمیشود نیز در قوت باصره و قوت سامعه در جات مرتب است بینانی بعض تیز است و بعضی کمزور است و شنواری بعضی تیز است و بعضی کمزور است و کسانی که می بینند و میشنوند پر واژه قوت باصره و سامعه آن از شمس و مترکه الپ و نجوم بلند نیست و آن برگزیده مخلوق که انبیاء در سل است خداوند سمیع و بصیر آنها را یک خاص قوت باصره و قوت سامعه عطا فرموده بین قوت باصره خداداد آواز بالا رئ آسمان نیز چیزی از می بینند و بین قوت سامعه خداداد آواز برئ آسمانی را که شنود انسان و قدری که به خود دین و درین دین نموده ساخته آن چیزی را دیده نمیتواند که خوب نخوب قوی تیز نگاه دیده نمی تواند اگر انبیاء در سل بدرین خود دین عطا کرده خداوند نموده ایجاد آن چیزی را می بیند که از دیدن آنها حکماء عالم عاجز نبودند این را چرا محال می فهمند اخوی را خدای تعالیٰ یکی قسم خاص بصارت داده است که در یک شی دو چیز بینظر می آید در جنگ برو کافران مسلمانان را دوچند خود بداند دیده بودند یاد مثالیه همدای العین حق تعالیٰ بقدرت کماله خود کسی را در تمام عمر اخوی پیدا نمیکند و کسی را صرف سنه چار روز اخوی میگردد مانند کفار در جنگ بدر معلوم شد که خواسر را تهدید میکنند که در نه بیشتر و کمتر ادراک آنها را تهیی و شجاعه کرده بیوادند.

دُرْدِ عَلِيٰمَ رَوَابِتَ

تمام عقولاً متفق اند اگر کدام انسان شفهہ و معتبر بستا ہو تو چیز کنید پس او حجت و معتبر بیباشد حالانکہ قبول کفرنہ روایت بحوالہ خمسہ ظاہرہ خود آن چیز را مشاہدہ نکرده است معلوم شد که سر شخصی را تمام علوم فقط بحوالہ خود او حاصل نہی باشد بلکہ کسانیکہ بحوالہ خود علم حاصل کر دنہ بآن اعتماد نہودہ اند علم حاصل کر ده روایت و ظاہر است که کسے بحوالہ خود چیزی را ندیده آن چیز در حق او غیب است و را بلا مشاہدہ ذاتی تسلیم کر ده است اینچنین انبیاء را کام چیز را تے را در عالم غیر مشاہدہ کر ده خبر داده اند تسلیم آنہا را عقولاً ضروری است

سیوہم روایت ارسانیدن و بعاهد نہار میل ہو و چندین ساعت ہے مسافت را طمی کر دن محلہ ناممکن فہمیدہ بودند و این محلہ داشتن در زبان بزرگ بزرگ عاقلان ددانیاں و فلسفی ہا بود مگر امر فرد نذریحہ مار و ٹیلفون و ڈیمارہ ہمہ این چیز ہا را حقیقت ثابت شدہ ساختہ بچشمہ ہائے خود کو دیدم، معلوم شد کہ بحوالہ خمسہ ظاہرائیں دعویی را کر ده نہیں کہ در زبان آئندہ خلاف آن واقع نہیشود بلکہ یہ شو اینہا شما بایں محدود دحوالہ خواصی و محدود اور اک واقعات آئندہ قیامت را چکونہ انکار نہیما ید۔ سب سخنانک لا علم رکنا

إِلَّا مَا عَلِمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَالِيُّمُ الْحَكِيمُمُه

پچھارہم روایت کر ده کہ این اور اک از اور اک انسان بسیار کم است فزیاد تفاوت دار و مگر یک اعتبار از انسان فوق اند زیر اکہ انسان را تعلیم و تعلم ضرور است و حیوانات بغير تعلم و تعلیم بضروریات زندگی خود را علم دارند بغیر از انسان چقدر حیوانات است آنہا یعنی ای طور فطری و پیدائشی بہ پورہ کر دن و مہمنا کر دن ضروریات زندگی خود علم دارند میکن ایسا رہ باسی و گوش سشن و بلا تعلیم تسلیم حاصل رکر دن ضروریات زندگی خود

عطای کرده نشده است، زنبوو شہید را از جانب اللہ تعالیٰ این القارئ والہام میشوونکه
از خود ون فلان فلان گلہادان فلان درخان شہید پیدا میشووند زنبوو شہید خانه خود
را چه طور تیار میکنند که در ایده بزرگ مهندسین ماہرین چیزان میشووند حالانکه
او مکسے شاگردی نہ کرده که در اخانه ساختن را تعلیم دید، و پریک حیوانات و جانوران
بغیر خواندن علم طب عذایت مفید و مضر خود را تیز کرده میتواند بسیح چار پانی براین قسم
گیاه و علفت و هن نجی زندگ که در امضر باشد و یک سچه بزرگ بسیح وقت گرگ را نمیده و قبیله صورت
گرگ را بیندازان گزینی میکنند و ترسند نیز که او فطره فرمید که گرگ نشمن من است
اگر سگی را اول بار در ریاضی آنداخته شود و آن را گذشتہ میرود حالانکه در کسے این تعلیم را
نمیکرده و آن علم دادرأک که بغیر تعلیم حاصل شود این القارئ بانی والہام نیز دافی است.
قصص پُرپُر در قرآن کریم مذکور است که او منہدوں حضرت سلیمان علیہ السلام بود در انکاہ
دانشته بود که آلباد و زیکر داشت معلمومات، دهد که شوق دارد وی آب از سطح زمین چه مقدار است
پُرپُر را بغیر کدام تعلیم و علم متعلق آب چنین بصیرت حاصل بود که مشهود شہید مهندس
ماہر را حاصل نبود این الہام میست چیزیست ازین علاوه حق تعالیٰ پُرپُر را چنین فهم و فرا
عطای کرده بود ازان جمیعت سلیمان علیہ السلام پُرپُر را اطرف ملکه سیار سیفی خود ساخته فرست
چنانچه قصہ اور قرآن کریم و کتب تفاسیر مذکور است لیکن آن خدائی عظیم اثاث مانند
پُرپُر حیوانات را بد ون تو سطح خواس ظاہری و بلا جد و جهد و بلا سعی و کوشش و بلا
تعلیم و تعلم برای حصول ضریبات زندگی خود فطره علم عطا کرده تو انسان را
بنزیریا تو سطح خواس علم عطا کرده میتواند بالہام در فیحانه میتواند لہذا در کات را
منحصر بمحبوبیت، ساختن ذمہ ایع اور اک رام قصور بر خواس خمسه ظاہر کردن داین
نظریہ داشتن که ما یا ان صرف داین چیز را رسیدم میکنم که در ما یا ان پیشہ اتے خود دیدیم و
بنزیان پیشیدیم و به دلارغ ایسے کردم دیغیره وغیره بعض حماقت دیگر سرگزبانی است
قال تعالیٰ فَلَا أُذْنِي بِحُدُبِّهِ مَا تُبْصِرُ وَ لَكَ وَ مَا لَكَ تُبْصِرُ وَ لَنَّ پس قسم خیز
من پیشیز بہارے کے شما نو بینید در ازان پیشیز بہارے را که نجی بینید و پیشیز بہارے را که انسان

دیده آن محدود داشت و چیزی بیاگئے را که ندیده آنها را حد و شمار نمی‌بینست بلکن از نادیده چیزی را انکار کردند سراسر حماقت و جهالت است.

پنجم روایت محلوم است، و هر کس میداند که رسائی این حواس تا این عالم

محدود داشت و محسوسات این عالم وادرآگ آنرا خایت و نهایت است و بدین معنی حواس ظاهری مایان را ظاهری و سرسری علم باشیان و مادی حاصل بیشتر نه بحقیقت است اصلیه آن بلکه قادر نمی‌باشد که علم بحقیقت آن آرد و نه یقیناً گفته می‌تواند که چیزی را تے را که حواس ظاهری مایان ادرآگ نموده اند قطعی و یقینی است و از فهم و خیال پاک و از خطا مامون است لہذا اعتقاد و یقین کامل بر محسوسات نیز کرده بخوبی تواند از جمله حواس ظاهری حساسه قوی تر حاسه بصیری است و این وقایتیکه سایه و لیوار را می‌بینید یقین می‌کنند که این سایه غیر متحرك است مگر بعد از آن وقت مشاهده و تجربه ثابت می‌شود که او ساکن نبوده است بلکه اور بیک قسم حرکت تدبیحی متتحرك بوده است که آن حرکت تدبیحی حساسه بصیر را معلوم نبوده است و این طور چشمها مایل استاره به را بقدر یک روپیه می‌بینند مگر بدلاً این هنر سه معلوم شده که آن ستاره به از زیان نبردگشت و این قسم محسوسات بسیار اند که در حواس ظاهری یک حکم میدهند عقل خلاف اول ثابت می‌کنند و قایقیکه حواس ظاهر این قوت و شوک است و گرفت سخت عقل را دیدند و گفتند که اے عقل اگر محسوسات مایان قابل اعتماد نمی‌باشد امور عقلیه تو نیز قابل ثائق داعتماد نمی‌باشد اگر عقل چنین زبردست حاکم نمی‌باشد همیشه مارا تصدیق می‌کرد و کسی بر دلوقت داعتماد من اعتراض نمی‌کرد و ممکن است که از عقل مبنی کدام نبود حاکم باشد که اوقل آن عقل را راگرده چنانچه که عقل قلعه مارفتح نموده ممکن است که آن زبردست حاکم از عقل مبنی بوده وادرآگ ادازادرآگ عقل مبنی باشد و این طور بودن عقلناگذم محال نمی‌باشد مانند یکه چشم مایان در خواب بسیار چیزی را می‌بینند که در آن وقت مدل یقین کامل می‌بینند در آن پیچ قسم شکر شبیه گنجوشش بخوبی ماند

لیکن واقعیت کے چشم رہا شد در عالم بیداری آمد آن وقت و اضخم میشو کر این ہمہ خیالات بے اصل و بے بنیاد بوده است پس این قسم چکونہ یقین میتواند کہ بر تھام امور عقلیہ و حسیہ شما بحالت بیداری یقین کردہ ایدا و درحقیقت حق و درست اند لیکن اینجا اینقدر گفتہ میتواند کہ پہ نسبت آن حالت حق و صدق اند و اگر برین حالت کدام حالت دیگر عارض شود درینوقت شمار یقین خواہ کہ اینہیں عقل خود خیالات کر دے بود او ہمہ توهات لا حاصل بوده فَسَوْفَ تَرَى إِذَا نُكَشَّفَ الْغَيَّابُ

آخر میں تھت در جلیل آہ حیا در آئے شاید این حالت آن حالت باشد کہ وقتی خدا نے تعلیٰ برگزیدہ بندگان خود را از تقصیہ ہائے ادعای سب کردہ طرف خود بکشید و بجانب خود محو و مستخرق کر دایدہ این حضرات درین حالت این قسم امور مشاہدہ میکنند بکدام جلتے کہ عقل و حواس کار بکردہ باشد و این از حالت و نیوی اینقدر بلند دارفع است مثل ارفع داعی بدن حالت بیداری از حالت خواب کردہ و این حالت دھی والہام است عجیب نیست کہ این حالت در حق عوام بحالات موت باشد چنانچہ کہ در حدیث شریف آمدہ است انسینا م نافا ماتو۔ انتبهو، پس درین قسم صورت حیات و نیوی به نسبت عالم آخرت، خواہ معلوم میشود و بعد از رسیدن بعالم آخرت جحقیقت اشیاء عالم و نیا خلاف مشاہدہ دنیا طاہر میشود ران وقت این قول اللہ تعالیٰ را مشاہدہ میشود فکشنا ہند نعماء ک غطاء ک غصہ ک الیوم حدید۔ یعنی من امر و زمروہ را از شہادہ کر دم پس نظرتان تیزاست۔

حقیقت سے ابتو

لہ این تا آخر از تاب امام غزالی "کام منقد من الضلال است گرفتہ شدہ ہے"

امید است کہ از یہ بیان من برآتے ماظرین کرام حقیقت بیوت و اضخم شود۔ چنانچہ کہ علاوه از حواس ن ظاہرہ ایک طور عقل است کہ دران از محسوسات بالا اور اک

مور زانده را میشود و اینچنین بعد از طور عقل یک طبقه بگیری است که ازان در انسان یک دیگر چشم پیدا میشود که بذریعه آن عالم غیری امور زمانه آشده را معلوم کرده میتواند کسانی که از مدرکات بتوت انکار کردن و آنها از عقل بعید فرموده باشند نادانی آنها است چنانچه انکار کوئی افزایش مذکاتی جای بصر تو را ناکردن او مختلف رنگها و شرکها علمه نادانی است و اینچنین امر فرضی مدعیان عقل فلاسفه و سائنسدان، کلام چیزی را بعقل با بغ خود فرمیدند و راجح قرار دادند. حق تعالی مخلوقات خود را برآمده دریافت کردن بتوت یک نمونه عطا فرموده که نام اخواب است زیرا که در خواب این قسم امور غیری را دریافت میشود که وقوع او در زمان آمنده آمدی است. یا صراحة در خواب نشان داده میشود و یا بصورت ثالی که تعبیر آن اصلیت اور اظهار میکند بالفرضی اگر شخصی باشد بالکل خواب نمیبیند است نزد آن این بیان را کرده شود که بعض کس این طور است که او در خواب مستغرق شود مثل مردی بگردید درین وقت حواس او معطل میشود و درین حالت را چیزی جزئی نمیبیند غیری معلوم میشود لیکن آن شخص این سخن را شنیده انکار خواهد کرده بنا ممکن بودن بود لیل خوابید قائم کرده در وقت قوای اور آگیه او معطل گردید باز و داشگونه علمی نداشته باشند این دلیل این قسم است که مشاهده و واقعات را در وغث ثابت میکند لیکن این چنانچه که از اطوار ادراک عقل انسان یک طور و قوت این است که بغیر از چشم ظاهری انسان پشمی و بگیری بطور باطني و راحاصل میشود که بذریعه آن چنین معلومات را ادراک میکند که حواس ظاهری از ادراک او معطل ناند بود و اینچنین بتوت نیز یک طور است، بغیر از طور نذکوره که بذریعه و چشم سیوا پیدا میشود که بنور آن جزءی از غیری منکشی میگردد و این قسم امور ظاهری میگردد که در عقل ادراک نمی توانست و عقل از ادراک او معزول میباشد چنانچه قوت سامنه از ادراک زنگها و شرکها مغزول است و قوت باصره از ادراک اصوات محروم است و هرچه براسته و مرتبه شنود ادراک مینماید و یک حاسه بحدود حاسته دیگر قدم ناند نمی تواند و حواس ظاهر از ادراک مغقول است محروم است و این چنین وحی والہام را فرمید.

تبیه و تردیالت

و قیلکه در نفس ثبوست در رسالت شک نمایند و بوجود دو واقع شدن اولتر و دو نمایند مگر هر دو
اینقدر باقیمانده است که برای خلاص شخص معین ثبوت و رسالت ثابت است یا
اگر است بکدام دلیل است جواب میگوییم که بکدام ذاتیکه ثبوت و لائل ثبوت
برایمن رسالت موجود شده در آنی و رسول خواهد تسلیم کرد مثلاً مانند حضرت ابراهیم
و حضرت موسی علیهم السلام وغیره و شخصی علم طب وعلم فقه را تسلیم میکند و با خدا
الطباء وفقیه اعظم باشد باز و راخوب واضح بیشتر که امام شافعی و ابوحنیفه نقیه بودند
و جایی وس طبیب بود و انسان از جسم در وح مرکب است و هر یک راصحت و مرض
لا حق عیشود و هر یک راصحت وسلامت بکار است لہذا اللہ تعالیٰ بجهت کامله خود
برایی هر دو مرض جسمی در وحانی مبالغ پیدا کردن اطباء جسمی مرضهاست جسمی را
علایح کنند و اطباء در وحانی مرضهاست رووحانی را علایح کنند تا که انسان از هلاکت ابدی
و اخراجی بنجات یابد کما قال اللہ تعالیٰ الا امن انی اللہ بقدب سلیمان
لیعنی کیلکه از مرضهاست دل پاک شود بنجات می یابد و قال تعالیٰ فی قلوبہم مرض
ورد بیهای آنها مرض و بیماری است اگر در علایح نخردند هلاک خواهد گردیدند اصل و
بنیاد مرضهاست دل متتابعت ہواد نفس است که اور در حکم ستم منه هر قاتل است و
با این علت العذاب تعالیٰ دنیا لفت نفس و یگر در امر شافعی و علایح کافی مقرر است چنانچه
که معاشرہ بدن بدن ادویه نمی باشد و بغیر استعمال آن بدن راصحت حاصل نمی شود این
جنبه از معاشرہ دار بروان ادویه خاص نمی باشد و بغیر استعمال آن ادویه دل راصحت
و شفای اصل کی شود چنانچه که ادویه بدانی در علایح جسمی بصفت بدن بخواصیتها
ذائق شود، اثر میگزند که و را عقل ادمی سبز مایه عقل خود اور اکر کرده نمی تواند بلکه بین علایح
جسمی بیرونی آن اطباء و داکتران را ضروری میداند که آنها خوب ماهر فن باشند و
این علم طب جسمی را از حضرت انبیاء و علیهم السلام آموخته اند زیرا که شخصی علم طب و علم
نحوی نمیگونند او ضرور میداند که ابتدا مطلب ہو این علم بدن و جی ربانی و اہام زیادانی ممکن
نمیست اگر کسے گوید این علم را تجربه حاصل نمیشوند این غلط است بے شمار

ویه صد بار سال خواص عجیب و غریب نیز تحریر معلوم آند و علی تذا علم نجوم که بعض حکام
بنظر اند که وقوع آن در هزار سال بکار شده است و تحریر آن از اش مستود تواین را
ما که درین صورت عمر کلام حیث تحریر این طور مسائل متفقی میشود برآسته اند اکس این قسم
و بغیر از عقل دیگر طور ضرورت است که در آن اهل اسلام طور نبوت و طور دیگری
لهام میگوئیم بنا بر آن عارف روای فرموده این نجوم و طب و حی انبیاء است عقل
س رسولی بے سوره کجا است خلاصه کلام این است که چنانچه در علاج جسمانی و پیشگیری
با خود راست و اینچنین در علاج روحانی اطباء روحانی یعنی پیروی انبیاء کرام ضرور است
پیام کرام ادویه القلوب و دوائی روحانی که عبادات مخصوصه اند برآسته او حدود مقدار
قرآن کرده اند که او بخاصیت ذاتی خود در صحبت قلب این طور اثر دارند که عقل از ادریس
آن فاصله عاجز است درین باره پیروی آن اطباء روحانی که انبیاء و علیهم السلام آند
خنود راست که اینها برآتنے مرض دلی و روح مركبات مختلفه ال انواع مختلفه
متعدد مقرر فرموده اند که خواهش و آنوار آن بذریعه و حی ما بهام معلوم شوند مشتمل
نماییک نسخه داد است که از افعال مختلفه النوع و مختلفه المقدار مركب است
ما ند سجده که در کنار رکوع گذاشته شده است و نماز صبح نصف نماز عصر است
این امور را بغیر از نور نبوت حاصل کرده نمی شود اگر کسانی خیال کرده است که
اعداد رکعات وارکان صلوت و اوقات نماز و کمی و بیشی دیگر عبادات مخصوص آتفاقی
اند این کرام سرالهی نیست که او بخاصیت مقتصی آن باشد این کسی بخیال باطله اش
جمالت خود را طاہر ساخته است چنانچه که اجزاء ادایات و قسم پیاشندیک
اصول که در ارکان میگردید یعنی یکی اعلی اجزاء و دیگر زمانه که متمم و مکمل او پیاشند و عادیت
و تاثیر هر کیک جدا پیاشند و استعمال هر دو اوقات خاص میباشد و اینچنین در عبادات
شرعیه چیزی اصول وارکان میباشد و چیزی سنن و نوافل میباشد آن از کانیکه مکمل د
عبادات اند از تیها تکمیل و تتمیم اصل ارکان میباشد و برای هر کیک وقت خاص میباشد
که پابندی آن ضروری میباشد حاصل کلام این است انبیاء و علیهم السلام طبیعت امراض

دل اند کسانیکہ میخواهند مرضہا تے دل مایا شفایا بند فرض است بران کہ آنها طب و جا
یعنی مقرر کردہ نسخہ بارتے شریعت راستعمال نہایت و بعد ازا بسیار اقوال او لیام اللہ
نسخہ اند کسانیکہ این نسخہ بارتے او لیام اللہ راستعمال کند شفایا ب میشوند. چنانچہ
کدام مرض از طبیب این سوال را کند کہ گل بخشہ تر کام چہ مناسب است دار و کوئی
بہ تپ و بخار چہ علاوه دارد و از استعمال این دوام چکونہ شفایا ب عقل من قبول قبل
نمکدہ نمیکند تجربہ این پیشیت لہذا این دوام استعمال کردہ نمی تو اینم آیا عقول و
دانشمندان ایظہ شخص را حمق نمی فہمند و اینچین مدعیان عقل فلاسفہ و ماتسدا
بر نسخہ بارتے مقرر کردہ ابی یحیی علیہ السلام اعتراضات میکند پس اینہا را نیز صاحبان بصیرت
الحق میدانند، چنانچہ کسے قانون سخراج دیده و خوانده ہن را بطبیب بودن ابو علی سینا
کدام شبہ نمی ماند و اینچین کسانیکہ قانون شریعت راخواندہ و لا ضرور بالضرور لقین کامل
حاصل میشود کہ سب روایات مسلم سیدنا محمد رسول اللہ علیہ وسلم بلاشبک و شبہ سرخیل الہبی امر حادی
بود کہ طور اور اک آن جناب از اطوار اور اکی عقل بلند تر بود کہ عقل را بد رجه اکمل و اتم حاصل
نمود و نہ پیش از بیار ک کسر را حاصل بود و نہ بعد کسے را حاصل میشود و من جانب اللہ و را
دیده دل منور و حشم بصیرت عطا شدہ بود تہ بان امور غذی و خواص عبادات را اور ک
میکرده بود کہ درا عقل دریافت کردہ نمی تو اینست و حاصل کردن این طریق مستقیم
لا ضروری است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنی حق و رسول صادق بود و میباشد لہذا
شخصی میخواهد کہ مرضہا تے دل من شفا و صحت یا بد طب روحمانی یعنی نسخہ بارتے
شریعت محمدیہ راستعمال کند

دو رین زمانہ اگر کسے علاج بیما رہا تے دل خود را میخواهد پس او کتابہ تے حضرات اولیاء
دعا فرین یعنی صوفیہ کرام رام طالعہ ناید مانند رسالہ قشیریہ و قوت القلوب و احیاء
العلوم اگر خنبد ورق این کتابہا مطلب العہ کند و را بد ابھتہ معلوم میشود کہ او لیام کرام و صوفیہ
علم ایک گردہ از گردہ عاشقان اند کہ آن بمحبت اللہ درسیوں او فناد و غرق اند و این
گردد میخہائے زیین اند.

برکت اینها بر مخلوقات ردی زمین رحمت اللہ تعالیٰ نازل بیشود و برکت اینها یاران
از آسمان نازل بیشود و برکت اینها مخلوقات را رزق میرسد و اینها نمونه اصحاب
کیف اند که حق تعالیٰ قصه نزید و تقدی آن را در قرآن کریم ذکر نموده است اینها
بنفسش قدم اهل صفة روان است که ذکر آن در حدیث شریف آمد حق تعالیٰ نزد
قرآن کریم علاوه بر او پیاد کرام او لیام کرام دعیاد صاحبین مثل واقعات لقمان حکیم و فر
القربین فرموده که را هروان آخرت طریقی آن بزرگان را مشعل راه سخود بازند و صرط
مستقیم این است که بعد از انبیاء اهل العام صدیقین و شهدا و صاحبین را پیروی
کرده شود قل هدن کا سبیلی ادعوا لی اللہ علی بصیرتک انا و من التبع
یعنی بگو اے جیب من ہمین طریقہ من است شما را طرف اللہ تعالیٰ دعوت میدم
و من بر بصیرت و بنیائی ستم و کسیکه پیروی من را کند، این آیت که کمیہ صاف ظاهر
رده روان آخرت کسانی را پیروی کریں مناسب است که او اهل بصیرت باشد
یعنی پشم و دل اور دشن باشد کسیکه پشم و دل او روش بود ہمین ولی و صوفی ا

لعرش بعد الموت یعنی اثبات سخرش و لشتر

ما دین و دین از لعبت بعد الموت نیز منکرا فیں انکار آن سیوم غیار اصول شابهت
و نزد اینها احشر و نشر چیزی نیست مقصود شان از انکار احشر و نشر دور کردن فرق حلال حرام
است انسان خود را در زیر خیال قوت و قدرت کسی کرده خود خود را محبو نفهمد بلکه
آزاد بوده چیزی را که خواهد بکند چه ضرورت است که بلا وجہ حکمرانی خدا را بالا سخود اند غافته
با حکام او پابند شویم سر انسان بخواهشات و خیالات خود قطعاً آن داد است این نظریہ
ما دین و دین اسست ناظرین کرام این تقریر دلپذیر ما دین و دین ایشونید که آیا
این دلیل مدعا مان عقل مطابق دلیل حیوانات نیست چنانچه حیوانات ماتحت کسی نیست
و مخالف نمیباشد و آزادی زندگی بهترین زندگی کدام کشیدت، را که خواهد بین می اند ازند و بکام
ما ده که بخواهی چفت میکند آنها را کدام ایجاد ایجاد و قبول و نکار حضورت نیست، و اینچنان این

آزادی خواهان بحال حیوانات شرکت میخویند، نشریه اسلامیه این میگوید که شادر و اثر اثرا
 باشید، حیوان دستربه مهار نگردد، به زمانیها انسان و بیان چهار پایان در احکام فرق
 نیست، چنانچه حیوانات پابند اخلاق نیست و اینها انسان نیز پابند اخلاق نیست
 این عقیده و نظریه برای انسانیست، پیغام مرگ است و مردمان را دعوت، حیوا بیت و چهار پا
 میدند، بسیار خوب است که میخواهیم دلیلی کنند و دول را خوب آزاد کرده
 حیوان شوید کام جائے که میخواهی پاخانه دلیلی کنند و ایجاده بشاید طهارت و استحصال
 فضول نیست و شاش کرده رفتن کرید، خداوند کریم این مسئلله را در قرآن کریم نهایت حجت
 بیان فرمود چنانچه میفرماید ایحیی الانسان ان یترک سدّی هایان اللہ
 که در این عمل خواهد گذاشت که هرچه خواهد کند بعد ازان خلقت خود را بر امکان بعثت، بجهت
 کردابند - الحمدلله نطفتہ من منی یعنی دشمنان علاقه فخلق فسوی
 نجعل منه الزوجین الذکر والانثی الیس ذلك بقدر على ان يحيی
 الموتی و دیگر جبار شاد فرموده، افحیب تم اینما خلقناکم عباشا و ان کم الیتا
 ترجعون دایاگمان میکنند که من شماره عبشه پیدا کردیم و شما طرف من رجوع نمی
 کنید و باین قسم آیت لاتر دیگر نکریں بعثت را کرده میشود که آنها بعثت بعد الموت راعیت
 و خلاف میفهمند و در قرآن کریم دلائل که بر امکان حشر و شر قائم شده او برای اهل عقل و داندان
 کافی دوافی و مسکیت هستند البتہ کسانیکه معاندا نداز و جو و صانع را آشنا کنند برای آنها بسیح
 دلیل مقنع و اطمینان نخشند و بجهالت و وفاحت آنها را بسیح علاجی نیست تا و قدریکه او به
 عیش دخرم و آرامی میست اند کدام دلیل عقلی بر آنها کاریگر نمیشود و مگر کدام بلار و افلاس و نگذشتی
 آنها را فهمانده میتوانند چنانچه موسی علیه السلام فرمودن را بد لائل روییت، خداوند عالم
 فهمانده توانست مگر و قتی که اور همچو دیگریان نیل افتاد و گردانی دریا و در آنگرفت اینی وقت
 بسیور شده خدار اسلام شد و گفت امانت اند لا الہ الا الله ای امانت بده بنو
 اسرار ائیل - از جمله دلکریں بعثت گروه ملاحده است که او بعثت بعد الموت راعیلا
 بحال میفهمند در قرآن کریم در بشاره واضح بر امکان بعثت و حشر و نشر اینها و لائل قائم

شند از که او برای عقلمندان کافی و دلخواه است.

قال اللہ تعالیٰ یا ایها الناس ان کنتم فی دلیل میں ایسے بحث فانما خلق شکم
من تراب شد من نطفۃ شد من علقة شد من مضغۃ مخلقة و خلید
مخلقة لتبین لکم و نظر فی الارحام ما نشاء ای اجل مسمی شد مخزن حکم
طفل اشم لتبلاعو اشد کم فهمنکم میں یتوفی و منکر میں یرد ای ارذل
العمر کیلا یعلم میں بعد علم شیئا و ترا لارض هامدۃ فاذا انزلنا عیها
الماء اهتزت و رببت و انبنت میں کل زفج بهیم ڈلک باں اللہ هو
دانہ بھی الموتی و اونہ علی کل شئی قد یروان المساعدة اتیة لاریب فیها
دانہ بھی الموتی و اونہ علی کل شئی قد یروان المساعدة اتیة لاریب فیها
دان اللہ یبعث میں فی القبور ترجمہ میں اے مردمان اگر شہادت نہ شد
بعد از موت بشک و ترد و مبتلا ہستید لیں شہادت پیدا شش خوف فکر ناہند تمام شک دوڑ جو
شد او این است کہ من شمارا ابتداء، از خاک پیدا کردم بازا نظر فہر و بازا خون سبته و بازا ز
قطعہ گوشہ کے گاہ ازان صورت ساختم بیشود و گاہ نہ، در بین ترتیب، قدر ترجمہ شمارا پیدا
کردم تاکہ قدرت و حکمت و کمال صنعت خود را بشماظا پر زیبم از جملہ اظہار قدرت است
کہ شما آمیعاد معین در حرم میباشید زمانہ ساختہ از شکم مادر مان بیرون می آرم باز شمارا
تبدیل سبح پر وکش می نایم تاکہ شدت و قوت جوانی خود بر سیند و بعض را پیش از جوانی اد
بعض میکنم و بعضی مان را به بدترین عمر دکر و بیشود تیجہ اد این میباشد کہ بعد از داشتن چیزی را
نمیداند و یکس دلیل بر کمال قدرت او این است. آن خدا یکہ بر پیدا کردن شما ابتداء قادر است دوم
با زیر قادر میباشد یکے از مشاہ قدرت او این است کہ شمامی بینی زین بشک میگردد لپیں و قیمیکہ بران
آب را نازل کر دیکم ترقیات میگردد و گلہامیر وید و قسم قسم چیزی میں سبز میکند این دھرا و خدائی
بر حق و قادر مطلق است داومده ہارا زندہ میکند قادر بر تپیز قادر است و تحقیق قیامت ضرور
است و تحقیق اللہ تعالیٰ مردہ ہارا قبر بر بحث و خروج یعنیا یہ .

اول دلیل معاوی و جسمانی خلاصہ دلیل اول معاوی جسمانی این است کہ تحقیقت معاوی جسمانی
تخبریب و تعمیر است یعنی موجودہ نظام دنیا ادارہ ہم و برہم

لردن این تخریب دنیا است و بدل آن تعمیر آخرت بیشود و اینه هر دو حقیقت معاو جسمی
است و این هر دو کار فعل الہی است نه فعل انسانی؛ اگر کدام انسانی این را دشوار داند پس
او قوت و قدرت ناقص و محدود خود را دیده و شعوری فهمند بیکن با اختبار قدرت خالق پس
دشواری نیست زیرا که انسانی مشکلی کار با اختبار فاعل میباشد مثلًا برداشت بیت سیر
بله مووجه دشوار است بیکن بزیل آسان است حالانکه مووجه، فیل هر دو بر مخلوق حیوان
بودن برای اندیکن خالق و مخلوق اصلًا برای بیت پس اگر تخریب و تعمیر دنیا بر انسان مخلوق
دشوار باشد ازین چه لازم می آید که بمحاط قدرت خالق کائنات نیز دشوار باشد حالانکه بناء
عمارت موجوده دنیا از خالق کائنات شده است و پر ایندیان از آبادی آسان است مایان
انسان با وجود مخلوق بودن کدام عمارت بلند و بزرگ بازم آنرا خراب کرده و بجانته او و یگر
عمارتی ساختن قدرت دارم آیا خالق کائنات را این قدر نیست که او بنا کرده عمارت دنیا
خود را خراب کرده بجهت اعمارت آنها را قائم کنده یقیناً او اینچنان کرده نیتواند
و این معاو جسمی و قیامت است که صحت و صداقت او عقلانی ثابت شد.

دلیل و معاو جسمی در قیامت انسان را بر لئے مجازات اعمال دوباره زندگی پیش رو
پنهانچه خالق کائنات مرتبه اول انسان را زندگی عطا فرمود که
اور ابشارده می بینیم دلیل وقت نام و شان اندی نبود هل اتی علی الادنان حسین
من الدھر لھر بیکن شیئاً مذکوراه سورۃ الدھر. انسان را قبل از ابتلاء
وجودش چنین وقت آمده بود که بوجه معصوم بودن قابل ذکر نبود احوال دوباره زندگوی
زیاده بعقل و قیاس قریب است اگر معمار باشی اول مرتبه یک مکانی بنای کرد باز او
دوم بار آن قسم مکان دیازان عده بنای کردن کدام دشواری نمی باشد بطریق این قرآن کریم
اسان را متوجه نموده کما بد انان اول خلق نعید و دعا عدایت انا کنا فحدیں ه
سورۃ النبیاء آیت ۱۰۰ من انسان لا اول مرتبه بنای کردیم دوم بار نیز بنایم بکنم این از من
پنجم و عده است ضرور اینچنان خواهد گردیم و ضرور بسته شلا و دشی خلقی
قال من یخیی ا عظام و گری رصم فل یحییها اندی اهنشادها اول مرکریم

انسان برای من مشال بیان کرد که پو شیده استخوانها را کدام کس زنده میکنند و پیدا نموده خود را فراموش کرد بجای آن ذاتیکه اول بار پیدا کرده بازه او زنده میکنند بلکه در دیگر آیت
فرموده و هو اهون علیک دوم بار پیدا کردن آسان است، نسبت باول بحث
بار ازین آیت قیامت شدن بطور عقل ثابت شد و این آسانی تغیر نقد است انسان
در نه قاره مطلق را همه صور تهای کسان است، علم المثل الا علی برائی او اعلی کمال است

دلیل سوم معاد جسمانی

قالون عامه است اگر در کار خاص از یک نوع
باشد اگر فاعل یک نوع مشکل کار را کرده تو از
آسان کار را بطریق اوی میتواند مثلای یک خیاط بالاپوش و قبادر را ساخته تو از جاد
را بطریق اوی ساخته میتواند زیرا که هر یکی میتواند کار است یعنی از قسم خیاط است
است. و اینچنان انسان دو مخلوق است ذرین و آسمان هزاره و کرده همیشی
مخلوق است وقتی که خدا این را پیدا کرده انسان که یک کوچک مخلوق است آنرا
دوم بار پیدا کردن چه مشکل است که هر دو کار از یک قسم کار است یعنی از نوع
تخلیق است کسیکه تخلیق مخلوق اکبر را تو از تخلیق مخلوق است تو از در قرآن

کریم ارشاد فرموده آنستم آشدم حلقا ام الدعاد منها در فرع سعکها
فسو شده‌ک. آیا پیدا کردن شما مشکل است یا آسمان که در اللہ تعالیٰ بناساخته
دیگر در جای ملبد گذاشتہ در اذنزعه (۲۱) یعنی قدرت خداوند را از
تخلیق آسمان عظیم معلوم نمایید که دوم بار تخلیق شما انسانان یقیناً در قدرت
اللہ تعالیٰ داخل است لهدادوم بار زندگی انسان عقلاً معقول است.

دلیل چهارم مجازات اعمال و معاد جسمانی

بعض از انسان تمام کارهای
انسان پیدا کرده شده. و سخر لکه نجی المهموت دارد. این انسان

اللہ تعالیٰ بِرَبِّه کا رو خدمت شما تمام کائنات زمین و آسمان را متصرف کر دو انسان
نہ بنتے اطاعت و عبادت خود پیدا کرو۔ و مخلوقت الْجَنْ وَالْإِنْسَانُ الْ
لَّذِي يَعْبُدُونَ، مِنَ النَّاسِ وَالْجِنِّ لَا يَحْصُلُ عِبَادَتُ خُودِيْ پیدا کر دم و نتیجه عبادت ثابت
او اگر قیامت یاد و بارہ ذندگی و محاذات اعمال و جنت و دوزخ چیزی بناشد
نتیجه عبادت ہم چیزی تھی باید و قیکہ عبادت بنتیجہ و لغو ثابت یشو و تخلیق انسان نیز
عبدت و لغو ثابت یشو و اگر تخلیق انسان عبدت شد تخلیق تمام کارخانہ عالم نیز
عبدت یشو و لسیں تمام تخلیق عمل خالق کائنات عبدت و بیکار ثابت یشو و کر این از
شامن حکمت خدا خلاف است لہذا طبیعت انسان اعمال انسان بہ شکلی قیامت و آخرت
ضروری است کہ در دنیا طبیعت ای نیست تاکہ در تمام کارخانہ خلاف اللہ تعالیٰ عمل عبدت
موجود نہ شود و در کارخانہ عالم و تخلیق انسان کی حکمت او است طبیعت پر یا کر دو تاکہ
از ان ثبوت قیامت ضروری شود

پنجم و بیل محاذات اعمال قیامت | آیت کریمہ۔ ۱۷۲۶ بحسب الانسان

لَمَّا نَبَأَنِيْكُمْ كَمْ عَمِلْتُمْ وَأَنْتُمْ كَمْ أَلِيْمُ إِنَّمَا تَرْجِعُونَ هَذِيَا لِمَان
میکند کہ در ایک کارگزار شد شود۔ تایید مضمون این آیت در آیت دیگر است
الْحَسِبُتُمْ إِنَّمَا مَخْلُقَتُكُمْ عَمِيلًا وَأَنْتُمْ كَمْ أَلِيْمُ إِنَّمَا تَرْجِعُونَ هَذِيَا لِمَان
میکند کہ من شمار عبدت پیدا کر دم آیا برے یا فتن محاذات اعمال طرف من رجوع نہی
کنید، در دنیا نیک و بد ہر قسم انسان موجود است بعض فیض انسان است و بعضی
ظالم است و بعض تابع دار اللہ تعالیٰ و بعضی از اللہ باعثی، و بعضی عادل، و بعضی مفسد،
و بعضی مستقی، و بعضی ناجیر لہذا تمام اقوام عالم بر وصف عدالت اللہ تعالیٰ تفاق
است، این ضروری است کہ سلوک و طرز عمل خدا با ہم و فرقیک یک قسم بناشد
و عدالت اللہ احوالیے نظر ہو یشو و خود از ای بادشاہ نہیں، احمدہ و فادار و باعثی بر بر

سلوک نہی کر دے باشد و فادار را انعام مید ہد و باعنی را سزا و جزا مید ہد و خلاف و لازم دل
و حکمت خود خلاف میداند لیکن مایاں می ہنیم و زندگانی دنیا بہمہ انسان نیک و بد
یک قسم بربر سلوک بنظری آید بلکہ بسیار اوقات است کہ عیش و زندگانی باعنی
و ظالم انسان بعد عمل را ترقی مید ہد و بسیار خداتر س و عادل بے ضر و نیک افراد در
شکی و سختی میباشد اگر بالفرض بعد ازین زندگی دنیا زندگی آخرت نباشد سپس عدل خا
کا نہات طاہر نہی شود و نہ حکمت، لہذا اضر و دشکه بعد ازین زندگی دیگر زندگی آخر و کی
پیباشد تاکہ در ان باعنی عادل نیک و بد انسان را مطابق اعمال شان سلوک کر دے شو
و عدل و حکمت ایش تعلیم نمایاں کر دے و این است قیامت در و ز محاذات اعمال کے
او عقلاء ضروری ثابت شد قرآن کریم طرف آن درین آیت توجہ داد است۔

**اَمْ بَعْلُ الَّذِينَ اَمْنَوْا وَعَمِلُوا الصَّلَحتَ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ
بَعْلُ الْمُتَقِيِّينَ كَالْفَجَارِ أَيَا أَكْرَآخْرَتْ نِيَسْتْ مِنْ مُؤْمِنَانَ رَامِلْ مُفْسِدِينَ مِنْ
و بہمہ خداتر سان و بد کاران یک قسم سلوک میکنیم، این قسم ہرگز نہی کنم۔**

ششم میں میست محاذات اعمال این فائزی صابطہ است کہ برائے

ضروری است مثلاً اگر اصلی مرکب باشد مانند انسان کہ از چہار عنصر مرکب است
آب خاک باد آتش برائے این مرکب مفردات خالص موجود اند مثل خالص آب
خالص خاک، خالص باد، خالص آتش، این مفردات کو درین انسان آب خاک باد
آتش موجود است خزانہ ایک مرکب است، اینچنیز است مرکب مصنوعی مثل آتش
مسکن بجاین یک مرکب است کہ در اجزاء ایک آب سرکہ شکر است این ہر سہ اجزاء در
حضور خالص از اسکن بجاییں بیرونی است این قانون و صابطہ برایان داعر است،
جو اہر دادھاف ہر دادھی ای محنت مثلاً اگر در جامنہ کسے این قسم زمگ، باشد

که ادراز سیاه و خالصی سرخ زنگ، حالاً بـما تحت این صابطه می بینم که زندگی دنیا از
غم و خوشی مرکب است. نه خالص خوشی موجود است و نه خالص غم، بزرگ نیز رگ
شخص خوشحال صرف از خوشی بهمند نیست بلکه در اعمم نیز لاخت استند یارکه او پیر
و ضعیف میگردد و بیمار میشود و میمیرد و اقارب اجتاب او میمیرد در مال و عزت
و اقتدار شش فرق می آید این همه غم است و کثیر مخوم و زنگستی انسان چیزی خوشی میباشد
بزرگیه با درسته نفس میگردد آب میتوشد و طعام میخورد همه اینها خوشی است جیات
انسانی که از غم و خوشی مرکب است بلئے هر دو جزء این مرکب خالص مفرد شدن ضروری
است که مخزن اجزاء آن مرکب باشد یعنی در یک مرکز خالص غم بودن ضروری است
که در آن خوشی نباشد و در یک مرکز خوشی دسترسی ضروری است که در آن نام و نشان غم
باشد این هر دو مرکز در دنیا وجود ندارد بنا بر آن وجود قیامت و آخرت ضروری است
که در آن صرف دو مرکز باشد یک مرکز صرف غم یعنی دوزخ - دوم صرف خوشی یعنی
جهنم تاکه برای مرکب مخلوط که زندگی دنیا است وجود خالص مفردات متحقق شد
تواند لهذا این ثبوت قیامت دوزخ و جهنم تابت شد.

صفحه هم دلیل میگیری اثبات قیامت و محاجهات اعمال در افراد انسانی بعض
اند - زیرا که در تمام افراد انسانی این قسم جموعه است که در آن قیمتی و اعلی اجزاء است و
خیس وادی اجزای میگیراست چنانچه گندم در خوشگندم دانه اش قیمتی و اعلی چیز است
و باقی گندم که پوست ادو است لائق خوارگ انسان نیست بلکه برای خوارگ چهار پایان
است ایزین جهت در حقان خرم را که میگیرد با دیگر گندم تاکه اعلی وادی اجزاء یعنی دانه و
کاه اش را برای جیوانات مقرر میشود و برای انسان دانه را اینچهین قدر قیامت ایجاد
ابرار و نیاز اخیار داشته را در خرم میدان محشر ضروری است.

وامتنان ایها مجرموں ریست ۵۹) اے مجرمان از نیکو کاران جدا شونید
ان یوم الفصل کات میقاتا کرالینا و آیت ۷۱) برائے امتیاز نیک و بد انسان ان
تاریخ و میعاد مقرر است تا که اجزاء اخیار و صارلح را بمناسب یعنی بجهت انسان
شود که این فطری مقام آن است و اشاره لا بد و زخ رسانده شود که فطری مقام
او همین است ازین بیان صرف ثبوت قیامت نشد بلکہ ثبوت جنت و دوزخ
نیز شدگو یا جنت را مانند معدود انسانی و دوزخ را مانند معدود حیوانی بفهمند و این
و اشاره را مانند غله و کاه بفهمند .

دلیل هشتم برای اثبات قیامت و مجازات اعمال | اصلاح بشری

محبوب است که هیچ انسان نه بحق خدا تلف نکند و نه بحق انسانان تلف نکند تا که
زندگی انسانی با من و امانت و اطمینان و خوش حالی گذر دلهذه اقوام مختلفه برآ اصلاح
بشری انتظامات مختلفه در هر دور مقرر کردند و این ازهه یعنی مختلفه نبا کردند لیکن اصلاح
وجود آمده اسباب عقلی برای اصلاح سه اند و تعلیم - قانون سه عقیده مجازات
اعمال سبب اول یعنی تعلیم انسان از نیک و بد آگاه میشود لیکن تعلیم انسان را آماده
عمل ساخته نمیتواند داشته باشد نیک و بد و مگر چیز است و نیکی کردن و بدی ترک کردن
و مگر چیز است تعلیم اول چیز حاصل میشود نه دوم و تسبیب دوم که فالفن است
در سلسله اصلاح بشری غنیمتگیری کس کامیاب نیست زیرا که از تکاب جرائم را
روج میکند تا وقتیکه در روح پاکیزگی و انقلاب پیدا نشود جراحت تبدیل تبح صادر
شونیده است قانون بجز ارادت نمی باشد در علاقه یعنی آزاد نه فالفن است و نه حکومت .
مقدار رجا فالون حکومت نمی باشد در علاقه یعنی آزاد نه فالفن است و نه حکومت .
اگر کدام جاییکه حکومت و فالفن موجود باشد باز مجرم از تکاب جرائم را باین قسم جای

میکند که اینچ گواه و شاهد موجود نبی باشد درین حالت از جز امر قانونی محفوظ می‌ماند کار اصلاح ناتمام میگردد سه اگر گواه موجود باشد لیکن اینطور مواضع پیش شده که گواه برایست شهادت فادن ملده نبی باشد عماً اگر کدام وقت برای شهادت آمده شود لیکن از تغییب و ترہیب مدعی علیه یعنی مالی و باضرد سانی و را از صدق شهادت منع میسازد شاگردیت شهادت راستی هم باید لیکن دکیل فرقی مخالف بر شاهدان یخراج کرده شاهدان مشکوک ساخته شهادت را باید اثربنی میسازند که مجرم از سزا محفوظ میشود ل اگر بالفرض بعد از جرم شهادت درست ثابت شود لیکن در این دلکم غلطی کرده میتواند خصوصیات قتلی در وح تلقی میباشد و از رشوت و سفارش متاثر کشته که مجرم لا سزا یابی بری میگردد اند ل اگر بالفرض سزا را داده شود لیکن این ضروری نیست که سزا مطابق نوعیت جرم باشد و قیکه این احتمال اد القاعده میباشد چگونه جرم را منع کرده میتواند همین وجہ است با وجود قالفن و سزاها تعداد جرم و قیدی ای روز بمناسبت اضافه شونیده است لهذا با اصلاح بشری کار را از قلب و ضمیر شروع کردن ضروری است تا که صدور جرم را یابی در صورت صدور را پر حال جزاء داده شود در بنیاد اصلاح قلب و ضمیر پختگی عقیده مجازات اعمال و یقین قیامت است که از یقین آن این تصور میپیشود که هر جرم حق تلفی در حقیقت اسباب بیانی خرت است و بدل چند روزه فوائد فانی بمحیط دوامی بستراشدن است که این کار عقیمی از نیست و همین عقیده مجازات بود که از آن بے باکان را فرشته خصلت گردانید و از محکم بودن عقیده دل ددماغ روشن شدند ازان جانم و شان جرم و ظلم و حق تلفی برداشته شد و با اصلاح بشری همین یک شخه محترب است که یک کیمی و دینه و تجربه است و مشاهدات باشرات اصلاحی خود دنیا را در شن کردند ازین جهت بگاه زادیه اصلاح بشری وجود قیامت و مجازات اعمال یقینی است و نه در صورت شایعه ناگرفتن -

نسانیت اغراض و معادلات و جلب منفعت و خون ریزی با داقع خواهد گردید.

دلیل نهم برای ثبات قیامت مجازات اعمال

این مختصر است زین دکوه طویل صدت در آن تمام اند سین زندگی انسان یک شعله مختصر است که بیک پُفت کردن موت میمیرند حالا تکه اگر درخانه کدام شخص یک طرف گلی باشد و دیگر ظرفی طلاقی پس طرفی طلاقی پاسیدار میشود که پسح مالک چهزی قیمتی خود را خود جدا نمی کرده باشد ازین معلوم شد که کامل زندگی انسان همین مختصر زندگی دنیوی نیست بلکه این یک تحیید برای زندگی ابدی است که در در آخرت بعد از قیامت بطور جزء اعمال نصیب میشود. وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لِهِ الْحِيَاةُ و این زندگی اخر دی زندگی حقيقی برای انسان است که در آن دانست و عمر احمد و است تاکه انسان قیمتی نسبت بدراز عمر دیگر کائنات زیاده ثابت شود و ضابطه در آن عمر قیمتی اشیاء در مقابل اشیاء خسیں کامل نگردد.

معقیده فلسفه یونان درباره معاد و معادی

فلسفه یونان در اصل فاعل معاد نبودند و بعد از معاویه برای نام اعتقاد داشتند کا عدم است زیرا که حاصل عقیده معاد آنها این است شخصی علوم حقه را حاصل کند و علوم حقه نداشته اچه است محض اینست که افلک نه اند و همه کرده اند و مانند پورست پهیازه تو بر تحریکی بادیگری متصل اند و زیرا افلک چهار کره است که ترتیب او این است که از پهیازه پایان گردد ارض بالائی او گردد ما را سست و بالائی او گردد هوا گردد هوا گردد نار است و این همه کرده اند را گردد افلک محیط است که او هر وقت متوجه نیباشد در آن تحدیق اتفاق نیزه شکسته درینت نکال

است کسی رات ترتیب این عالم بطور صحیح معلوم شود اخلاق او خوب بیشود و بعد از مردن در اسکون در احتمال حاصل بیشود و علوم خود را دیده و لاخوشی خاص حاصل بیشود و این جنت جنت است و کسی بر ترتیب عالم جا هم باشد اخلاق او بد بشیو ند و بعد از مردن بسبب جهالت و بد اخلاقی در اسخت تکلیف میرسد و این در ذرخ او است بسم الله آیا علوم عالیه این است که وانتن و نادانستن آنرا دار و دار راحت و الم در جنت و در ذرخ قرار داده اند و این مثال شان است، چون آن کمیک در سنگ نهان است، زمین و آسمان او آن است که داشت و قدری که داشت شد همین زمین و آسمان او است مثل جنین و بچه تا وقتیکه در شکم مادر باشد پس او شکم مادر از همه مکان بزرگ می فهمد و قدری در دنیا آمد که به شروع میکند و این حال علوم فلاسفه است که درینجا اینها دانشده ترتیب عالم را بر انتهای راحت و نادانشده آن را برالم را کمی قرار داده اند حق تعالی در باره اینها میفرماید فرحو بیما عنده

من العلم فلسفه قدیمی از فلاسفه جدیده بکتاب بومند

فلسفه قدیمیه اگرچه بطور صحیح بر معاو قائل نبود مگر برگ قابل بودند و عاقل بودند حالات آنها در شخصاً موت این بودند که از لذات دنیا و متاع و عیش و عشرت بسیار اجتناب میکردند امرور درین زمانه حکومت جدیده پیغامبر نیست بلکه حکومت است خلاصه حکومت این زمانه این است چه قسم ممکن باشد تمام عالم را مسخر میکند تمام اهتماب دان این را رسیدن کوشش میکند تا که در انجاییز مخلوق را مسخر کند آنقدر صنعتی پیزرا ترقی گیند و است و همین قدر اخلاقیات تنزل شونیده است و ماده پرستان بعلیه ردان است و همین حائیت را در پروردگار فنا شونیده است فلاسفه قدیمیه مثل فلاسفه جدیده بدام لذت های نفایی و شهواني گردد فتاوی نبودند.

حصہ ورثت عالم

متکلمین اسلام میگویند کہ این عالم حادث بحدوث زمانی است یعنی وقتی بود که این عالم موجود نبود بعد از آن بقدرت دارا ده اللہ تعالیٰ پیدا شد، فرقہ دہریہ بوجود کدام خالق و صانع دخالت ایشیت اینها میگویند کہ این عالم قدیم است و تمام کار و بار آن بغیر کدام متصرف حقیقی خود بخود جاری است و این قسم از قدیم چالان است و همین قسم ہمیشہ چالان خواهد بود و عالم رانہ کدام ابتداء است و نہ کدام انتہا و نہ کدام روز جزء است که وہ اسرا مداده شود لہذا وقتی عالم را کدام باقی و صانع بناشد سر امد کدام کس دہد عقیدہ فرقہ دہریہ عقیدہ قیامت و حشر و نشر بالکل معارض و منافی است و در دنیا از فرقہ دہریہ زیادہ کسے بد بخت و گمراہ فرقہ نیست کہ او این رفیض و عقیدہ باشد که این کارخانہ عالم بغیر کدام متصرف حقیقی جاری است و این عقیدہ از فطرت انسانی بدرجہ نہایت بعید است زیرا کہ در فطرت و طبیعت انسان میلانیست بطرق خالق خود را کند است ازین زیادہ ممکن نیست کسے از خالق خود منکر باشد و از فطرت منحرف گردد، مثل دہریان فلاسفہ یونان نیز تقدم عالم قائل اند و از حشر و نشر جزء اند منکر اند لیکن بوجود و ثبوت واجب الوجود قائل اند و حکماء یونان اگرچہ بقدم عالم قائل اند لیکن تقدم زمانی نہ فاتی یعنی پیش ازان کدام عدم خارجی نیست کہ عالم در کدام وقت و کدام زمان موجود نبود بعد از آن موجود شد باشد لیکن عالم حادث بحدوث ذاتی است مقصد این است کہ عالم به وجود خود بواجب الوجود محتاج است و از واجب الوجود مؤخر نہیں بلکن مؤخر بودن ذات عالم از واجب الوجود حرف بمحاط عقل است نہ در خارج دو اتفاق - چنانچہ حرکت قلم در وقت کتابت بحرکت دست محتاج است و احتیاجی صرف بمحاط عقل است کہ ازان مؤخر است لیکن با عتبانہ مانه مؤخر نہیں زیرا کہ با عتبانہ حرکت دست و حرکت قلم بیکے با دیگر مقارن است. در عکار یونان سقراط و لقراط یارسطو و جالینوس وغیرہ شامل اند در عقل معاش چه قدر ترقی یافته بودند لیکن از عقل معاد عاری دخالی بے تصریب مانند در عقل معاش آنها طلب و

فلسفه و حکمت و طبیعت و فلکیات و هندسه و حساب و غیره و غیره تمام فنون ضروریه را بجد
کمال رسانیده بودند لیکن در علوم الہیه و صحن خانه چه جای در دارند و دلیل این قدم نجذاشتند و محظوظ
ماندند چنان پنهان بعض از وجود خدا منکر است و بعضی بعده بعد از قدم عالم معتقد است و حشر و نشر و بعثت بعد
الموت را محال می فهمند و بعضی بیوی دافلاک را قدیم میگویند و بعضی از وجود جهات منکر است
و غیره ذلک من الخرافات این کسانها بایام عقلاً و حکماً مشتهره اند و مدعا علم و حکمت است
لیکن این را خوب دانید، اعلمی که راه حق تایید جهالت است، یعنی بعلمیکه معرفت حق تعالیٰ صیحی
نشود او علم و معرفت نیست بلکه جهالت و سفا هست است. کما قائل تعالیٰ و من
یعنی غب عن هلة ابراهیم الامن سفه نفسی و هری فلسفی این فرق است
که هری مطلقاً از صانع خالق منکر است و سفی از صانع خالق منکر است

عارف روحی و درس سرالسامی و شرح پاپل ملتوی ص ۲۲۸

در بارگاه حدوث عالم یک بحث سنی فلسفی و هری رائق فرموده است
آن یک میلگفت عالم حدث است بد فانی است این پژوه حقشوار است
آن یک میلگفت گرون فانی است بد بگانه این بنا را بانی است
آن دیگر لغت این قدیم بے کیست بد نیستش بانی یا بانی دیست
منکران کو نمیدخواست این قدیم بد این چهرا بندیم اگر باشد بانی خود کو است
همان جمله پندارند کیم خود را کم است بد و قدیم این جمله عالم قائم است
عارف وحی قول منکرین خدار انقل بگرد تردید میفرماید
کوئی ایشان درون دوستان نه حق بر دیایند باغ و بوستان
هرگلے کاندر درون بولیا بود که آن گل از اسرار کل گوریا بود
بوئی ایشان رغم اتف منکران که گرد عالم می رو د پرده دران
منکران سمجھو جعل زان بحیه کل که یا چوناک مغز از بانگ و هل
خوشیت مشغول می سازند و غرق که چشم میدوزند از لمعان برق
چشم میدوزند آنجا چشم نمی که چشم ایشان باشد که بینند مائمه

اے فلک در قتنیه آحر زمان که تیز میگردی بدہ آخر امان
 خنجر تیز تو اندر قصد ما که نیش زهر الود در فصل ما
 ل فلک از د حسین حق آموز رسم که بر دل مولان مژل چون مار زخم
 حق آنکه چشد خه چشد خه ترا که گرد گردان بر فرانه این سرا
 که د گر کون گردی در محنت کنی که پیش ازان کنز شخ ما را بر کنی
 حق آنکه دایگی کردی شخت که تناہی مازح اک اب درست
 حق آن شر که ترا صاف آفرید که گرد چندان مشعله در تو پدید
 آنچنان معمور د باقی داشتت که تاکه د هری از ازل پند اشتقت
 شکر دانیم آغاز ترا که انبیاء ر گفتند آن رانه ترا
 آدمی داند که خانه حادث است که عنکبوتی تانے که در دی عابت است
 پیش کے داند که این بارغ از کیست که کو بیان زاد در گش رویست
 کرم کام در چوب زاید است حال که کے بداند چوب را وقت نهال
 خلاص کلام اینه است که تمام جهان حادث است از عدم وجود اسلام علی سماهان گرسنه

در از است و میان مردمان مشهور است که عمر گرس سه هزار سال یافته شد
 جمله پندارند گرگس باقی است که نے غلط کردند یک کس باقی است
 چونکه ظاهر بین شد اند چه دیش که میانه بیند از عجمی نه پس نه پیش
 می ناند در جهان یک تاریخ که محل شی ها دلت الا وجهمها

جو بات عالمیه میوران انسان سمسال الحوق و قایمه برویت باری جل

از دقیکه تاریخ انسانی پیدا شد ازان وقت عقیده بر اثبات باری جل مجدد موجود شد و دا
 است در هر قوم و هر ملک اکثریت افراد بین متفق شده اند اگرچه در باقی جیزه ای اختلاف موجود
 است لیکن بر وجود باری تعالی اکثریت عقیده انسانی متفق است، دیگر در هر دو قوم
 در حاضره یک جماعت قیام نکر خدا نباشد لیکن این انکار ایشان بجز امام تحقیق علمی نیز بین

و دلیل مبنی نیست بلکه مظاہرہ لا علمی است سبب اکار جماعت قلیل و مخدین و منکرین ایں است که اینها در دائرہ سائنس و محسوسات خلا رانیا فتند لہذا اینها را وجود خدا معلوم نہ نام این عدم العلم است که مواد مان بے وقوف علم بالعدم می فهمند و قنیکه وجود باری از دائرہ محسوسات خارج باشد پس درین دائرہ یا قتن خلا چکونہ حکم باشد لیکن نیافتن خدا در دائرہ محسوسات دلیل شده نہی تو اند که ادا صلام موجود نیست مثلًا اگر در موضع خشکی باہی را یافته نتواند آیا انکار از وجود ماہی صحیح است و اگر در دنیا ہا چیزی لم یخشکی را نیابد از وجود او کلیتہ انکار نیست است و متعلق دہون چیزی را نیست کہ آنها خود افراد از دیر و غیرہ که عالم کلالن این گردہ است او نوشتہ است چونکہ مایان از آغاز و انجام کائنات خبر نیست لہذا این منصب مایان نیست کہ اندی وابدی کسے را انکار کنیم چنانچہ ثابت کردن او کار مایان نیست مادی مذهب خود را از بحث وجود عقل شان در کنار میگیرد۔ چنانکہ آنها اور بارہ وجود عقل کرام علمی نیست و میگویند که مایان حکمت الہی را نہ منکر کنیم و نہ مثبت کر کار مایان از نفسی و اثبات جد است لیکن اکثر سائنس و انان وجود خدا تسلیم اند۔ حوالہ الكلام حصہ دم و ملایکہ نیوشن میگویند که در اجزاء کائنات با وجود هزاران القلوب زمان و مکان ترتیب و تناسب است این حکم نیست که بغیر کدام ذات موجود باشد که اوانہ همه اول است و صاحب علم و اختیار میگیرد درین زمانہ از ہمہ نیز گیلکیم و سائنس وان ہر برٹ پسند است میگویر کہ این تمام اسرار ہا کیفیت شان این است کہ مایان چند تر زیادہ عنور و فکر کر دیں ملاییست اور زیادہ میتوانیکن اینقدر قطعی ثابت شد کہ انسان بالا کدام قوت زمی طبی وابدی نہج و نیست کہ از وکما اشیا ہمایشہ نہ کیم فلامریان فاضل فرانس میگویند کہ تمام اساتذہ از پیغمبران این چیز عاجز گردیدند کہ وجود چکونہ شد و چکونہ برابر حال ایست بران آنہا را اقرار کردن مایان قسم خالق مجموع میساند کہ ہمیشہ فہرست قائم باشد۔ نک پر و فیضیع نوشتہ است کہ عجائب غرب اخراج خدا کی قادر دنایا پیش نظر این قسم عجلوہ میگویند کہ بحث مہلتے من مفتوح اخلاص می ماند و من بالکل دیوانہ میشوں کہ در ہر چیز حق در خود خود چیز نہ است و چہ قسم عجیب قدر دیگر قسم عجیب بحکم نہیں قسم عجیب بحکم نیا فہم میشود۔

و نو تسل در انسا میکلو پید یا نو شنسته است که مقصد علوم طبیعت است صرف این نیست
لشکل عقل مایان را دعه کند بلکه مقصد بزرگ این است که مایان نظر عقل خود را از طرف
مالق کائنات توجہ نمایم و بر جلال و عظمت او فرغیه و عاشق کردیم را کلام ص ۲۹، ۳۸

ثبوت بازی بزرگ در مشنی و کریم

صاحبان فکر عدید را در راه معرفت الہی حامل سه شبہات است که یک علمبردار
انکار خدا امر نکار است مشهور محدثین شبہات ذیل را پیش کرده
۱ بذریعه علم قطعی که حسن یا وجدان است یعنی حسی و باطنی باین هر دو راه وجود بازی تھا
ثابت نخواشد. ۲ حقیقت ذاتات بازی تھا از تصویر بالا است و حیزیر که کہنہ او
نامعلوم باشد چون ثبوت در اتیم شود. ۳ اگر وجود خدار اتیم شود پس شتم است
که در عالم موجود انداز حکمت او خلاف است لہذا کائنات شامل پر شرط فرضیه شود
جواب شبہه اول این است که ثبوت بازی تھا لے حسی و باطنی در وجدانی ثابت

است انکار جماعت قبله ازین وجود است که وجدانی او صحیح نیست چنانچه که در حواس
ظاهری نقص نمیباشد و اینچنانی در حواس باطنی در وجدانی نقصان ممکن است و اگر بنیامی
چشمها درست نباشد حیزیری بنظر اینی آید و اینچنانی وجدانی نباشد امّا وجدانی
را حسی نمیتواند باقیماند که معلوم نابودی خدا تھے تعالیٰ بذریعه حسن ظاهری ازین وججه
که افاز دانش محسوسات خوازی است اگر در وجود اشتبہ نیست مثلاً اگر شرمنی و
تنفس کدام جزءی بجسم معلوم نمیشود این ثابت نمیشود که در واقع شرمنی و تنفسی دران نباشد
بلکه این را گفتہ میشود برقرار را آمدن شرمنی و تنفسی و بکشم نا دیدن ازین وجه است که افاز دانش
بصارات خوازی است بدتر کردن دو ثابت در داخل است این پیشواز قوایتی بازی تھا از اگر
محسوسات نهاده و نهادی خوازی است از تجلی و بعد از ایام است و معقول است این است

جواب شبہه دوم ہے این است که پس از حیزیری را مستند کر ایان در اتیم میکنیم

لیکن کنند و حقیقت ادایان را معلوم نیست اگر خدا ازین قسم موجود باشد چه مشکل است
چنانچه شیخ ندیم الحجر در کتاب خود قصه‌ای ایمان بین الفلسفه والعلم والقرآن حدثاً نوشت
که صائغ دان تسلیم دارند که ایمان ماده در روح و حیات را قبول داریم لیکن حقیقت
این سه چیز ایمان را معلوم نیست چنانچه که حقیقت و انطباق او برادر اک حس ایمان بد
معلوم نیست با وجود این آن پنهانه امود را ایمان تسلیم می‌کنیم پس وجود خدا را چرا انعام کرد و شود

جواب سیمین این است که در کائنات می‌بینیم واقعات شر موجود و انطباق
است دگر وقت بالطباق علم حاصل شود نا معلوم بودن انطباق در وقت خالص دلیل
شده نمی‌تواند که کدام وقت دیگر معلوم نشود آیا این حقیقت نیست که در بیان فاعلی
قدرت انسان را هزاران سال علم نبود و بعد از چند زمانی علم او حاصل شد اینچنان انطباق
حکمت خداوند بر واقعات عالم درین وقتی ایمان معلوم نیست جائز است وقت
رفته در زمان آئندۀ معلوم شود. ۲ دوم جواب این است که میتواند بواقعات عالم
این که مهابطه اپر شر معلوم نشوند زیرا که ایمان را علم کامل بهله و اقوای نیست اگر
بعد این علم ببود چیزی را که ایمان شر فرمیدم او خوب نظر خواهد.

۳ سیم جواب را این سینا در کتاب پیش‌فنا نوشت که در دنیا سه حالت را فرض
شده می‌تواند. ۱ خیر محض ۲ نشر محض ۳ اکثر خیر و چیزی نشر پیش قدرت این سه صورت
بودند صورت اولی قابل اختیار است صورت دوم قطعاً قابل اختیار نیست این وجه
است که قدرت اینطور دنیا پیدا نکرده که در آن از انتشار اشتراب باشد، صرف صورت سیم
قابل بحث است که آیا قدرت اینطور عالم پیدا کردن مناسب است یا نه که در آن خیر
زیاده باشد و نشر کم باشد اگر عالم اینچنان پیدا نمی‌گردد فاقده نتیجه این ببود که خنده اشتراب
وجود نمی‌آمد لیکن همراه آیه انتشار وجود بسیار اختیار نیز نمی‌آمد از جهت شرقلیل دنیا از خیر
کثیر محروم می‌گردد بدین میگوییم که انتشار عالم را نیز نمی‌بینیم و بدین را میتواند و آب لاگر می‌باشد
لیکن مسکان و بدن را در میبدیده در صورت اولی میتوانند در صورت دوم نشر لیکن می‌باشد

که ہر روز از آتش فوائد مذکورہ بے شمار حاصل نمی‌شود و نقصان آتش بسیار کم است و اینچنان آب را حیات انسان و بیانات و حیوانات با وابسته است لیکن بسیلا ب آب نقصان نیز می‌باشد و اینچنان باد و ہوا و ملایر زمگی است لیکن طوفانی باد و ہوا مردخت را می‌اندازد لیکن این نفعانیت شاذ فادراند و فوائد تیر و عام اندازین جهت قدرت و ضمن خیر کثیر مضرت قابل رأی نظر انداز کرده است در نجایاں سوال را کرد هنتواند که آیا ممکن نبود که همان خیر کثیر را از شر قلیل جدا نمیکرد و خالص خیر باقی میماند. جواب میگوییم این طور کردن ممکن نبود زیرا آتش که طعام پخته نمی‌شود بهین آتش مکان را سوزانده هنتواند و این شده تمنی تواند که همان شدت گرمی خود طعام و مان را پزند و جامد و مکان را سورانده تواند باز و مین صورت آتش بوصفت آتشی خود را تی نمی‌ماند.

سی بواب رابن رسید و اده که در دنیا آن اشاره وجود می‌باشد از بالذات نمیست بلکه متابع کرام اختیار است مثلاً غم و غضب بدیگر است لیکن بسبب و حفاظت خود حاصل میکند و نه اگر غصه و غضب نمی‌بود بقابل خود مقابله نمی‌کرد می‌باشد و شهوت بدیگر است لیکن مدار تقابل انسانی برداشت علی ہذا القیاس آتش داہم و ہوا و بعد از آن شبهات محدثین نہ میتوانند ثابت باری تعالیٰ را بدلاًیں برداشتنی فکر جدید میکنند.

دلیل اول اد حرکت بدون قصد و اراده او و یا اطرف ماده و حرکت مع القصد والا رد آن صورت سیوم را کسے قائل نمیست نه مومنان و نه منکران زیرا که مادین متفق اند که ماده از قصد و اراده خالی است. باقی دوم صورت زیر بحث است عالم اطرف ماده بلا قصد واراده اتفاقاً منسوب کرده شود و این صورت نیز بحث است زیرا که عالم ترتیب حکیمانه موجود است که بر این قوایی قدرت دال است و مدد عناصر و مركبات ترتیب است و دست تخلیق بیانات و حیوانات نظام مرتب است و موسماً و متدلی می‌لیل و نهاد و حرکات می‌باشد ترتیب خاص موجود است که این نتیجه ماده و حرکت و مصادفه و تفاوت است شده تمنی تواند چنانچه اگر بر برهه پرچم یک گرفته بند سلوشنه شود اهل عدم دیوم علی ہذا القیاس

تاده. باز آن پرچه هرادر یک خردیه اندخته شود و یک بچه نابینا را گفته شو که تو ازین خردیه یک یک پارچه بیرون کن کرد، مرتبه بیرون گذاز یک تاده پارچه هندسه را مرتب کشیده نمودند و اینچنان اگر مفردات فی الفاظ یک قصیده را در کاغذ بپرچه مل جداجد انوشه کرد در خردیه اندخته باز نباید آن بچه نابینا یک یک لفظ کشیده شود اگر کرد مرتبه این طور کند قصیده مرتب، بو بود نمی آید پس سلسه عالم مرتب از زاده نابینا دو شعو بلا قصد وارد او حکومه نظیر آمد و نتواند این معلوم شد که عالم در صورت اولی بامتحن، قصد واراده خدا حکیم نظیر آمد مش صحیح و معقول است، *قصة الایمان* میان الفلسفه والعلم والقرآن لا بن ندیم الجرجصی ^{۲۹۶}

دلیل دم فلسفه جدیده و قدیمه هردو متفق است، که ماده عالم از علم و شعور و حیات موجود است، در انسان علم و شعو، در حیوانات شعور بلکه اندوهی تحقیق جدید و بعضی ناتاین نیز شعور موجودات باز این حکومه امکان باشد که این قسم اشیاء صرف باده و حرکت بوجود آمده باشد وقتی خود ماده از حیات و علم و شعور خالی باشد صرف از نفی وجود اثبات محال است، لہذا سرحرشیه وجود کائنات این قسم ذات را نخواهد که او متصف بعلم و حیات باشد (و این ذات خدا است که او حی علیم و حکیم است).

دلیل سیلوم جوهر انسانیت فکر و ادراک است که این در بناهای وجود حیوانات خوبیده بود در انسان بیدار شد مقام بلند را خواست پس ضرور است بین این مقام مقام بلند کدام سبب باز علم ایجاد است، داکتر ماہرو مشهور لاکیڈ مارگن میگونید که ظهور این ارتقاء دلیل است که اصل کائنات تخلیقی موجود است، او خدا است، زیرا که برآئی ارتقاء وجود منزل ضروری است، تقاضا علم این است که عنوان ضر علم تحتانی ب فوقانی حل مشود، حل عنوان ضر طبیعت و علم حیات و حل عنوان ضر علم حیات و علم النفع است، و حل عنوان ضر علم النفعی است، علم تجلیل و تعیل منطقی است، و حل عنوان ضر این علم مقام روحانی میباشد.

لیل حیوانات خاصه سعیقل انساني است که او از فردیت کلیه را اخذ میکند و تجربیه و تصویر دارد پیدا میکند مثلاً از اشخاص انسانی نفس انسانی اخذ میکند و از حیوانات نفس حیوانی و از بیانات نفس بیانی بازان عالمی کثرت نفس کلی عالم اخذ میکند و این نفس کلی اللد است که بر قدر تمام کثرت بر یک وحدت مشتمل میشود.

پنجم ولیل بیان در کائنات محبت موجود است و این در تمام موجود است خصوصاً پنجم ولیل بیان در انسان زیاده موجود است باز این محبت دو قسم است محبت ناقصه و محبت کامله محبوب محبوب ناقصه نفس اولاد فعال است و محبوب محبت کامله فات خداوندی است محبوبيت اللد تعالیٰ در تمام همه محبوب موجود است ازین معلوم میشود که محبت الهی در دلرات داخل است و برای محبت محبوب هر دلست شرعاً بذات و اولاد فعال خود محبت میکند و این هرسه محبوب موجود است و شئی معصوم محبوب شده بمنی تواند وقتیکه برای محبت ناقصه محبوب ضروری شد و برای محبت کامله چرا محبوب موجود نباشد که ازان وجود اللد ثابت میشود، باقی ماند این سخن که محبت اللد چرا کامل است دلیل قوی این است که محبوبات ناقصه را مثل نفس فعال و اولاد است در راه محبت اللد قرآن میکند که این کامیت محبوبيت اللد ثابت میشود.

ششم ولیل التجاوی دنیا از ظلم پر است و تعداد مظدوان در هر زمانه از ظالمان زیاده پابند است تقاضا فطرت انسانی این است که انسان وقتیکه از عالم اسباب ظاهره نا امیده شود پس او برای تسلی و تقویه دل خود و تبدیل نا امیدی را بر رجایت بیک قوت غیری ربط قائم کردن کوشش میکند که او فوق الكل و قادر مطلق باشد او مقلب الاحوال باشد تا که برای بمحاجت از ظلم ازان امداد طلب کند و وجود این قسم

التجاد و دعا و زاری طرف چیزی قوی در هر زندگی بر موجود بست ذات الهی دلیل است هفتم ولیل قریبی در کائنات تربیت موجود است لیل و نهار، گرمی و سردی، بهار و نایمی و خزان هرتب است و حرکات سیاره گان هرتب است نشو و نایحوانات و بیانات هرتب است و اینها بر موجود بست ذات عکیم ولیل است که هر

قرتیب بر مرتب دلیل است و مرتب بودن الفاظ دیوان حافظ دلیل است که این الفاظ خود بخود مرتب نشده است بلکه شاعری در آن ترتیب فاده است و اینچنان ترتیب کائنات وجود خدا را ثابت می‌کند.

پنجم دلیل شعوری | عالم یک عمارت عظیم است که پر نه آن بخوبی بر حکمت است طرف ماده بے شعور نسوب کردن غیر معقول است، هر چنان این عمارت عظیم را در بیان رسان است ناگاه در یک قلعه عظیم الشان داخل شد و در آن هر چه مرتب همچو د بود و ضروریات زندگی تیار ماندگی بود و فرش و ظرف همه برابر بود ولیکن کسی در بینا موجود نبود باز ازان دو کس یکی بحکم بودن آن قلعه توجهات کند که خاک خود بخود همراه آب خلطگشته گیل تیار شده باز در قلب لفته خود بخود نشسته تیار شده باز چوب و ہیزم خود بخود آمد و راخشد پخته ساخته پشم تعالیین این قلعه از پشت گوسفنده آمد و خود بخود یکی بادیگری نوشته و متصل شده باز در آب زندگانه افتیده زنگ شده تعالیین تیار شد لیکن دیگری میگوید عمارت این قلعه را کدام ما هر مندیس بنادرد، نتیجه، فهم و فکر او است که این عمارت را ابتدا در ذهن خود نقشه تیار کرده بود باز برآتی این عمارت کرام سامان ضروری که بود و همیا کرده باز این را ببرطابن نقشه عمارت ہو شیار و کاریگان ما هم تیار کرده شده است و بیان ہر شخص را بعد از عقل پیش کرده شو رایا عقل این حکم نیکند که بیان شخص اول نه مجنون نیاده است و بیان شخص دوم متعقول است و اینچنان بیان ماده پرستان بتعلق عمارت عالم مانند شخص اول مجنونانه است و بیان میز و خدا پرست حکیمانه و عاقلانه است لہذا وجود خدا برآتی عمارت عالم عقلانی است ضروری است و خود این عمارت بر ذات ثبوت خلائق و صفات و کمالات او لیل نهم دلیل جیانی | عالمی جیانست یک سریشم جیان میزد است که برآتی داد ذات رب العالمین است.

دہم دلیل اطلاقی | این فالون است که ہر مقید را وجود مطلق خود می است زیرا کہ قید و تحدید نام است برائے یک شی وسیع مطلق شی را یک محدود چیز ساختن مثلاً اگر بیک زمین نشان و حد محدودی کر دہ شود این دلیل است کہ او پیش ازین یک وسیع زمین بودہ داین محدود را ازان جدا شده است پس در کائنات وجود ہر چیز محدود است کہ او بزم دمکان و حد و مقید است لہذا ضرور شد کہ این طبق وجود کہ او ازان ردود و فیروز و مکان و زبان بالاتر و وسیع است اوقات رب العالمین است

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

برادران گرامی خبردار باشید که چنانچہ عقائد و اعمال در برپانی باطل ہے است، قاچانی مطالبات ہے شانے باطل ہے است کہ مساوات ہے بلکہ اینے ابتدی دینانے و کافرانے است، خواہشمندانے مساوات ہے گاہا میگوئید کہ مقصد از مساوات ایں است کہ ہمہ پذیرا در ملکیت قومی جمع کردہ شوکے را ملکیتے انفراد ہے شخصی حیا حاضر ہے باشد بلکہ ہر کسے را بطبقے ضرورتے خوارکہ و بہاسے دارہ شود از نیعنی تعبیر میکندرہ حکومتے خدا ہے و نظام قرآنی، و گاہا میگوئید کہ مقصد از مساوات اینے است کہ ہمہ دولتے و پیداوار راجح جمع کردہ شود بہ تمام باشندگانی وطنی برابر تقيیم شود ازین تعبیر میکندرہ مساوات ہے معاشی بہتر تقدیر این تعبیرتے و مطالبات ہے شانستھانی سلام است، ہر چیز منافق بودنے باعتبار اولہ بد و طریقہ کردہ یشتُو، اجلاً و تفصیلاً۔

بیان طریقہ احمدی

طریقہ احمدی این است کہ اگر انسان صاحب ملکیت شخصی باشد در ملکیت انفرادی قانوناً بند شود لیکن در اسلام بغیر از عین اتفاقاً داشت مخصوصہ دعیا ہات بدوینہ مثل روزہ و نماز داعی بکان و طواف بکر چنین باتی نہی ما نذر یہا کہ اکثر مسلمانیکہ در قلن کریم و حدیث شریف دفعہ مبارک ذکر یشد به ملکیت شخصی انفرادی بنا است مثل زکۃ و صدقۃ الخطاون خجہ کفارات، ما یہ ما نہد کفارہ بین، کفارۃ قتل بخطا مرد کفارۃ صوم، کفارۃ طہارہ نمودن مابہ رحم مہر تبع شراء و تنخی شربادت، بیکن اس غلاف نوالہ کفالۃ اغایا، الحجرا بات بیدع فاسدہ مسالمہ مسودہ

اکثر مباحثت قضایا و مسائل میراث و مسائل مضرار بسته، مسائل شرکت، و دیویت، عاریت، ہبہ مسائل صدقۃ کتابت، اعتاق، غصب شفرہ قسمت، نزارعات، شرب نسبت آب، رہن، دیت، وصیت، حد سرفہ حد زنار وغیرہ این قسم مسائل کہ چہ قدر در قران و حدیث و فقہ ذکر شده است، باید کہ بجفہ، اینہا غلط شدن ذیر کہ این مسائل سائل عبادت و معاملات، ذکورہ بناء بر ملکیت انفرادی و شخصی میباشد حاصل این است کہ انکار از ملکیت شخص در حقیقت انکار از اکثر حصہ قران و حدیث و فقه است، اعاذنا اللہ میں ذکر)

بیان طریقہ ملک آیات دا حادیث بے شمار گواہی میدہند کہ کدام چیز ہے اس کے بعد سوت انسان بوجہ شرعی آمدہ باشد سی او بطور انفرادی و شخصی مالک آن است یعنی بذریعہ آن اسباب بدست احمدہ کہ او در شریعت اسباب ملکیت باشد چنانچہ در ذیل ذکورہ است، اصیاد یعنی شکار کردن، احیاء الموات یعنی زمین کہ قابل زراعت باشد ازرا آباد کردن، ریگاڑ یعنی خزانہ یا فتن اصناف اعیان صنیع کردن مثل بوڑھ ساختن و جامد درختن وغیرہ تجارت، اجارہ دا شجر، مال غنیمت، عطیات، بادشاہ دراثت، ہبہ، وصیت، اگر جیزیرہ کے بغیر وجوہ و اسباب شرعی بدست باید آن مالک نہی گردد، مثل ذردی و غصب و فریب رشوت سود وغیرہ لیکن این دہر پان شکوک و شبہات اندختن در ضروریات الدین شرعاً کرده اند

شرادت و مہر ایں ثبوت ملکیت شخص

۱۔ وَلَا تُقْرِبُوا مَالَ الَّذِي وَهِيَ أَخْسَنُ مِنْ حَلَّٰٰ يَمْلُؤُهُ أَشْدَّهُ أَسْوَأَهُ
ترجمہ:- نہ بیکی مکنید مال یتیمان را مگر بطریقہ نیک کے برائی تیم نامدہ باشد تا آنکا در بہوالي برداشت
ذات، ذا القریبی، تھئی، والمسکینی، وابت الدشیلی، ولا تُبَدِّلْ ذَقْبَنْ میواد
ترجمہ:- بده خوشیان را مسکن و مسافران را و فضول افریجی مکنید.
۲۔ دَأَتُوا لِيَتَمَّا أَتَمُوا الْكُلُومُ وَلَا تَتَبَسَّدْ لَوْا لِخَيْرِيَّتَ بَادَلَيْتَ قَلَّا نَّا كُلُومُ أَمْ وَالْكُلُومُ
رُلُوكُ افسواد، امیر کنکار، بخوبیا کمپیوٹر، دینماڈ، بیا

ترجمہ:- بِإِيمَدِ الْهَمَّا تَتَبَيَّنُ زَابِلٌ مَكْنِيدٌ حَبِيرٌ بَاپٌ رَا. حَبِيرٌ پاک وَ خَوْرِيزْمِ دَالْهَمَّا تَتَبَيَّنُ
رَا. بَهْرَمَهُ دَالْهَمَّا تَجْعِيقٌ خَوْرِونَ مَالٌ تَبَيَّنٌ بِسَارِگَنَاهُ كَبِيرٌهُ اسْتَ

بَتَ لِلْقِرْجَالِ نَصِيفِيْبِ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ وَ لِلْمُتَسَاءُلِ نَصِيفِيْبِ
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْأَقْرَبُونَ مِمَّا قُتِلَ مِنْهُ أُوكَشُرُ نَصِيفِيْبِ امْفُروضًا
سوه نَسَادِيَ تَرْجِمَه بِرَاسِيَه مردان وَ زَنَان حَصَه مَقْرِرَه اسْتَ ازَان مَالِيَكَه پَرَادَه
وَ خَوْلِيشَا فِنَان گَذَاشَتَه اندَكُمْ باشَدِيَابِنِيَارَ ۲

۱۳ هَذِهِ يُؤْصِيَكُمُ اللَّهُ فِيْ أَذْلَادِ كُمْ لِلَّهِ كُوْمِثُلُ حِظْطُ الْأُفْتَيَيْنُ مَنْ
تَرْجِمَه بِرَادِصِيَتِه مِيكَنَدَ اللَّهُ تَعَالَى شَهَارَادِرْحَقُ اولادِتَان بِرَاسِيَه مَذَكَرَه وَ حَصَه مَوْثَ
لِيَسَا اسْتَ. درِین آیت مبارَكَه اللَّهُ تَعَالَى قَانُونِ مِيرَاثِه رَادِكَه فَرَمُودَه اگر مُسْلِمَانَه نَمِيرَد
ازَان مَالِ مَانَدَه باشَدِيَابِين قَسْمَ تَقِيمِه كَرِدَه شُورَه اگر مُسْلِمَانَه مَالِ مَالِ نَشَود
ظَاهِرَه اسْتَ بازِ تَقِيمِه مِيرَاثِه سَوَالِ پِيدَا نَخَه شُورَه
۱۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْنُوا الْأَمَدُ خُلُودٌ أَبْيُوتُكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
وَ تُسْلِمُوا عَلَى أَهْلِهَا، النُّور ۲۵

ترجمہ:- اَسَهَّ مُونَسَان وَ اَخْلَى شُونِيدَخَانَه رَا بِغِرَازَخَانَه بِهَمَّا تَجَازَتْ بِكَرِنِيد
اَرْصَاحَبَه اَلَّهِ دَسَلامَ كَوْنِيدَ بِهَمَّلِ اِيشَانَ.

۱۵ مَكْنِيدَ تَنَالُوْلَوْ بِرَجَحَى تُشْفِقُوا مِمَّا تَجْبُونَ، الْحُمَرَان ۶۲.

ترجمہ:- ہر گز نَسِيَيْه یا بَيْدِيَلِي رَاتَاهَا نَجَهَ نَفَقَهَ وَ خِيلَاتَ كَنِيدَ پِيزِ مَجْبُوبَه نَخُودَه هَمَّا.

۱۶ وَ لَا تَعْجِبُكَ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا أَدْلَادُهُمْ، تَوْبَه ۸۵

ترجمہ:- دَه تَعْجِبَ نَيْنِدَه زَنَه تَرَاهَه سَعِيبَه مِنْ مَالِهَمَّا تَشَان وَ نَهَه اَلَّادِشَانَ.

۱۷ وَ إِلَّا ذِيْنَ يَكِنِيزُونَ الَّذِيْنَ هَبَبَه وَ الْمُفَسِّدَه فَلَا يُنَادِيْنَقُو نَهَاهَه فِي سَيِّدِ اللَّهِ

فَلِيَسْتَرِيْه بَعَدَه اَبَه اَلْيَمِيدَه تَوْبَه ۸۶

ترجمہ:- کَسَا نَيْدَه خَزَانَه مِيكَنَدَه زَرَه وَ نَقَره اَنَفَقَه مِيكَنَدَه دَه دَه رَاهَه نَهَاهَه پِيزِ خَبرَه دَه رَاهَه
دَه رَاهَه اَسَهَه سَعِيلَه اَيَّهَه بَه دَه بَارَهَه زَكُوهَه بَه تَه رَاهَه اَسَهَه وَ اَرَادَه شَرِيْه دَه اَسَهَه تَه دَه دَه دَه دَه

میکند بہ ثبوت ملکیت شخصی زیرا کہ دار و مدار زکوٰۃ بہ ثبوت ملکیت شخصی یہ باشد۔

۱۳) وَالسَّارِقُ وَالْمُشَارِقُ قَدْ فَاقْطَعُوا أَيْنَ يَهُمَا جَرَاءً لِكُسْبَا. ماندگار ترجمہ:- مرد زدی کنید و زن دزدی کنید قطع کفید دستہ مائے شان را از جہت جزاء کسب و کار شان

۱۴) وَجَاهِدُوا مَوَابِكُمْ وَالْفُسْكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

ترجمہ:- جہاد کنید در راه خدا بمالہ مائے تان و نفسہ مائے تان۔

۱۵) فِرَحَ الْمُخْلَفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلَفَ رَسُولَ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ توبہ ۱۸

ترجمہ خورستہ گشته پس ماندگان۔ - کہ مانقان است ببپ نشتری شان از جہاد برخلاف رسول علیہ السلام و بد افسوس کند کہ جہاد کنید بمالہ مائے شان و نفسہ مائی شان شکارب اللہ لکم مثلاً میں الفُسْكُمْ هل لکم میں مَمَلَکَتُ آیمَا نکمَتُ میں شُرَكَاءُ فی مَا رَزَقْنَاکُمْ فَإِنْتُمْ فِی هِ سَوَاءٌ. رو ۳۶۔

ترجمہ:- بیان کردہ است اللہ تعالیٰ براۓ تان مثالی از نفسہ مائے تان آیا از غلامان تان سے شریک یہ باشد در مالہ مائے کردادم شمارہ۔

۱۶) وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بِيَتِكُمْ مَا لَبَّا طَلِيلٌ وَتُدْلُو بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لِتَأْكُلُوا فریقاً میں اموال النّاس بایشید و آئتم تعلمون بقرہ ۱۸۶

ترجمہ خورید مالہ مائے تان را در میان تان بطریق نار و اوپنیں مکنید مالہ مائی شان را بجا کان تاکہ خورید یک حصہ مال مردان را بگناہ حالانکہ میدانید کہ این قسم خوردن گناہ ہے ت ۱۵ یا یہا اللہ میں امنو اللّٰهُ ذَرُوا مَا يَقْيَ مِنَ الْزِّبْدِ وَإِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ بقرہ ۲۶۸ ترجمہ:- اے مومنان بر سید ان اللہ تعالیٰ و بعد ایدی باتی ماندہ سور را اگر شما مومنان سمجھید۔

شہزادہ حامیت میں کسر پر ملکیت شخصی

ویث

ادیت شریفہ کہ دلارت میکنند بثبوت ملکیت انفرادی از حد زیادہ اندر رنجا چندا تھا
لطريق مشت نوزہ خروانہ بیان میشور غور و فکر ناید۔

عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من ظلم قید شبر من الارض طوقہ من سبع ارضین، البخاری ص ۲۵۳
یجمہ :- روایت شده است از عائشہ رضی اللہ عنہا گفت فرموده رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کسے نظلم کیز قدر یک حب زم کسے را طوق گردہ میشو وہ سفت زمین
ادر گردن او۔

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا لاظلموا لا يحل مال
مرئ الابطیب نفسہ دیہی حقی ۱۰۷

ترجمہ :- فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خبردار سے مونمان ظلم کنید بر کسے خبرداری
سلمان حلال نیست گرفتن مال مسلمان یہ ظلم مگر حرام است بر ضمی اور

عن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم بلما

الصالح للرجل الصالحة مشکوہ بروایۃ شرح المسنۃ ص ۳۳۷
از عرب دین العاص رضی اللہ عنہ روایت است گفتہ کہ فرمود جناب رسول اللہ علیہ وسلم چہ حب
است مال حلال برائے مرد نیک۔

عن ابی امامۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلووا خمس کم
وصوموا شہر کم وادوا زکوٰۃ اموالکم و اطیعوا اذا امر کم تد خلو اجفہ
ربکم مشکوہ بروایۃ احمد و ترمذی ص ۲۷

روایت است از ابی امامۃ رضی اللہ عنہ گفتہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بگزارید تنخ دقت نماز را و روزہ دایید ماہ رمضان را اداء نماید زکوٰۃ مالہائے تان را اطا
کنید و قتیکہ امر کنند شمارا تاکہ داخل شوید جنت پر درگار تان را۔

قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من لا نعمکم من مملوککم فاطعموا وہما
تاکلون و اکسو و من لا فیلا یکم فبیحوہ مشکوہ بروایۃ احمد و ابی داؤد۔

فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ امام غلامان مان پسند تاں باشد و راخواںک و پوشان
بدئید اگر کدام غلامان پسند نباشد و رابفو شید.

۶) عن عائشة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اراد ان یشتري غلاماً لخوا
روايت است از عائشة رضي اللہ عنہا که تحقیق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اراده کرد خوبین
غلامي راتا آخر حدیث.

۷) دخل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حائطاً بعض الانصار فقال
لصاحب الھائط اطعمينا بسرا فجاءه بعذق الحدیث.

ترجمہ:- در ولن شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یک باعی الصاری را پس صاحب
باغ را گفت که از نیرانستے باغ تاں مارا بخوار نیز پس صاحب باغ پیمانہ خوار آورد.
۸) عن أبي همزة عود قال جاءه جل بناقة خطوامة فقال هذه في سبيل الله
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لك بها يوم القيمة سبعمائة ناقۃ
خطوامة رواه مسلم. مشکوٰۃ من سورة

روايت است از ابی مسعود گفت که آمد یک مردی به مردی یک شتر مهار کرده رشد
پس گفت که این در راه خدا صدقه است پس رسول علیہ السلام فرمود یک شتر تو در رقد
برفت، صد شتر مهار کروه میگردد.

۹) بکل ذی مال احق بماله یصنع بد ما شادر. کنز العمال ج ۲ ص ۲۲۳

ترجمہ:- ہر صاحب مال حقدار است بمال خود چہ قسم تصرفی کر میکند.

۱۰) عن ابی هریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من ترك مالا
فلورشته ومن ترك کلاؤفالیتا. رواہ البخاری ج ۲ ص ۲۱

ترجمہ:- روايت است از ابی هریرۃ رضي اللہ عنہ از نبی علیہ الصلوۃ والسلام شفیع
که بعد از دفاتش مال بجزار و پس آن مال برائے دارثا ناش است از کسے که دارث نباشد
پس آن مال بعایان حوالہ کرده ہنچہ سخن این است که قرآن و حدیث از ثبوت ملکیت
شخصی والغزادی پر است و این اتفاقی عقیدہ امیت مسلمه است که ہر انسان بطور انفرادی

پاں حلال خود چه قسم خواهد تصرف کرده بیتواند بغیر اجازت تصرف مال کسے ٹال جائز نیست.

بطلان دعویٰ مساوات و ہر یاں بطور عقل

طريق عقل این است کہ انسان یا معاشرہ او رزق تکی دفتر اخی. مالداری و غربتی و خوشی عیشی و تنگی از جملہ امور تکوینیہ است چنانچہ یا این امور تکوینیہ مساوات نیست اینچین در رزق و وسائل رزق حدولت و ثروت مساوات نہ باشد.

مثلاً از یک بنی نوع انسانی بگیری بعضے مرد است و بعضی زن. بعضے تدرست است و بعضی بیمار بعضے کامل الخلق است و بعضی ناقص الخلق. بعضے بنیا است و بعضے نابینا. و بعضے شل است و بعضی صحیح. و بعضی ذکی است و بعضی غبی. بعضی خوش اخلاق است و بعضی بد اخلاق بعضی شجاع است و بعضی بزدل. بعضی سخنی است و بعضی بخیل بعض عالم است و بعضی جاہل. بعضے خواص صورت است و بعضی بد شکل است بعض سیاه زنگ و بعضی سفید. بعضی یک قسم سخن میکند و بعضی دیگر قسم. بعضی یک قسم صاحب مزاج است و بعضی دیگر قسم علی ہذا العیاس چنانچہ در امور مذکورہ درینی آدم مساوات نیست اینچین در رزق و وسائل اور مساوات نہی باشد و قنیکہ بنی آدم اینقدر اختلاف و تفاوت را برداشت کرده بیتواند اختلاف و تفاوت رزق و خواراک و پوشک را چرا برداشت نتواند جائے فکر و تأمل است.

بطلان دعویٰ مساوات و صریح ہر روی لقول

از روی نقل دلیل کردیده است و قرآن و حدیث شہادت دہنده است کہ بنی آدم عموماً مسلمان خصوصاً بعضے نہیان است: بعضی فقیران. بعضی مالدار است بعضی نادر و بعضی رزق و وسائل رزق اتنگ است و بعضی فرار. بعضی امیر است و بعضی غریب. در ہزار بانہ در میان باشندہ گان یک ملک عموماً در میان مسلمان خصوصاً

بیو، اختلاف و تفرقیه ثابت است و بعضی مسائل اسلام بنا بر تفاوت غنا و فقر است پیر انکار از تفاوت غنا و فقر انکار از بعضی ضروریات وین راست چنانچه این تفاوت لاقرآن کریم جابر جا ثابت کرد ه است.

۱۷۵
۳۰ هَوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَايَفَ الْأَرْضِ وَقَمَ بِعِصْبَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ
دَرَجَتٌ لِّيَبُلوَكُمْ فِي مَا أَتَنَاكُمْ، النَّعَمَ

ترجمه: - اللہ تعالیٰ آن ذات است که گردانید شماره جانشین در زمین و بلند کرده مرتبه بعضی تاں بر بعضی تاکه آن ماش نماید شماره در پنجه پر داده است.

۳۱ فِي الْمَسْرُوفِ وَالْعُقْلِ وَالْمَالِ وَالْجَاهِ وَالرِّزْقِ . تفسیر قرطبي .
ترجمه: بلند مرتبه که عبارت از عقل و شرافت و مال و جاه و رزق است.

۳۲ مَنْ حُنْ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرُفِعْنَا
بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ لِيَتَعَذَّنَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيَّاً . ذخرف .
ترجمه: - ماقیم کردم در میان ایشان معيشت و زندگانی شان را دردار و نیا
و بلند کردم بعضی ایشان را بر بعضی تاکه گردانید بعضی بعضی را مزدور و خدمت کار.

قال ابن کثیر قد فادت بین خلقنا في ما اعطاهم من الاموال والذرا
و الحقول وال فهو و غير ذلك ص ۱۲۴

ترجمه: گفته این کثیر تفاوت کرده اللہ تعالیٰ در میان مخلوقات خود را تجزیه کے
داده است آنها را که مالهای رزق بر عقلها و فهمها اند.

۳۳ لَهُ مَقَايِيدُ الْسَّمُوتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّمَا يُكْلِي
شَيْءٍ عَلَيْمٌ . شوری . ترجمه: - کلید زمین و آسمان بید و قدرت اللہ تعالیٰ است
فراغ میکند رزق را برای کسی که خواهد داشت میکند بر کسی خواهد تحقیق اللہ تعالیٰ بر تجزیه داده
بَلَهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ . دعا ۲۷ ترجمه اللہ تعالیٰ فراغ میکند
رزق را بسکے که خواهد داشت میکند.

۳۴ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّمَا يَعْبَدُهُ خَيْرُ الْعَصَمِ

اسراء ۲۰۔ تحقیق پروردگار تو فراخ میکندر نرق کسے راخواہ و نگ میکند تحقیق
الله تعالیٰ بہ نہدگان خود خبر داری بینا است۔

قال امام الرازی فالتقاویت فی اللذاق لیس لاجل البخل بل لاجل رعایة
المصالح۔ ترجمہ: گفتہ است امام رازی پس تقاویت در قہانتے بندگان
از جہت بخل نیست بلکہ از جہت رعایت مصالح غباد است۔

۷۷) وَاللَّهُ نَصِّلَ بَعْضَكُورُ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ
ترجمہ اللہ تعالیٰ زیادہ میکند رزق بعضی تاں بر بعضی۔

۷۸) قُلْ إِنَّ رَبِّيْ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَه سوچا سبا ۳۶
ترجمہ: بھگوںے جیب من تحقیق پروردگار من فراخ میکندر نرق کسے راخواہ
ولیکن اکثر مردان نہیں دانند۔

۷۹) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ السَّائِلِ وَالْمَحْرُوفُمُ . ذاریات ۱۹
۸۰) وَيُظْهِرُونَ الطَّعَامَ عَلَى مُحِيطِهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسْيَهًا . دھریہ
۸۱) فَكَفَّارٌ تَرْكُوا طَعَامًا عَشْرَةً مِسْكِينًا مِنْ أَذْسَطِ مَا تُظْهِرُونَ
آخِدِيهِمْ أَوْ كِسْوَتِهِمْ أَوْ تَحْرِيرَ قَبَّةٍ مَائِدَةٍ ۱۹

حَكَمَ سِرْقَانِ اسْلَامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله على دين الاسلام والصلوة على النبي خير الانبياء وصحبة الکرام آما بعد برأنيد که این رسالتی چیزی از محاسن اسلام بیان نیشود که در مذکوب اسلام تمام محاسن و فواید دنیوی و آخرتی حکلاً و تعلقاً موجود است، زفرق تا بقدم هر کجا که می نگردم که شمره دامن دل میکند که جا نجما است نه.

اول حُسْنِ اسلام تمام اصول و فروع اسلام تهایت محققون و مُتلل اند و علماء کرام برسانو دعیانه و فروع دو آعد و بر دلائل عقلیه و اسرار و حکم شریعت و سلامیه کتابها تصنیف کرده اند که در آن اصول و فروع اسلام را مرطاب و معقل سلیم و فهم مستقید فطرت صحیح بیان کرده اند اگر شخصی بر کدام مسئله اسلام اعتراض کرده بوده علیه رکام و لامهایت جواب محققون و مُتلل و مکمل داده اند.

دوم حُسْنِ اسلام احق تعالی طریق معرفت خود را وطاعت و عبودیت جانی و مالی و بدین بندگانش طبعاً ایشان بیک قسم عجیب و غریب ارشاد فرموده است که اونه در کدام کتاب آسمانی میباشد و نه کتاب زندگی.

سی و سه حُسْنِ اسلام مذهب اسلام حقوق الملل و حقوق نفس و حقوق العیادین تشریح کرده است که عشر عثیر آن در ویکی زیر پشت

چهارم حُسْنِ اسلام مذهب اسلام کدام قانونی دستور و حکمرانی و پابانی قوانین ایشان را مقرر کرده این طور مکمل است که پیچ قانون و دستور و برابری نمیباشد، قانون امریکا و یا برطانیه را ملاحظه فرمایید که بناء قانون ایشان خاص قوم مخصوص و مصالح خلیه ملک مخصوص میباشد و کدام قانون را ساخته اند تفرق و تجزیه قدم مخصوصاً و دلیل مخصوص طبقاً ملاحظه نموده اند بخلاف مذهب اسلام که درین قانون خاص نشان و نسبت وطن در نگست نمیباشد بلکه بین حقوق نوع انسانی را میگذرد و

پیغ قانون اسلام لحاظ قوم مخصوص دلک مخصوص بیست و لیل این است که کدام مسئلله در دنیا واقع میشود برابر است که در متعلق معاہده و مصالحت کدام قوم باشد و یاد متعلق جنگ باشد و یا نظام ملکی باشد و یا نظام خارجی - حکم و راضور بالفرض و در شریعت یافت میشود -

در آگرہ اکبر آبادیک انگریز و لیل حقانیت دین اسلام را از کدام عد حکایت کرد: مسلمانان پر سید پس او عالم چیزی دلائل بیان کرد و از معجزات نبی صلی اللہ علیہ وسلم چیزی بیان کرد که ازان حقانیت حضور پر نور صلی اللہ علیہ وسلم معلوم گردید باز انگریز گفت که این دلائل شما هم درست است لکن به تزدنی و لیل حقانیت اسلام این است که قانون حکومت مایان بمشوره هزاران عاقلان و داشمندان و مدد بران مرثب میشود با وجود این بعد از چهار سال و یا پنج سال چیزی ترمیم و تغیر و تبدل ضرورت میشود و قانون شریعت که از زبان یک شخصی اینی در مدت بیست سال بعد مشوره کسی مقرر شده است تا این وقت در ترمیم و تفسیخ پیش نشده است و نه در انتظام و استحکام از کدام فرق آمده است اینطور قانون دستور مکمل بدون وجی الهی شده بخوبی تو اند باز آن عالم از انگریز سوال کرد و قیکه شما حقانیت این دین را بیدانید چه پر مسلمان شده بخوبی تو اند باز آن عالم از انگریز سوال کرد و قیکه شما حقانیت این دین را بیدانید چه پر مسلمان شد که این شوید، انگریز گفت اگر من مسلمان شوم تنحوه و معاش و منصب من از دست دید کنم شوید، انگریز گفت اگر من مسلمان شوم تنحوه و معاش و منصب من از دست دید عالم این سخن انگریز را شنیده خاموش مانداران معلوم شد که چند روز بعد آن انگریز مسلمان شد کذا فی تحفه الہند ص ۲۷

پنجم اسلام: علم اخلاق و آداب و معاشرت اینطور یکه در اسلام است گردو غزالی که احیاء العلوم و کیمی و سعادت است است معلوم میشود و این کنیب همه از قرآن کریم و حدیث نبوی مانعو نیست.

ششم اسلام: انسداد و بندش خواهشان نفسانی دوسره سهانه شیطانی ولذت هایی دنیادی و عصیت زمان و حفاظت ناموسی

کہ دو مذہب اسلام است دریج مذہب نیست مذہب اسلام بر زبان ستر و پرده حکم فرموده
است و مردان را زنظر کردن طرف زنان ممانعت کردہ است تاکہ عصمت زنان و
ناموس و حسب و نسب آن مشکوک مخلوط نگردد مذہب اسلام اساز و مرد و لاذین و جمیع
ساخت که دروازہ زنان خلاص میشود مذہب اسلام شراب را این سبب منع کرده کہ سبب
ازالہ عقل میباشد کہ از عقل کرده بلند بہتر نعمت در دنیا نیست لہذا شریعت اسلامیہ تمام
چیزیں ہے نہستہ اور راحرام کرده است کہ سبب تماہی و بربادی عقل است مسلمانان راضو
است کہ از مذہب اسلام زیادہ شکر گزاری ناید کہ حفاظت عقل ہائے مایاں رانظام فرموده
کہ دار و مدار دین دنیا بر عقل است مذہب اسلام سود و قمار را حرام کرده است کہ او
سبب بربادی دین دنیا است مذہب اسلام این رامیغیری کے مردمان در وقت ضرورت
کسے لا قرض حسنہ بد منہد یعنی بد دل سود و لا قرض دادہ امداد کند اگر برمدیو رغبت اداشتہ باشکد ام چیزیں
الکلام نفع از مال مرہون حاصل کند و لاد قرض حساب کند حاجتمندان را در وقت ضرورت مدد
کند و این است تعلیمات اسلام مذہب سودخواران این میگوید ضرورت حاجتمندان
و مصیبت زده شدہ گان را غنیمت دان کہ ولا قرض لسو و دادہ ہے تکلیفت مال و
دولت خود را زیادہ کن اگر قرض لر بوقت قرض را دانتواند پس بہ نہایت خندہ پیشانی
و لا امہلت بدہ تا آن وقت کی سود اضعاً و مرضاعۃ «دو چند گرد بآزمال و چایہ دو راقیضہ
تلخ سودخواری چملا حسب نیل بیان میشود۔

اُول سلسلہ سلوک دیسان باہمیگی منقطع میشود و دم بجائے شفقت و ترجم سخت و لی
و بے رحمی پیدا میشود سیوم دل مردانہ مصیبت خوش میشود و هر وقت در شکر و تلاش
میباشد کہ کام کس راقرض ضرورت باشی بہانہ ہمدردی و راقرض دادہ جاتداد و زمین ملکیاں
کند۔ چہارم وقتیکہ ترجمہ مال زیادہ شو یا زنفس قسم قسم یے میانی و فریب بازی و اتنقین
میکند۔ پنجم رفتہ رفتہ انسان ازم طلب و علیش پرستی میشود وقتیکہ این رہو ہی
کہ اپنے قدر سر ماہی زیادہ شدید گرفت کہ از سود بزرگ ہم بلکہ الکھار و پیغام یے مشقیت و بے تکلیفت

حاصل میشو و باز مشقت تجارت و یاری اعدت و یا صنعت و حرفت چه ضرورت است
و حالانکه ترقی ملک موقوف بر ترقی تجارت ذرا اعدت و حرفت و صنعت است اگر سرمه
دار، سرمایہ خود را بسود نبند کند سرمایہ خود کدام که خانه نازدیک چگونه ملک ترقی کند غرض
این است که مذهب اسلام خوب مکمل انداد شهوت پرستان و بستان را کرده است
و حفاظت زنان و ناموس و حجاب در نسب امکن نموده است و غبار سود امنیع قرارداد
همین وجہ است که مذهب اسلام از حضرت کریم این قسم مال و پول ساخت مخالف است که بیان
ایمان و فریب بازی و بے تحمی و سگ قلی حاصل شود و بر مصیبت زده گان خوشی را از
و لذت باشد و هر یان و مدعین اشتراکیت بغیریان و فقیران این امر آلمقین میکند که سرمایه دوت
مندان را گرفته مثل خود تا فقیر و مفرور بساند نه مذهب اسلام امیران و دولت همان را این
حکم میکند که شما غریبان هستید بلکه شما میکنید که دست
راست از دست چپ خبر نپاید و برای تو این اینجا نیست که شما سیر باشید و بمسایع
تیان گرسنه و قیکه شما کسی را خیرات صفات دادید باز و راحمان و منتهی کنید بلکه شکر
خدر اکنید که خدا فرد و الجلال شمار ایلین کار لیاقت ساخت که دیگران را امداد کرده میتوانید اگر
خدامی خواست شمار ایم مثل او پیدا میکنی اسلام فقر مرد این حکم میدید که شما بمال کسی داشت
اندازی نکنید لفقیری صبر کرده شکر کنید که فقیری هم یک نعمت مخصوصی است که سبب والله
تعالیٰ دوستان خود را سرفراز گردانید آبراهیم خلیل اللہ و موسی کلیم اللہ و علیسی اللہ در وحی اللہ علیم
الصلوٰۃ والسلام راققو فقیری عطا فرمود او نمرود و فرعون و یهود را چند روزه سلطنت
دنیا می فانی عطا کرد وقتی صاحبان مال و اقتدار دوستان در نشہ عزت مستغرق شتند
اینطور مغور و متکبر گردیدند کان مال و اقتداره اخراج داده بود بازار فران الہی باعثی و طاغی
گشته شد پس خدای تعالیٰ بعد از مهلت دادن صدمه رفراز بجهت دلیلیتیه باه و بر باد ساخت
آئیان ملکین مدعین اشتراکیت را تعلیم اسلام موازن و متقابل نمایند تا که حسن اسلام شما دفع شود
هر قسم و حسن سلاحدا :- است و عطه حکمتهاست تمام حکما است، اسلام پسح حکمت

رانگدگا اشتبه که در اتعلیم نداده باشد و پیغام نیک و خیر را نمانده که حکم نداده باشد و پیغام شر و بدرا ترک نموده که منع نکرده باشد امام ربانی مجدد الف ثانی "دریک مکتوب فرموده است که ذات بابرگات سرور کائنات محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آئینه و مظہر تمام صفات و مکالات است و کتابیکه برآفانیل شده خلاصه تمام کتب الهی است که بر دیگر نیها کرام نازل شده بودند و شریعت اولیب و لباب و عطر تمام شریعتها است و شریعت او جامع اعمال دینیات بلانکه کرام و جامع عبادات تمام کائنات است که بعضی فرشته برگوئی مأموراند و بعضی بسیارند و بعضی بقیام تمام این عبادات در نازل صحیح شده است و نیز در بعضی ائمما سابقه فقط نامه پیغام فرض ابد و بر بعضی دیگر نماند و براین امت تمام نمازها فرض شده است و درین امت مختلف عبادات ائمما سابقه رحم است لهذا بر شریعت محدثه عمل کردن و تحقیقت بر تمام شرائع عمل کردن است و الکارانه شریعت محدثه انکار از تمام شرائع است و تصدیق محمد رسول صلی اللہ علیہ وسلم تصدیق تمام انبیاء است و تکذیب تکذیب تمام انبیاء است لهذا ایمان آرینده بر حساب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر الامم شد و نه ایمان آرینده شر الامم گشت ما خواه از مکتوب برقا دهنم دفتر اول.

حثتکم محبیین مسلمان این اسلام جامع دین و دنیا است شریعت اسلامیه این میگوید که تدبیر دنیا را هم کن راهب هشومگر قلب را در مرکز بشد از مانند پیکار که یک سرش در مرکز دنیا شد و دیگر سرش در محیط دائره و آن سریچه در مرکز است حرکت، یعنی کنندزی که در نقطه مرکزی است و همچنان در محیط دائره است حرکت میکند و اینچنانی قلب یک ظاهر است و یک باطن - باطن قلب را بپاره خدا مشغلو بشد و ظاهر قلب را بر محیط دائره بگردان یعنی تجارت و زراعت مصروف کن و قدریکه مرگ هم من باید پر کاریکه بریدن بود که محیط دائره است این نیز بروان قریب میاید زیرا که درین وقت از تمام اونکار دنیا منقطع بیشود، پیغام پیغمبر حضرت که تهد دنیا را بالکل نیک کن همراه است در عبادت الهی مشغول باش بلکه بحسب معاش و تجارت و زراعت

ترغیب و ادعا است و طریقہ قیام سلطنت و حکمرانی را اینکه کرد و است زندگی تمام صحابہ کرام برین شاہد است صحابہ کرام فقیر و درویش هم بودند فاتح عالم و تخت نشین قیصر و کسری هم بودند اسلام بجمع کردن با دشاهی و فقیری هردو ملکیت میکنند.

هم حُسْنِ اسلام

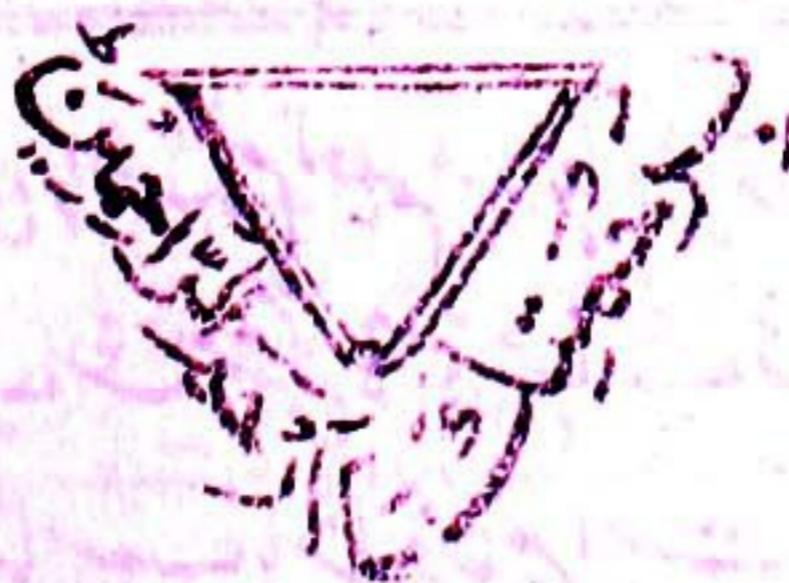
تعزیزی و عدالتی نظام اسلام مکمل ذمه دار امن و امان عامه است هم حُسْنِ اسلام با نیاز طور که مذهب اسلام ذردان را حکم قطع یافر موده است تا که آئندہ پیج ذرده بمال کسے دست آمدانه نکند و بد کار و فاسق وزنا کار حکم دره فرموده و یا سنگ سار تا که پیج زمین و فاسق عصیت زمان و ناموس کسے را خراب نکند و به حسنه بشیب پیج خاندان و بیگی مخلوط و مشتبه نگردد و اولاد ناجا تر میراث داده جائز شریک و مراحم داشتند مذهب اسلام مبتدلین دین حق و مرتدین را حکم قتل فرموده چنانچه حدیث شریف است من بدل دین فاقتلوا تا که بدیگر مسلمان بخرست گشته دین باطل را اختیار نکند حقیقت است اگر باین کلمه جامعه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمل میشود پیج فرزند اسلام درین وقت دین باطل را اختیار نمی کرد خلاصه این است که احکام اسلام این طور است که ذریعه منافع و فوائد دین دنیا است لشتر طبیکه بران عمل شود در زمانه پیش کفار اعمال مسلمان و طرز معاشرت و اخلاق مسلمان را دیده مسلمان می شوند بلکه درین زمانه اخلاقی مایان خراب و معاشرت خراب و معاملات خراب اگر کسے مسلمان شدن میخواهد چیزی بایان را دیده مسلمان شود سبب تنزل مایان معاذ اللہ اسلام نیست بلکه اعمال بد و معاشرت بدمایان که خلاف شرعیت است سبب تنزل گشته است کسانیکه بخواهشات نفسانی خود دعوه می جمیهویت دارند مقصود ایشان آزاد بودن و یا بند بودن با حکام شرعیت است نه مقصد دیگر.

حضرت کریم حُسْنِ اسلام

تهذیب صحیح و حقیقی را اسلام تعییم میدارد و مهذب حقیقی از تعییم اسلام پیدا میشود ازین وجہ معنی تهذیب شاہنگی و معنی مهذب شائسته یعنی آن اخلاقی دستاورد که شائسته و پسندیده و مناسب باشد و ظاهر است که این دستاورد شاہنگی و تهذیب

با سلام حاصل میشود، مردمان این خیال کرده که بوضع و قطع انگر نیزی و تمدن و معاشرت انگر نیزی تہذیب حاصل میشود، بلکہ تہذیب حقیقی بصیرح کردن اخلاق و اعمال میشود و آن تہذیب اخلاق و اعمال را راه اسلام می نماید در پیش مدت و مذہب نام و نشان آن نمی باشد شریعت اسلامیه طریق طہارت و نظافت و خوردن و نوش و لبائی و آرایش را تعلیم میپرسد و رایکار دلی صاحب عقل خوانده می فهمند که طریق استینجاء انسان امان و طہارت و خورد و نوشیدن ایشان این است تہذیب این زمانه مثل چار پایان استاده استاده دبر قمار خوارک میکنند و استاده استاده پیش از میکنند، طریق طہارت و نظافت و خوردن و غسل را شریعت اسلامیه تعلیم میپرسد در پیش نظر مدت نیست و رکتب احادیث و فقهاء بد از کتاب الطهارت ذکر دن برائے تعلیم مدت برحقانیت دین اسلام کافی است آن باب راخوانده خوب بعلوم میشود که طہارت و نظافت حقیقی راه اسلام است کسے که مطابق احکام اسلام طہارت نکند او برائے نام انسان است و رحقیقت ازو و حیوان پیش فرق نیست. کما قال اللہ تعالیٰ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَّتُ عَوْدُنَ وَ يَا أَيُّهُمُ الْكُفَّارُ لَا يُؤْمِنُونَ الْأَنْعَامُ
اگر کس نیکه این خوبی هاست اسلام را تظرانداز کرده مردمان را فربیبا و ازو و عورت بقانون کفر میدهند لیس اینها از طائفه صورت بکرم و عجمی فهمند لایعقلون
است مسلمانان غیر دار باشید که این قسم و عورت را قبول دار نشویند که دین و دینیا برابر میشود داین دعاء او طیبه و خود را بسازند.

اللَّهُمَّ لَهُمْ أَحْيَيْتَنَاهُ مَمَّا فِي أَحْيَيْتَهُ عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْأَمْرُ لَا يَرْجُعُ وَ
صَرِّقْتُمْ فِيهِنَّاهُ مَمَّا فَسَرِّقْتُمْ عَلَيْهِ عَلَيْهِ الْأَمْرُ



جواب عجیب از فقیر خدا در پرسش منکر خدا

کدام فقیر را فلسفی منکر خدا و هرچه سه سواله کرد - آوله اگر خدا باشد
چرا خود را آشکار نمایم - دوم شیطانه اگر از آتش به پیداشد استه پسنه
چرا از آتش در آنکه میرسد - سیم وقتی حق تعالیٰ خالق خیر و شر باشد نبده
چگونه مولوده میشود و چرا شود - ثتمه

جواب فقیر فقیر هر سه سواله دھری راشنیده یک کلوخ کلوه ساخته بود
بر سر دھری زد و حاموش شد - باز دھری محکمه فتنه دعویٰ را شروع

کرد حاکم وقتی فقیر طلب کرد که توده را جواب معقول داده
نمیتوانسته لاجواب شدیه در یک کلوخ زدعه این دلیل چیزی است که تواسته
ترابیزه ساخته مناسب است - فقیر عرض کرد که حاکم صاحب من دلیل حقیقت
در انزد م بلکه هر سه سواله دراجواب معقول است دادم - حاکم گفت چگونه این را اشتریح کن
فقیر گفت - آوله سواله اینه بود که اگر خدا باشد پس خود امعلوم نمایم کند من از دھری
اینه سواله امیکنم که اود دعویٰ میدله ضریص وزدن مردمیکنند که اینه فقیر بازده است
آن ضریب خود امعلوم نکرد از زدن کلوخ کدام در دمح پیداشد و چرا خود را اطمینان
نمایم کند آنے غیریکه تو میمینیه موره ضریبیه نیسته بلکه اثر او استه
دادر : سواله اینه بود که شیطانه نار که در باشیه در آتش استه دو کلوخ چگونه تخلیفه
میرسد منه از دمیریم وقتیکه تو هم خاکه هستی از خاکه پیداشد که بزدانه یکیه
چرا آنکه یعنیه رسیده

سیم و سیم بساله اینه بود که فاعل حقیقت هر کیه دید اگر اللہ تعالیٰ باشد
پسنه چگونه بعد کانه خود را برگزایانشته گرفته میکند منه در اینکویم که زدن منه هم
محکم شد اینه توان بود چرا محکمه عذریه اند فتنه از منه شکایت شد که دھری حاکم جواب معقول داشته
شکن فقیر اشیمه دھری را از شکن دعویٰ کرد که بزدانه شرمند شد و فتنه

فهرست مضمون

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۷	دلیل پنجم - فنا و ذر وال	۲	باعث التاییف والطعن
۱۸	دلیل ششم - اختلاف صفا و کیفیت	۳	تمهید و تبلیغات و فسادات دہران
۱۹	دلیل هفتم - دلیل حرکت	۴	بیان عقائد دہران
"	دلیل هشتم - حسن ترتیب	"	عقیده اول شان
۲۰	دلیل نهم - عاجزی و درانگی	"	عقیده دوم
۲۱	دلیل دهم - ذلت دخواری	"	عقیده سیوم
۲۲	حکایت علماء ریاضیین با ثبات یستی	"	عقیده چهارم
"	رب العالمین ده حکایات ذکر شود	۷	عقیده پنجم
"	حکایت اول - دلیل فلکی	۸	از قسم تعلیم قرآن کریم
"	حکایت دوم - دلیل صویتی	۹	اول حقائق حق دوم بطل باطل
۲۳	حکایت سیوم - دلیل توقی	"	تشدیح قسم اول
"	حکایت چهارم	۱۰	فسقه و صدریه
"	حکایت پنجم - دلیل سمعی	"	قسم دوم علوم بطل باطل و تشدیح آن
۲۴	حکایت ششم	۱۱	بطل دیریت و مادیت
"	حکایت هفتم	۱۲	وجودباری تعالیٰ یعنی عالم ثبوت
"	حکایت هشتم - دلیل تبدیلی	۱۳	صانع عالم بد لائل عقلیه
"	حکایت نهم	"	دلیل آول - دلیل صفت
۲۵	حکایت دهم	۱۵	دلیل دوم - وجود بعد الدعم
"	شاخت خداوند عالم	۱۶	دلیل سیوم - تغییرات عالم
"	طریق استدلال بقرآن کریم	۱۷	دلیل چهارم - امکان اشیاء

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳۸	حقیقت نبوت	۲۶	لائل النفی
۳۹	ثبوت رسالت	۲۷	لائل آفاقی
۵۳	ابات بعثت بعد الموت بدلاً عقلی	۳۰	بطال دہریت از قرآن کریم
۵۴	ابات مشابهہ دہڑان بچا پا ان ذکر کو	"	بداءہ ہستی انسان
۵۵	اول دلیل معاد جسمانی عقلانی	۳۳	ناظرہ موسیٰ علیہ السلام با فرعون داد
۵۶	دوم دلیل " "	"	برہہ ہستی خداوند کوں
۵۷	سیوم دلیل " "	۳۵	جواب موسیٰ علیہ السلام
"	چہارم دلیل " "		جواب فرعون
۵۸	پنجم دلیل " "	۳۶	جواب موسیٰ علیہ السلام
۵۹	ششم دلیل " "	"	جواب فرعون
۶۰	ہفتم دلیل " "	۳۷	حیرانی دپر شبانی فرعون
۶۱	ہشتم دلیل " "	"	دوم ناظرہ موسیٰ علیہ السلام با فرعون
۶۲	حدوث عالم " "	۳۹	تعلیم مراقبہ ارض
۶۴	نقل عارف روئی بحث سنی و فلسفی	"	بطال قدامت مادہ
۶۷	د دہری دربارہ حدوث عالم	۴۰	بد لائل عقلیہ
"	جو ابا عقلی ملنا شمس الحق افعانی بی بیویا تیغ	۴۲	انکار دہریان از وحی د الہام
"	بیا اقرار پر فیصل عالم بزرگ دہریان بر	۴۳	د ابیاتش بد لائل عقلیہ
"	وجود باری تھائی	"	اول روایت علمی
۲۹	ثبوت باری محمد بر وشنی فکر جدید	۴۵	دوم روایت علمی
"	بیان سہ سوں پیشوائے دہری بر جو باری	"	سیوم روایت "
"	جواب شبہہ اول عقلانی	۴۶	چہارم روایت "
"	جواب شبہہ دوم "	۴۷	پنجم روایت

صفحہ

مضمون

۶۴	شہادت قرآن ثبوت ملکیت شخصی	۷۰	جواب شبهہ سیوم
۶۵	شہادت حادیث مبارکہ ثبوت ملکیت شخصی	۷۱	جواب شبهہ چہارم از ابن رشد
۸۴	محاسن اسلام	۷۲	اول دلیل عقلی بر جو دیاری توانی
"	اول حسن اسلام	۷۳	دوم دلیل " "
"	دوم حسن اسلام	۷۴	سیوم دلیل " "
"	سیوم حسن اسلام	۷۵	چہارم دلیل " "
"	چہارم حسن اسلام	۷۶	پنجم دلیل وحی " "
۸۵	حکایت	۷۷	ششم دلیل التجھی " "
"	پنجم حسن اسلام	۷۸	سیفتم دلیل ترمیتی
"	و ششم " "	۷۹	هشتم دلیل شعوری
"	و هفتم " "	۸۰	نهم دلیل حیاتی
۸۶	هشتم " "	۸۱	دهم دلیل اطلاقی
۸۷	نهم " "	۸۲	البطائی مسادات
۸۸	دهم " "	۸۳	بالا حادیث والآیات
۸۹	جواب عجیب نبی فقریر خدا پرست بر منکر خدا	۸۴	بیان اجمالی
۹۰			
۹۱			



بیان مایه شد مضری این ریاست

رساله غیر مطبوعه از تاییف لطیف قطب زمان
 مولانا عبدالمنان صاحب تکابی رحمۃ اللہ علیہ
 اثبات صانع عالم از مولانا اوریس کا ند صلوی
 عالم القرآن از مولانا شمس الحق الافغانی دامت حیاتہ
 در حمت بیان از مولانا رحمت اللہ صاحب جعل الحجۃ مشواہ
 داین کتبیں ذکوره از دیگر کتب معینہ منتقول است مانند
 تفسیر آرام رازی صاحب و تفسیر مظہری از فاضی شمام اللہ
 صاحب و آحیام العلوم و کیمیاء سعادت و المنقد من الضلال
 از امام غزیر المی صاحب و مناهل العرفان
 و شرح مذاہد و شرح موافق و الملل والخل
 و علم الظلام و غیره

مذکون کا پیشہ
 مذکون کی کتابیں مولوی اسماعیل شدید قرب قص خانی مذکور

عرض ناشر

بینی آدم اعضاه یک دیگر آنند ۱۰۷ بگه در آفر نش نیک جو هم
 پهند آبه لحاظ آن نیت و اسلامیت یکی باشد یگر هم در دیگر خواهی
 است ۱۰۸ بنا برین کمینه نا پیغمبر عبدالمجید رخدت ناظرین کلام خیر خواهانه
 دلائل عقیلیه درین رساله مذکور است ۱۰۹ ثبوت و حجۃ حق تعالیٰ
 پیغمبر علیہ السلام و ثبوت بعده موت عجیب تحفه بله بهای و تام
 انتها است اگر و بایان طلب کار دلائل عقیلیه باشد پس برخواز
 و تعلیم یافته مضمون این رساله را خوبه صحیح یاد کنند پوچه امکن داشتم بکنم
 شان مناظره و گفتگو میتوانند و آنها را الزام داده مغلوب می گردانند
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَحْنُ عَبْدُكَ فِي هُوَ رَبُّنَا وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِ
 دُنْيَا وَمَا يَرْجُونَ اللَّهُمَّ شَفِّعْنَا فِي دُنْيَاكَ فَإِنَّمَا
 أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِلُونَ

العلمین بحرۃ سید اطیاف سین

صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین

لا احقر عبیداً بصیر حنان آبادی

عرض ناشر

بینی آدم اعضاه یک دیگر آنند ۱۰۷ بگه در آفر نش نیک جو هم
 پهند آبه لحاظ آن نیت و اسلامیت یکی باشد یگر هم در دیگر خواهی
 است ۱۰۸ بنا برین کمینه نا پیغمبر عبدالمجید رخدت ناظرین کلام خیر خواهانه
 دلائل عقیلیه درین رساله مذکور است ۱۰۹ ثبوت و حجۃ حق تعالیٰ
 پیغمبر علیہ السلام و ثبوت بعده موت عجیب تحفه بله بهای و تام
 انتها است اگر و بایان طلب کار دلائل عقیلیه باشد پس برخواز
 و تعلیم یافته مضمون این رساله را خوبه صحیح یاد کنند پوچه امکن داشتم بکنم
 شان مناظره و گفتگو میتوانند و آنها را الزام داده مغلوب می گردانند
 اللَّهُمَّ إِنَّا نَحْنُ عَبْدُكَ فِي هُوَ رَبُّنَا وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شُرُورِ
 دُنْيَا وَمَا يَرْجُونَ اللَّهُمَّ شَفِّعْنَا فِي دُنْيَاكَ فَإِنَّمَا
 أَنْتَ أَنْتَ الْمُغْفِلُونَ

العلمین بحرۃ سید اطیاف سین

صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ اجمعین

لا احقر عبیداً بصیر حنان آبادی

و قسم عمیق بود، تا فهم پیش از آنچه باید باشد و پس از آنچه باید باشد.

و میتواند با کلی دیدار نمایند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و میتوانند که هر چند در خود روحیه ایستاده باشد، اما همچنان که میتوانند

آنچه باید باشد را بدانند، آنچه باید باشد را بدانند و آنچه باید باشد را بدانند.

و فوتسن در اس میکلوید یا نوشترا است که تقصیه علوم بیعات مرفت این نیست
که شنکی عقل مایان را ویران کند بلکه تقدیرگر این است که مایان نظر عقل خود را لطف
خواهی نماید تو بزناهیم و بطلان غلطیت اذویه و مایانی که زیر اکلام میم ۱۹۶۳

میوه های باری چرب و مرغی

صاجان فوجیه دارد از معزفیت ابی مایان سش بهای است که کیک میبرار

نکار خدا اموکلای مش به علیه این شبهایت فیل ایشی کرد

له بزریه عقده عکی که حسن پاچجان استشیته هی و باطنی باین گروهه و چهار کیفی

نیابت نی باشد. بد هر قیمت و ذات باری نهیل از تقوی بالاست و پنجه که نهاده

نمعلوم باشد چهار شنید و داشتیم شود. می اگر بود خدار ای شهود رسی شهی شهی شهی

کرد عالم میورانه و کست افغان ایست لبند اکنان شتمی پنجه عرضی شهی شهی شهی

چوبیه اول این است که شنید باری تماشی سی و بانی دیوبانی ثابت

نطایی نقصی میباشد و نیمیان دکرس باطن و بدران لقمان گلکن است و گریبانی

پنجه دارست ناشنیری بنشادر و نیمه ایمه و نیمیان اکر بینی و میدانی پاشه احمد و چهاری

لایه اس نیمیان دیباشی نیزه سه علیم با بودن خلاست تعاشه بندی عرس نایکانی و چهار

نیمیان ای ای

کارانداز ای ای

نیمیان ای ای

چهاریانی ای ای

چهاریانی ای ای

چهاریانی ای ای

چهاریانی ای ای

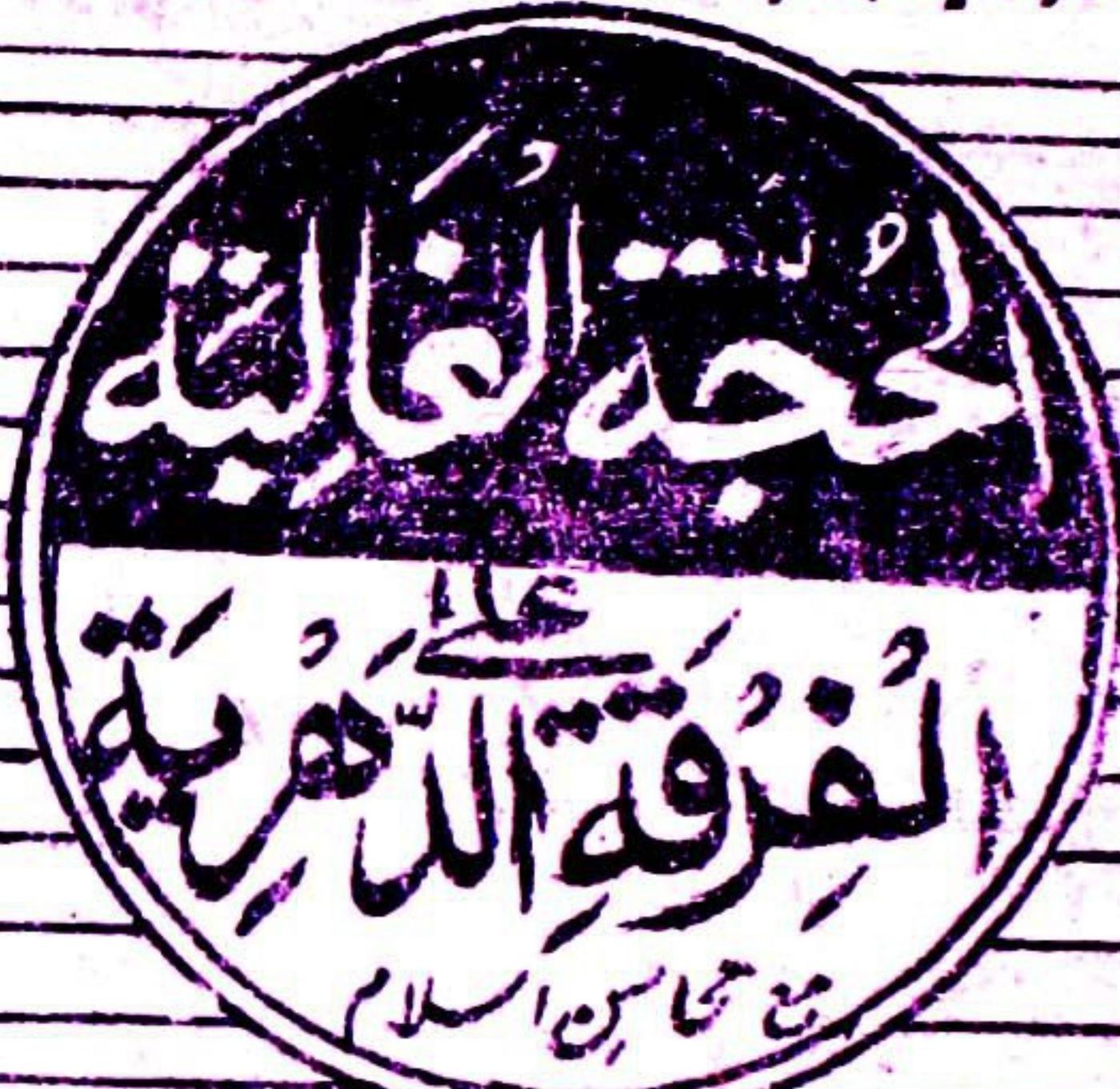
چهاریانی ای ای

چهاریانی ای ای

چهاریانی ای ای



الحمد لله رب العالمين نافع سعادت اقران رساله نایاب مشتمل بر ادله
لا جواب به نی با ان فادسی المنشی با



78

رسوی قادری عبدالبصیر خان آبادی عامل الشدید تعالیٰ بفضل الله العزیز
موتوی قادری عبدالبصیر خان آبادی عامل الشدید تعالیٰ بفضل الله العزیز

صلفون کا پستہ

ڈاک مذہبی کتب خانہ، عقیق قصہ خوانی
شہر شاہ

